

رسالہ قدسیہ

تالیف



خواجہ محمد پارسا

بامقدمہ و تحقیق و تصحیح و تعلیقات

ملک محمد اقبال

دانشیار و انشکدہ دولتی راوپندی (پاکستان)



انزلیتشارت مرکز تحقیقات فارسی لیرا زو پانسٹا

راوپندی - پاکستان

۱۳۹۵ ہجری قمری

۱۳۵۴ ہجری شمسی

۱۹۷۵ میلادی

www.mujaaddidway.com

سخن‌مدار



به نام خدای بخشناینده مهربان

فکر تاسیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با اراده دانش پرور و فرهنگ گستر
اعلیحضرت شاهنشاه آریا مهر ایران و حضرت رئیس جمهور پاکستان به صورت
اعلامیه مشترک ۱۳ آبان ۱۳۴۸ هجری شمسی برابر ۴ نوامبر ۱۹۶۹ میلادی پدیدار گردید و تهیه و تنظیم و
اجرای طرح آن به وزارت فرهنگ و هنر ایران و وزارت آموزش و تحقیقات علمی پاکستان سپرده شد.
حسب نیت و حسن تعاون مسئولان دو وزارتخانه طی مذاکرات به اندازه‌ی بی‌حد و با عنایت گردیدن حدود
طرح، مقدمات اجرای برنامه نیز فراهم شد و هسته مرکز به صورت اداره مرکزی در راولپنڈی به وجود آمد
و آغاز به کار کرد و در تاریخ یکم آبان ۱۳۵۰ برابر ۲۳ اکتبر ۱۹۷۱ موافقتنامه مربوط با پیوست اساسنامه
در میان دو دولت ایران و پاکستان امضاء شد و مرکز تحقیق یافت.
موافقتنامه چنین شروع می‌شود:

”به منظور تشیید و ادامه همکاری فرهنگی و آموزشی و زبانی بین ایران و پاکستان
و برای رسیدن به حد اعلا تفاهم بین دو کشور از طریق تعاون صادقانه و
همبستگی دوستانه در این زمینه‌ها، دولت شاهنشاهی ایران و دولت جمهوری
اسلامی پاکستان تصمیم گرفته اند که این موافقتنامه را برای همکاری در زمینه‌های
فرهنگی و آموزشی منعقد سازند.“

و هدف تأسیس مرکز در آغاز اساسنامه این گونز آمده است :

”پاکستان افتخار دارد که دارای یک میراث فرهنگی است که در طی قرون از زبان و ادب و هنر فارسی مایه گرفته است. اینک بر منظور حفظ و توسعه و نشر و ترویج این میراث فرهنگی ، مؤسسه‌ی بی به نام مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با اشتراک مساعی وزارت فرهنگ و هنر دولت شاهنشاهی و وزارت آموزش و تحقیقات علمی پاکستان به مدت نامحدودی در کشور پاکستان تأسیس می شود.“

برای رسیدن به این هدف ، یکی از گامها مطالعه زندگانی پیشاهنگان بزرگ است که فرهنگ اسلامی را با زبان فارسی گسترشی بیکران و فزونی جاویدان دادند . گام دیگر تحقیق بر گفته‌ها و نوشته‌های اینان است و نیز گامی دیگر تصحیح و طبع متون کهن است . این سه گام در یک زمان برداشته شده است و پرفسور محمد اقبال ملک که خود پیرو سلسله نقشبندییه هستند ، این سه گام را به صورت کتابی در آورده است .

امیدواریم که این پیشکش ناچیز روشنگر گوشه‌ی بی از جهان پهناور و غنی فرهنگ پاکستان باشد و وحدت و یگانگی میراث فرهنگی ایران و پاکستان را بیش از پیش آشکار گرداند .

مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

علی اکبر جعفری

راولپنڈی (پاکستان) ۲۱ اسفند ۱۳۵۳ هجری خورشیدی

رسالہ قدسیہ

تالیف

خواجہ محمد پارسا

بامقدمہ و تحشیر و تصحیح و تعلیقات

ملک محمد اقبال

دانشیار و انشکرہ دولتی راولپنڈی (پاکستان)



از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

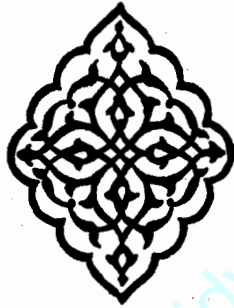
راولپنڈی - پاکستان

۱۳۹۵ ہجری قمر

۱۳۵۴ ہجری قمر

۱۹۷۵ میلادی

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



شماره ۱۴

گنجینه تصوف و عرفان

شماره ۲۵

مختصات این کتاب

- نام کتاب : رساله قدسیه .
مؤلف : خواجہ محمد پارسی .
مصحح : ملک محمد اقبال .
سخن مدیر : دکتر علی اکبر جعفری ، مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، راولپنڈی ، تلفن ۴۸۳۵۱ .
چاپ : مکتبہ جدید پریس لاہور .
ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، راولپنڈی ، تلفن ۴۸۳۴۹ .
تعداد : ۱۰۰۰ مجلد .
کاغذ : ۷۰ گرمی سفید ، پیکو لیمتد لاہور ، ساختہ پاکستان .
قطع : ۱۷ × ۲۳ سانتیمتر .
خطاط : عبدالعزیز ، راولپنڈی .
مدت چاپ : یک سال ، ابتدا تا آخر ۱۳۹۵ ہجری قمری .
نایخ چاپ و نشر : ۱۳۵۴ ہجری شمسی برابر ۱۳۹۵ ہجری قمری برابر ۱۹۷۵ میلادی .
محل انتشار : کتابخانہ گنج بخش ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، راولپنڈی . تلفن ۴۸۳۴۹ .
بہا : ۵۰ روپیہ پاکستان .
حق چاپ برای مصحح و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان محفوظ است .

www.mujaaddidway.com

فهرست مطالب

سه — چهار	:	سخن مدیر
یازده — بیست	:	پیش گفتار
۲۴ — ۱	:	حیات خواجه محمد پارسا ^۱
۳۸ — ۲۵	:	آثار پارسا ^۲
۸۴ — ۳۹	:	حیات خواجه بهاء الدین نقشبند ^۳
۹۴ — ۸۵	:	خصایص طریق نقشبند ^۴
۹۸ — ۹۶	:	وصال خواجه نقشبند ^۵
۱۰۰ — ۹۹	:	اشعار نقشبند ^۶
۱۱۰ — ۱۰۱	:	اولاد و خلفاء
۱۸۸ — ۱۱۱	:	متن رساله قدسیه
۲۴۴ — ۱۸۹	:	تحلیقات
.. ..	:	شجره نقشبندیه
۲۷۲ — ۲۴۵	:	فهارس متفرقه
.. ۳۲۳	:	قطعه تاریخ
.. ۳۲۴	:	درست نامه
	:	نمونه های رساله قدسیه و تصاویر

www.mujaaddidway.com

پیش گفتار

www.muhammadidway.com

www.mujaddidway.com



به نام خدای بختناينده مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَخَاتَمِ
النَّبِيِّينَ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَعَلَى أَصْحَابِهِ الْمَكْرُمِينَ وَالصَّادِقِينَ وَ
الشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَعَلَى جَمِيعِ أُمَّةِ سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ أَفْضَلُ
الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَوَاتِ إِلَى أَبَدِ الْأَبَدِينَ.

سه سال پیش روزی به کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

رفتم تا تألیف خودم به نام "وصل حبیب الله" را تقدیم کنم، با آقای محمد حسین تسبیحی
کتابدار کتابخانه گنج بخش ملاقات شد و به دیدار کتابخانه شرف یافتم. از دیدن خزاین
علمی، تحیر و استعجاب من زیادت شد و تقصیم گرفتم که ازین کتابها استفاده نمایم.
سالی پیش روزی آقای تسبیحی یک مجموعه عرفانی به من نشان داد. براصحاب
ابصار مقرر است که مؤثرترین حالات بلکه افضل عبادات، مصاحبت اهل کمال
و مجالست مقربان ذوالجلال است و به معاینه جمال ایشان، نوری در دل افتد که

- ۱- درین مجموعه عرفانی این رسایل موجود است: ۱- رساله قدسیه، ۲- طریقه نفس، ۳- اسرار الوهی، ۴- اسایر
الحایر الواجد الی السائر الواحد الماجد، ۵- ناشناخته، ۶- سخنان شیخ زین الدین الوافی (النجافی)، ۷- ناشناخته،
۸- لوامح، ۹- کنز الرموز، ۱۰- ناشناخته، ۱۱- انیس الطالبین و عدة السائکین، ۱۲- علاج الامراض، ۱۳- شرح قصیده
تائیه (فارضیه) یا نظم الدر، ۱۴- ناشناخته، ۱۵- مناجات لقضاء الحاجات، ۱۷، ۱۸ و ۱۹- ناشناخته، ۲۰- انفاس قدسیه
دفهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش، مرکز تحقیقات فارسی، ایران و پاکستان جلد دوم از آقای محمد حسین تسبیحی ص ۴۵۹.

ظلمتِ ریب که علتِ بُعد و حجاب است، زایل گردد. مشاهدهٔ جمال عارفان و استماع اخبار ایشان و تتبع آثار ایشان نوعی از صحبت است و آن را فواید و منافع بشمار است. چون بر این رسایل نظر کردم، همه در نظر بسیار پسندیده آمد. رسالهٔ قدسیه از خواجه محمد پارسا قدس سوره که درین مجموعه یافتیم، دلم را ربود. این رساله خیلی معروف و مشهور است. حضرت شیخ احمد هنسری مجدد الف ثانی قدس اللہ سوره، ازین رساله بسیار استفاده نموده و در مکتوبات خویش، عبارات این رساله را نقل فرموده است. در فهرست نسخه‌های چاپی این نسخه را نیافتم و لیکن معلوم بود که نزد همه کس بجزیره دوستانِ عرفان و دانشمندان پسندیده و مطلوب است. تاکنون یک بار در سال ۱۳۰۸ هـ در محبوب المطالع دلی به صورت ناقص به چاپ رسیده و بسیار اغلاط دارد و نسخ آن کیاب و در دسترس نیست. چون این رساله مختصر را دارای بسیار موضوعات تصوف و سلوک و عرفان یافتیم، تیار شدم تا این را استنساخ و با نسخه‌های دیگر، مقابله کرده، آمادهٔ چاپ بسازم. آقای تسبیحی این تجویز را پسندید. با آقای دکتر علی اکبر جعفری مدیر مرکز تحقیقات فاری ایران و پاکستان گفت و گو کردم و او هم قبول کرد که بعد از تکمیل این رساله، ادارهٔ انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در صدور چاپ آن برآید.

خواجه محمد پارسا قدس سوره این رساله را بعد از وصال خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سوره

(۷۹۱ هـ ق) تألیف کرده است و نسخهٔ خطی این کتاب اچند که در دسترس است در سنهٔ

نصد هجری نوشته شده و نسخه مهم از کتب عرفانی است.

نسخه های خطی رساله قدسیه در ایا صوفیه (استانبول)، پاریس، قاہرہ، موزہ بریطانیا و تہران موجود است. ازینا قدیمترین نسخه در ایا صوفیه است که سال کتابت ۱۸۵۵ هـ دارد. نسخه کتابخانہ وقفی حاج آقا حسین ملک وابستہ بہ آستانہ قدس رضوی تہران در سال ۱۹۰۴ نوشته شدہ است. یک نسخه در کتب خانہ دولتی کابل موجود است کہ در غزہ محرم سال ۱۹۱۳ هـ بخط محمد بن احمد نوشته شدہ است. ۲. فلہذا نسخه کتابخانہ گنج بخش در قدامت نسخه ثانی می باشد.

کار را آغاز کردم. یک نسخه دیگر ہم در کتابخانہ گنج بخش دستیاب شد. در دانشگاه پنجاب دو نسخه خطی یافتم. یک نسخه خطی در دانشگاہ اسلام آباد در مجموعہ ستید پیر حسام الدین راشدی ہم یافتم. درین اثنا یک نسخه چاپی در ہری پور نزد حضرت قاضی صدر الدین مدفیضانہ دستیاب شد کہ در سال ۱۳۰۸ هـ در محبوب المطابع دہلی در یک مجموعہ چاپ شدہ است. پروفیسر دکتر غلام مصطفی خان کہ ذوق فراوان درین علوم دارد، برای من رسایل نقشبندیہ از تألیفات خویش را کہ اکنون کیاب شدہ است عاریتہ فرستاد. این رسایل را حاجی محبوب الہی در حیدرآباد سند در ۱۳۷۸ هـ ق شایع کرد. درین مجموعہ، رسالہ چہارم رسالہ قدسیہ است. ہر دو نسخه چاپی خوب است لیکن

در هر دو اغلاط موجود است. "نسخه محبوب المطالب اغلاط فراوان دارد. مثلاً نوشته است: "حضرت خواجه ما قدس الله روحه در ذکر باز داشتن نفس را لازم نمی شمردند؛ چنانکه عدد را لازم می شمردند!"

در جای دیگر نوشته: "بیچ عاقل نه باشد که حقیقت ذکر نزد بعضی طرف غفلت است؛ نسخه حیدر آباد نسبتاً بهتر است و لیکن هر دو نسخه چاپی و هر چار نسخه خطی در میان شرح و مشروح فرق نکرده اند و حال آنکه خواجه محمد پارسا قدس سره در الفاظ واضح می نویسد: "و در میان سخن شرح و مشروح دایره در خط کشیده شود تا فصل باشد مبنی بر وصل؛" و لیکن نسخه خطی مکتوبه... که من برای متن^۲ گرفتم دارای آن دایره است که حضرت خواجه به آن اشارت فرمودند، و مشروح را با الفاظ "منها" آغاز کرده و قبل از شرح دایره کشیده است. اگرچه این دایره بسیار کوچک است ما همان دایره را بزرگ کردیم و لفظ شرح اضافه کرده ایم، نیز چند حواشی مزید نوشتیم. بیچ شک نیست که این نسخی است بسیار خوش خط و کم غلط لیکن نقاط کم دارد و اعراب هم کم دارد، ک را ک نوشته. ما اینها را درست کرده ایم و علامات برای جدا کردن جمله ها و برای سهولت مطالب نشانهای مختلف که امروز در کار است، به کار برده ایم.

۱- نزد نقشبندیه معروف است که نزد خواجه نقشبند قدس سره عدم لازم نیست. ۲- در مجموعه عرفانی

ما این نسخه را برای متن قرار داده ایم و استفاده از نسخه های دیگر نمودیم و تا حد امکان کوشش کرده ایم که این نسخه که اکنون نشر می شود به کاملترین شکل باشد. تفصیل این طور است:

برای نسخه خطی ثانی (شماره ۶۶۷) که در کتابخانه گنج بخش موجود است نشان

"ب" به کار رفته.

نسخه ثالث خطی به نام کلمات قدسیه در دانشگاه پنجاب (شماره ۳۳۴۹/۵/۳۴۵)

موجود است. برای استفاده از این نسخه سه روز در لاهور قیام داشتم. آن رساله پنجم و در آخرین مجموعه است. خط باریک است. از تاریخ کتابت رقم قرن محو شده و فقط ۵۲ موجود است. غالباً به قرن دهم هجری تعلق دارد. نشان مختصر "ک" برای این به کار رفته.

نسخه چهارم هم در یک مجموعه رسایل دیگر دریافت شد که به شماره ۸۹۲۲/۲ و

دانشگاه پنجاب موجود است. این نسخه را فقیر چراغ الدین ۴ شهر رجب ۱۳۱۰ هـ

(۷ فروری ۱۸۹۳ میلادی) نوشته. نشان "ر" برای این به کار رفته.

نسخه پنجم که در آغاز ناقص است، در مجموعه پیر حسام الدین راشدی در

دانشگاه اسلام آباد موجود است. نشان مختصر "ح" برای این به کار رفته.

نشان برای نسخه چاپی محبوب المطابع "م" و برای نسخه چاپی دکتر غلام مصطفی

خان "ع" به کار برده شده است. بعضی قسمت های متن رساله قدسیه در تحفه السائین

الملقب به تحقیقات خواجه محمد پارسا چاپی هم یافتیم و نشان "س" برای آن به کار رفته. برای مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سره نشان "د" به کار رفته است.

رساله قدسیه به نامهای مختلف در فهرست مخطوطات مندرج شده است و لیکن این رساله در رساله البهائیه تألیف حضرت شیخ محمد بن خواجه مسعود البخاری مکتوبه ۹۰۱ هـ که در دانشگاه پنجاب موجود است، به نام "رساله قدسیه" ذکر شده است. فلذا ما هم یقین داریم که این رساله را به نام "رساله قدسیه خواجه محمد پارسا" خواندن درست است.

اما این نکته عجیب است که بعد از طی کردن جمله مراحل طبع این رساله که اکنون در سال ۱۳۵۴ هجری شمسی نشر می شود، سال تاریخ آن^۱ از همین نام برمی آید.^۲

۶	د	۲۰۰	ر	۱
۱	ا	۴۰	س	
۳	ج	۱	ل	
۵	ه	۳۰	ل	
۲	پ	۵	ق	
۱	ا	۱۰۰	ق	
۲۰۰	ر	۴	د	
۶۰	س	۴۰	س	
۱	ا	۱۰	ی	
		۵	خ	
		۴۰۰		
۱۳۵۴				

۲- نیزه رساله قدسیه بهاء الدین نقشبند پارسا^۳ هم سال هجری شمسی (۱۳۵۲) برآید.

نیز از "رساله پارسا قدسیه بهاء الدین نقشبند" همین تاریخ ۱۳۵۴ هـ ش برمی آید. نیز چنانکه خواجہ پارسا می گوید: باشد که در گفتن و نوشتن وجود این ضعیف در میان نباشد! از "رساله قدسیه بهاء الدین نقشبند ام پارسا" سال تاریخ ۲ بجزی قمری (۱۳۹۵) برمی آید و چنانکه مرسوم این عصر است که در انتشار این قبیل کتب، حالات نویسنده در ابتدا بیان می شود. در آغاز این رساله نیز لازم بود که به حالات مؤلف بزرگوار اشاره شود تا خواننده به شخصیت و زندگانی او آگاه گردد و به مقاصد دینی و ادبی و عرفانی او بهتر پی برد، لذا این بنده ملک محمد اقبال مطابق مدارکی که فعلاً در دسترس است بحال صاحب "انفاس نفیسه" ۳ خواجہ

۱- بروج کنید ص ۱۲۲ این تألیف.

۳- اصل این رساله انفاس خواجہ نقشبند است قدس تره و این بنده ابتدای این کار در سال ۱۳۵۳ هـ ش کرده است و این هم مجیب است که از "انفاس نفیسه نقشبند قدس اللہ روحہ" همین تاریخ برمی آمد:

۱	۱	۱	۶	۱	۱
۳۰	ل	۵۰	ن	۵۰	ن
۳۰	ل	۱۰۰	ق	۸۰	ف
۵	۵	۳۰۰	ش	۱	ا
۲۰۰	ر	۲	ب	۴۰	س
۴	و	۵۰	ن	۵۰	ن
۸	ح	۴	د	۸۰	ن
۵	۵	۱۰۰	ق	۱۰	ی
		۴	د	۴۰	س
		۴۰	س	۵	۵
<hr/>					
۱۳۵۳					

۱۰	ی	۲۰۰	ر	۲-۲
۵۰	ن	۴۰	س	
۵۰	ن	۱	ل	
۱۰۰	ق	۳۰	ل	
۳۰۰	ش	۵	ه	
۲	ب	۱۰۰	ق	
۵۰	ن	۴	د	
۴	د	۴۰	س	
۱	ا	۱۰	ی	
۴۰	م	۵	ه	
۲	پ	۲	ب	
۱	ا	۵	ا	
۲۰۰	ر	۱	ا	
۴۰	س	۴	و	
۱	ا	۱	ا	
		۳۰	ل	
		۴	د	
<hr/>				
۱۳۹۵				

بهاؤ الدین نقشبند قدس ستره و مرتب و شارح این انفاس یعنی خواجہ محمد پارسا بر طور
 اختصار نماید و در آخر کتاب شرح بیشتر درباره بعضی مقامات از کتابهای بزرگ اندراج
 یافته تا فایده بیشتر شود. امید است از فضل عظیم ربانی که نزد دانشمندان قبول افتد.

احقر العباد

ملک محمد اقبال

زید - ۶۷ ، میلاد نگر ، راولپنڈی

۲۹ جمادی الاول ۱۳۹۵ ہجری قمری

۲۰ خرداد ۱۳۵۴ خورشیدی

۱۰ ژوئن ۱۹۷۵ میلادی



حیات

خواجہ محمد پارسا

www.mjadaddyway.com

www.mujaddidway.com

حیاتِ خواجہ محمد پارسا قدس سرہ

(۷۳۹ - ۵۸۲۲ ق)

شرافت نسب

قدوة العلماء، الراحین، عالم المحقق و الماهر المدقق، الجامع بیجمع العلوم المروق
والمختص للعلم الشہود والوجود والوحدۃ، مقتدای طریقت اہنی حضرت خواجہ محمد بن محمد
بن محمود الحافظی البخاری از اولاد حضرت عبداللہ بن جعفر طیار بود ارضی اللہ عنہما.

ولادت

ولادت ایشان در سنہ ۷۳۹ ق^۲ در بخارا بود.

جدّ اعلیٰ

مولانا حافظ الدین جدّ اعلیٰ حضرت خواجہ محمد پارسا از کبار علمای وقت
بودند. مکالمہ ایشان با خواجہ محمود ابوالخیر فتنوی معروف است.

چون حضرت خواجہ اجازت ارشاد یافته اند و بہ دعوت خلق بہ حق مآذون

۱- جیب السیرہ جزوہ ششم جلد بیستم از حیات الدین بن ہمام الدین مطبع احمدی بمبئی ۱۸۴۷ میلادی.

۲- وصال ۵۸۲۲ ق کہ سن مبارک ۸۳ سال بود؛ رشحات خطی، ص ۷۹. کتابخانہ گنج بخش، شمارہ ۲۹/۳۳

گشته ، بنا بر مقتضای وقت و مصلحت حال طالبان ذکر علانیه افتتاح کرده اند. اول بار که مشغول شده اند در مرضِ موت خواجہ عارف بوده است ، نزدیک بر زمان تسلیم ایشان بر سر تل ریوگری . خواجہ عارف در آن محل فرموده اند که این وقت آن وقت است که ما را اشارت کرده بودند یعنی از غیب اشارت رسیده بود ، وقتی خواهد آمد که طالبان بنا بر مصلحت حال ایشان ذکر جهر باید گفت و بعد از نقل ایشان خواجہ محمود در مسجدی که بردروازہ و ابکنی است ، به ذکر علانیه مشغول شدند .

مولانا حافظ الدین به اشارت استاد الایمه حلوانی رحمہما اللہ تعالیٰ در بخارا از خواجہ محمود سؤال کردند بہ حضور جمعی کثیر از ائمہ و علمای زمان شما ذکر علانیه بچہ نیت می گوئید ؟
خواجہ فرمودند :

تا خفتہ بیدار شود و غافل آگاہ گردد و روی براه آرد و بہ استقامت شریعت و طریقت در آید و بہ حقیقت توبہ و انابت کہ مفاح همه خیرات و اصل ہمہ سعادات است ، رغبت نماید .
مولانا حافظ الدین گفتند :

نیت شما صحیح است . شما را این شغل حلاست . آنگاہ از خواجہ محمود آتماں

نمودند ،

ذکرِ علانیہ را حدی بیان فرمایند کہ بہ آن حد، حقیقت از مجاز ممتاز گردد و بیکلہ از آشنا جدا شود.

خواجہ فرمودند:

ذکرِ علانیہ کسی را مسلم است کہ زبان او پاک باشد از دروغ و غیبت، و حلق او پاک باشد از حرام و شہت، و دل او پاک باشد از ریا و سمعت و پاک باشد از توجہ بغیر حضرت ربوبیت!

تسمیہٴ پارسا

در روزِ اول کہ خواجہ پارسا قدس سرہ بہ خدمت خواجہ نقشبند قدس سرہ حاضر شد و بر دلیز دروازہ رفتہ دستک زد و خود بیرون در بایستاد. دینِ انا از خادمان حضرت شاہ از بیرون بہ خدمت خواجہ رسید. خواجہ از وی پرسید کہ پیرن در کیست؟ عرض کرد کہ شخصی بہ صورتِ متقی و پارسا بیرون در ایستادہ است. فرمودہ کہ فی الحقیقت پارسا است و نام او ہم پارسا خواهد بود. بعد ازان بیرون تشریف آورد و گفت کہ نام شاہ پارسا نہادیم. انشاء اللہ اسم با مستی خواهید بود. از آن روز خواجہ محمد مخاطب بہ خطابِ پارسا گشت. و بہ همین نام اشتهار یافت.^۲

۱- زنجراتِ خطی، ص ۴۲. ۲- خزینۃ الاصفیاء، ص ۵۵۹. مجلہ دانشکدہ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه

سفر حج

خدمتِ خواجہ محمد پارسا قدس اللہ تعالیٰ روحاً، اول بار کہ همراه خواجہ بزرگ
خواجہ بہاؤ الدین قدس اللہ تعالیٰ سرہ بہ حج می رفتند، از مرو میل بہ جانب مشرق
رضوی کردند و در نیشابور بہ ایشان ہم شدند!

شفقتِ خواجہ نقشبند قدس سرہ

حضرت خواجہ عمید اللہ احرار از خواجہ مسافر نقل کردند کہ می گفت روزی حضرت
خواجہ بہاؤ الدین قدس اللہ تعالیٰ سرہ عمارتی می کردند و ہمہ اصحاب ایشان از خورد و بزرگ
آنها کہ حاضر بودند بہ اہتمام تمام بہ کارِ گل مشغول بودند و حضرت خواجہ محمد قدس اللہ تعالیٰ
سرہ آن روز در میان گلزار بودند. چون آفتاب بہ حد استواء رسید و ہوا بہ غایت گرم شد
حضرت خواجہ اصحاب را اجازت فرمودند کہ زمانی استراحت کنید. ہمہ کسان دست و
پای شستند و بہ سایہ رفتند و بہ خواب افتادند و حضرت خواجہ محمد پارسا ہم از آن کنار
گلزار پایہا پر گل در گل و آفتاب خواب کردند. درین اثنا حضرت خواجہ آمدند و بر ہمہ
اصحاب گذر کردہ. چون پیش خواجہ محمد کہ رسیدہ اند و ایشانرا بہ آن کیفیت در خواب افتادہ

دیدہ اند، روی مبارک خود را در پای ایشان مالیده اند و فرموده اند کہ خداوند بہ حرمت این پایہا، کہ بر بہاؤ الدین رحمت کن!

از خود غایب شدن

مولانا محمد مناندی^۱ می گفت: بسیار بود کہ حضرت خواجہ محمد یار ساہو بعد از ادای نماز خفتن از مسجد بیرون می آمدند و بر در مسجد عصا بر سینہ مبارک خود می زدند و می ایستادند و بہ اصحاب دوسہ کلمہ می گفتند. بعد ازان سکوت می کردند و در آن سکوت از خود غایب می شدند و آن غیبت امتداد می یافت و ایشان چمنان بر عصا تکیہ زده می بودند تا وقتی کہ مؤذن بانگ نماز بامداد میداد و باز بہ مسجد در می آمدند. حضرت ایشان^۲ می فرمودند کہ این نوع مشغولیا از خواجگان این سلسلہ قدس اللہ ارواحہم عجیب و غریب است. این حالت از دوام مشغولی، آسان می گردد و کلفت عمل بہ واسطہ دوام عمل مرتفع می گردد.^۳

اجازت تعلیم طریقت

خواجہ محمد یار ساہو قدس اللہ سرہ العزیز از کبار اصحاب خواجہ بزرگ اند قدس سرہ و حضرت خواجہ بزرگ قدس سرہ در حق ایشان فرموده اند و بہ حضور اصحاب خود بہ ایشان

۱- رشحاتِ خطی، ص ۸۱. ۲- خواجہ عبید اللہ احرار قدس سرہ. ۳- رشحاتِ خطی، ص ۸۰.

خطاب کرده که حقی و امانتی که از خلفای خاندان خواجهان قدس اللہ تعالیٰ اسرارهم به این ضعیف رسیده است و آنچه دین راه کسب کرده است، آن امانت را به شما سپردم، چنانکه برادر دینی مولانا عارف سپرد. قبول می باید کرد و آن امانت را به خلق حق سبحانه، می باید رسانید. ایشان توافیح نمودند و قبول کردند.^۱

ملازمت خواجه نقشبند قدس در مرض اخیر

خدمت خواجه محمد پارسا قدس سره در مرض اخیر حضرت خواجه بزرگ قدس اللہ تعالیٰ سره ملازمت بسیار می کرده اند و بامداد و شبانگه به خدمت می رسیده. روزی خواجه بزرگ الطاف بسیار نموده اند و فرموده اند که شمارا این مقدار ملازمت حاجت نیست.^۲

تشریفات از خواجه نقشبند قدس

حضرت خواجه بزرگ در مرض اخیر در غیبت ایشان در حضور اصحاب و احباب در حق ایشان توافیح فرموده اند:

مقصود از ظهور ما وجود اوست. او را بهر دو طریق جذب و سلوک تربیت

کردہ ام۔ اگر مشغول می شود، جهانی از او منور می گردد۔
در محلی دیگر صنعت بُرخ به نظر او را کرامت کردند و قصه بُرخ رضی اللہ عنہ در
کتاب قوت القلوب مذکور است۔

در محلی دیگر به نظر موصبت وی را نفس بخشیدند تا هر چه گوید، آن شود۔
در محلی دیگر فرمودند: هر چه او می گوید، اللہ تعالیٰ آن می کند به حکم حدیث صحیح:
إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ لَوْ أُقْسِمَ عَلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ لَا بَرَاءَ لِي كَلِمَةٍ كَوْنِي كَوَيْدٍ۔
در محلی دیگر او را تلقین ذکر خفیه فرمودند و او را اجازت دادند به عمل بر موجب
آنچه داند از دقایق و حقایق آداب طریقت و تعلیم آن اِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ التَّشْرِيفَاتِ
الَّتِي لَا تُعَدُّ وَ تَحْصَىٰ ۱

نیز فرمودند: هر که میل من بکند محمد را ببیند ۲

خاطر

مقام پارسا

صاحب رِشحات می گوید:

ایشان خلیفه دویم حضرت خواجہ اند و اعلم و اورب زمان ۳

۱۔ نفحات الانس، ص ۳۹۲۔ ۲۔ مکتوبات امام ربانی، دفتر اول، مکتوب ۲۹۰۔

۳۔ رِشحات خطی، ص ۷۱۔

مؤاخذ استاد سعید نفیسی می گوید:

خواجہ ابوالفتح محمد بن محمد بن محمود حافظی بخاری معروف به خواجہ محمد پارسا از بزرگان عارفان سده هشتم ایران و از مشایخ نامی طریقه نقشبندی و از خلفای خواجہ بہاء الدین نقشبند بود و از بہاء الدین نقشبند، پارسا لقب یافته و مردی بسیار دانشمند و پارسا و پرهیزگار بوده و مخصوصاً در حدیث دست داشته و کرامات بسیار به او نسبت داده اند.
حضرت محمد الف ثانی قدس سرہ می گویند:

خدمت خواجہ محمد پارسا قدس سرہ از کمالات حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ تام یافتند. . . . و خدمت خواجہ پارسا را نسبت فرودیت مولانا عارف دیک کرانی قدس سرہ در آخر حیات خود عطا فرمودند و غلبہ ہمین نسبت، ایشان را مانع شیخی و تکمیل طلبا گشت و آلا در کمال و تکمیل، درجہ علیا داشتند. خواجہ محمد پارسا از خلفا مکمل حقه خواجہ نقشبند است.^۲

شیخ محمد بن خواجہ مسعود البخاری صاحب رسالہ البہائیہ می گوید:

عن صغیرت قطب عرش الخلافہ و شمس سماء الرحمتہ و الرأفتہ الّذی افردہ اللہ سبحانہ بمحاسن الشتم و وحدہ ببدائع العلوم و الحکمہ و سرّہ فی العالم بین العرب و العجم المصنوعون بشارۃ و سربک یخلق ما یشاء قدوة العلماء الراسمخین

۱- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، از آقای سعید نفیسی، ص ۲۲۱. ۲- مکتوبات امام ربانی، دفتر اول، ج ۲۹. ۳- مکتوبات امام ربانی، دفتر سوم، مکتوب بمقدم.

دارت علوم سید المرسلین صلوات اللہ و سلامہ علیہ و علیہم اجمعین، متبع
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی القول والعمل و الحال، کاشف النوار المجال
 و اسرار الجلال الی آخر القابہ و الالقب مقاصر عن عالی شأنہ
ابوالفتح ستر اللہ بین الافاضل، جلال المحت و الدین محمد بن محمد بن محمد بن محمد
الحافظی الجعفری البخاری الملقب من السماء پارسا روح اللہ سبحانہ روحہ و
 زاد فی جوار الصدیقین فتوحہ و شرفنا بشفاعتہ و ینفعنا بمحبتہ و الاقتداء
 بسیدتہ کہ خليفة برحق بود و قائم مقام مطلق عالم و عالمیان، برکة انفاس نفيسه
 ایشان مروج بود و جانهای طالبان را از نیامت ریاض احوال شریفہ ایشان معطر مجالس
 و محافل بہ حسن حال و جمیل فعال آن تید الرجال، مازیت مدارس و مناہر بہ درس
 وانی و وعظ شافی آن یگانہ روی زمین بارونق، ہزار دل لا بطالیت و عطا او صید کرد
 و ہزار جانرا معارف و عوارف او بہ غارت دادہ؛ اسرار قرآن و حدیث با خاطر عاطر او
 مکتوف بود و بہ احوال و مقامات صدیقان موصوف و سر جملہ مناقب آن بزرگ دین و
 پیشوای راہ یقین!

شاه نور الدین نعمۃ اللہ ولی کرمانی (م. ۸۳۴ھ) بہ اشارت مولانا جامی و صراحت

معصوم علی شاہ شیرازی، چون خبر وفات خواجہ پارسا شنید، این عبارت فرمود: ہا بنجا بازید کہ از آنجا تا بہ

۱- رسالۃ البہائیین خطی، از ابوالقاسم بن محمد بن المسعود، شماره ۳۷۷، جلد اول، دانشگاه پنجاب لاہور، مکتوبہ ۹۰۱ھ.
 ۲- مجلہ مذکور، ص ۳۸۱. بہ حوالہ نجات الانس، ص ۳۹۵، طابق الحقایق معصوم علی شاہ، بہ تصحیح آقای دکتر
 محمد جعفر محبوب، ج ۳، ص ۴.

امیر دولت شاه بن علاؤ الدوله غازی سمرقندی در تذکره الشترای معروف خویش که در سنه ۸۹۲ هـ تألیف کرده ضمن ترجمه حال شاه نعمت اللہ ولی، در ردیف مشایخ و اکابر و علما و شعرا که بروزگار سلطان شاهرخ ظهور یافته اند، اسم خواجه پارسا را سر فهرست و با القاب نسبتاً زیادی از دیگران چنین یاد آور شده است: "سلطان العلماء و المحققین شمس الملة والدين محمد الحافظي البخاري المعروف به خواجه پارسا قدس اللہ روحه"!

خواجه صابن الدین علی بن محمد ترکہ اصفهانی (دم ۸۳۰ یا ۸۳۵ هـ) — از برترین علماء و دانشمندان عصر — در رساله نفیثه المصدر خویش در باره خواجه پارسا اشاره می کند: "خواجه محمد پارسا قدس اللہ سره که سر جریده بزرگان زمان ما او بود و در محل دیگر می نویسد "بیشتر اهل مملکت معتقد آن بزرگ اند و سخن او نزد ایشان مقبول و الحق جای صد چندان اعتقاد است".^۲

خادم الفقراء عماد الدین ایشان را "نقطه دایره توجید و دایره نقطه تفرد، منبع اصل صفا و کوکب اصطفاء، خواجه صورت و معنی می خواند".^۳

صحبت خواجه علاؤ الدین عطار قدس

خدمت خواجه محمد پارسا بعضی از کلمات قدسیه ایشان در خواجه علاؤ الدین، که در مجالس

۱- مجله مذکور ص ۲۸۱. ۲- مجله مذکور ص ۴۸۰، بحواله چاره رساله فارسی از صابن الدین ترکہ.

۳- مقامات خواجه پارسا خطی، دانشگاه پنجاب لاہور، شماره ۲۹۶۰.

صحت می فرموده اند در قید کتابت می آورده اند و چندی از آن به نیت تبرک و استرشاد مولانا عبدالرحمن جامی در نفحات الانس ذکر کرده اند!

کشف و کرامات

مرتبه خواجه محمد پارسا زیاده از آن است که ایشان را به خرق عادت ستایند یا از ایشان کرامتی باز نمایند اما چون دو سه نقل از عدول و ثقات این سلسله شریفه استماع افتاده بود، با برادران، آن گستاخی نمود. بعضی مخادم می فرمودند که حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره، آثار تصرفات خود را همیشه به واجب می پوشیده اند و در ستر و اخفای آن کوششی می کوشیده اند لیکن کبار به حسب ضرورت شمیری اظهار کرده اند به واسطه آنکه از اخفای آن اصاحی به مشایخ سلسله سند حدیث ایشان می رسیده.^۲

صاحب رشحات عین الحیات می فرماید که در زمان خواجه محمد پارسا، چون مرزا الخ بیک حاکم سمرقند، حاکم بخارا شد، محمدثان ماورالنهر که به حضرت خواجه نزار داشتند از راه بغض و حسد به عرض مرزا الخ بیک رسانیدند که خواجه محمد پارسا در بخارا احادیث بسیار نقل می کند که صحت آنها به سند صحیح معلوم نیست، به استماع این معنی مرزا الخ بیک برای تحقیقات این معنی، خواجه را نزد خود طلب داشت و خواجه پارسا مع عصام الدین که شیخ الاسلام سمرقند بود و جمیع اصحاب و دیگر اعانم دانشمندان مجعی ساخته در سمرقند تشریف برد

و مجلسی عالی مرتب شد. مرزا الخ بیک هم در آن مجمع به ذات خود حاضر گردید.

اول خواجه پارسا حدیثی فرمود که حاسدان را بر آن انکار بود و پرسیدند که سند این حدیث چیست؟ فرمود: که اسناد این حدیث بر من ثابت نشده. ازین سخن حاسدان خوشدل شدند و بعد از آن خواجه لختی مراقب شده فرمود که این حدیث در فلان مسمد دریافت شود، منظور است؟ معاندان قبول کردند چرا که کتاب مذکور بالکل نایاب بود و در آن وقت حاضر شدن کتاب بسیار اشکال داشت. آخر خواجه به شیخ الاسلام عصام الدین مخاطب شده فرمود که در کتابخانه شما در فلان مقام و فلان طاق و در زیر فلان فلان کتاب، این کتاب مسمد موجود است، بطلبانید. چونکه خواجه پارسا گاهی در کتابخانه عصام الدین نرفته بود، نه گاهی آن مقام ملاحظه فرموده، و نه گاهی وی آن کتاب را در کتابخانه خود دیده بود، ازین سبب حیران بماند. لیکن امتثالاً لامرالشیخ غلام برای طلب کتاب، چنانچه خود فرستاد بعد لخطیبی غلام آن کتاب را به جنس حاضر آورد و به دست عصام الدین داد. خواجه فرمود که این حدیث در فلان جزو و فلان صفح و فلان سطر نوشته است، ببینید. چون کتاب را گذاشتند حدیث مذکور به جنس بردایات صحیح در آنجا نوشته یافتند. خروش از اهل محل برخواست و اهل غناد منقل شده بازگشتند و مرزا الخ بیک به سبب طلبیدن آنحضرت معذرتها کرد و به عزت تمام باز گردانید!

سایر علما حیرت زده شدند و تعجب و تحیر و تعجب خواجہ عصام الدین از دیگران زیادہ ہوئے
 زیرا کہ وی بہ یقین مبنی دانستہ کہ این سند در کتابخانہ داوست، و این تقریف کہ از حضرت خواجہ
دران مجلس واقع شدہ است مزید شہرت ایشان گشتہ و اعیان و اکابر زمانہ را بہ ایشان عقیدت
 دیگر پیدا شدہ!

نیز صاحب رشحات می فرماید کہ بہ آسانی کہ میرزا خلیل پسر محمد جہانگیر کہ فرزند امیر تیمور بود
 در سمرقند پادشاہ بود و میرزا شاہرخ در خراسان حکومت می کرد، خواجہ یار ساگاہ گاہ بہت
 کفایت مہمت اہل اسلام رقعہ خود بہ میرزا شاہرخ تحریر می فرمود. میرزا خلیل، پادشاہ سمرقند
 را این معنی بنہایت ناخوش آمد و اہل عناد بسیار تغیر سی را بہ مزاج او راہ دادند، حتی کہ
میرزا خلیل قاصدی بہ خدمت خواجہ فرستاد و نوشت کہ شمارا بہ جانب دشت گوگ رفتن
 واجب است کہ اہل آنجا از حلیہ اسلام معزا اند، شاید کہ از برکت قدم شما مشرف
 بہ اسلام شوند. در اصل مطلب او ازین معنی آن بود کہ از ملک من بدر روند. خواجہ
 چون این پیغام بشنید، فرمود کہ باشید کہ اول طواف مزارت خواجگان خود کنیم. فی الحال
 اسب طلبیدند و سوار شدند و بہ ہمراہی ملا عبدالرحیم و دیگر خادمان، اول بہ قصر عارفان
تشریف بردند و بعد از زیارت مزار شاہ نقشبند از آنجا بہ سوخار بر سر مزار میر سید کلال
 رسیدند و بعد از زیارت سوار شدند و رو بہ جانب خراسان آوردند و فرمودند: ہمہ را
 زبر و زیر کن، نہ زیر ماند و نہ زبر تا بداند کہ امروز دین میدان کیست. و از آنجا در بخارا
 ۱۔ رشحات خفی، ص ۷۶.

آمدند و همان لحظه خبر رسید که میرزا شاهرخ برای تسخیر ملک سمرقند از خراسان در رسید .
بعد ازان جنگ شد و در چند روز میرزا خلیل به قتل رسید !

سفر حج

و چون در محرّم سنه [۸۲۲هـ] اثنین و عشرین و ثمانناته به نیت طواف بیت الله
الحرام و به زیارت ربیبه علیه الصلوٰه و السلام از بخارا بیرون آمدند و از راه نفت پغمانیان
و ترمذ و بلخ و هراة به قصد دیافت مرزات متبرکه روان شدند، همه جا سادات و
مشایخ و علماء مقدم شریف ایشان را مغتنم شمرند و به اکرام و اعزاز تمام تعلق نمودند.^۲
هم درین کت اخیر به حج به زیارت مرقد مطهر خدمت مولانا زین الدین ابو بکر
تایب آبادی رحمه الله تعالی در هری رسیدند و ندامت می کرده اند که به همراهی خواجہ بزرگ^۳
برای زیارت ایشان نیامدند چه در آن وقت ایشان جوان بودند و از احوال خدمت
مولوی آگاهی نداشتند.^۳

الطاف برجامی

مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی می فرماید : چون از ولایت جام می گذشتم، پدر

این فقیر با جمعی کثیر از نیازمندان و مخلصان به قصد زیارت ایشان بیرون آمده بودند و هنوز عمر من پنج سال تمام نشده بود، پدر من یکی از متعلقان را گفت که مرا بروش گرفته پیش محفّی محضوف به انوار ایشان داشتند. ایشان التفات نمودند و یک سیر نبات کرمانی عنایت فرمودند. و امروز از آن شصت سال است که هنوز صفای طلعیت مشور ایشان، در چشم من است و لذت دیدار مبارک ایشان در دل من، و همانا که رابط، اخلاص و اعتقاد و ارادت و محبتی که این فقیر نسبت به خانداں خواجگان قدس اللہ تعالیٰ ارحمهم واقع است، به برکت نظر ایشان بوده باشد و امید می دارم که همین همین رابط در زمره مجابان و مخلصان ایشان محشور گروم بمقتہ و بخورده!

خوف راه

چون به نیشابور رسیده اند، به واسطه حرارت هوا و خوف راه، میان اصحاب سخنی می گذشته است و فی الجمله فتویٰ به عزیمتہا راه یافته بوده است. دیوان مولانا جلال الدین رومی را قدس سرہ به تافؤل گشاده اند. این ابیات برآمده:

روید ای عاشقانِ حق به اقبال ابد ملحق
روان باشید همچون مر، بسوی برج مسعودی

مبارکباد تان این ره به توفیق و امان الله
 بهر شهری و هر جایی، به هر دشتی که پیمودی^۱

و از آنجا این مکتوب به بخارا فرستاده بوده اند: باسمه سبحانه نوشته شده این
 مکتوب در روزی که بیرون آمده شده بود از نیشابور حمیت و سایر بلاد المسلمین عن لافا
 و المخافات. و آن روز یازدهم بود از جمادی الاخری سنه [۸۲۲] اثنین و عشرين و
 ثمانائة در حال صحت و سلامت و رفاهیت و وثوق تمام به فضل و اکرام النبی جل ذکره و قوت
 قلب و قوت یقین به فیض فضل نامتناهی، به حکم اشارت و بشارات:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَفَاءَلُ وَلَا يَتَطَيَّبُ .
 وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا بَقِيَ بَعْدِي مِنَ النَّبَوَّةِ إِلَّا
 الْمُبَشِّرَاتِ يَرَاهَا الْمُؤْمِنُونَ أَوْ يَرَى لَهُ وَ هَذَا حَدِيثٌ مُتَّفَقٌ عَلَى
 صِحَّتِهِ .

شعر:

يَا نَبِيَّ الْهُدَى حَدِيثُكَ غَوِيٌّ
 وَ اِعْتَصَامِي بِبَايَكُمُ وَ اِلْتِجَائِي^۲

۱- نجات الانس، ص ۳۹۲. و رشحات خطی، ص ۷۸.

۲- نجات الانس، ص ۳۹۳.

گزاردن حج

چون در کنفِ صحت و عافیت و سلامت و رفاہیت بر مکہ محترمہ رسیدہ اند و ارکانِ حج تمام گزارده اند، ایشان را مرضی عارض شدہ است، چنانکہ طواف و داع در عماری کردہ اند و از آنجا متوجہ مدینہ شدہ اند!

بشارتِ جنید بغدادی قدس سرہ

در راہِ مدینہ، اصحاب را طلبیدہ اند و املاء فرمودہ اند:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ، جَاءَنِي سَيِّدُ الطَّالِفَةِ الْجَنِيْدُ قَدَسَ اللّٰهُ تَعَالَى سِرَّهُ
فِي ضَحْوَةِ يَوْمِ السَّبْتِ التَّاسِعِ عَشْرٍ مِنْ ذَا الْحِجَّةِ سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَعِشْرِينَ وَثَمَانِيَاةٍ
عِنْدَ انْصِرَافِنَا مِنْ مَكَّةِ الْمُبَارَكَةِ زَادَهَا اللّٰهُ تَعَالَى تَحْسِيْمًا وَبَرَكَاتًا وَنَحْنُ نَسِيْرٌ
مَعَ الرَّجَبِ وَ اَنَا بَيْنَ النَّوْمِ وَالْيَقْظَةِ فَقَالَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنِّي فِي زِيَارَتِهِ
وَ بَشَارَتِهِ: "الْقَصْدُ مَقْبُولٌ" فَحَفِظْتُ هَذِهِ الْكَلِمَةَ وَسَرَرْتُ بِهَا ثُمَّ اسْتَيْقَظْتُ
مِنْ الْحَالَةِ الْوَاقِعَةِ بَيْنَ النَّوْمِ وَالْيَقْظَةِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰى ذٰلِكَ
وَ بَعْدَ اِزْآنِ كَلِمَاتٍ دِيْكَرِهِمْ بِعِبَارَاتٍ عَرَبِيٍّ اَمْلَأُ فَرَمُوْدَهُ اَنْدَ كَمَا تَرَجَمَ: اَنْ اَيْنَ مِثْرُوْ

که این کلمه واحده که از سید الطایفه قدس سره واقع شده کلمه ایست جامعه تائمه و بشارت
شامله عامه مارا و اولاد مارا و اصحاب و احباب و حاضر و غایب مارا زیرا که قصد
ما در این مشاعر عظام و ادعیه که کرده شد بهر موقت و مقام، مصالح دینی و دنیوی
همه بود و آن قصد به مقتضای این بشارت مقرون به قبول گشته: الحمد لله سبحانه
حمداً طیباً مبارکاً یوافی نعمه و یکافی مزید!

بشارت از حضرت رسالت صلی علیہ و سلم

روز چهارشنبه بیست و سوم ذالحجه به مدینه رسیده اند و از حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم بشارتها یافته اند. آن مستوده املا طلبیده اند تا بر آن زیادت کنند. چون مطالعه کرده اند
فرموده اند که همینها است و زیاده ننوشته اند.

وصال

در روز پنجشنبه سنه ۸۲۲ هـ ق. بجوار رحمت حق پیوسته اند.
مولانا شمس الدین قناری رومی و اهل مدینه و قافله بر ایشان نمار گزارده اند و
شب جمع در آن منزل نزول فرموده اند و در جوار قبّه شریف امیر المؤمنین حضرت عثمان
رضی الله عنه مدفون شده اند و خدمت شیخ زین الدین الخوافی از مصر سنگ سفید تراشیده

۱- نفحات الانس، ص ۲۹۴ . ۲- نفحات الانس، ص ۲۹۴ . ۳- نفحات الانس، ص ۳۹۵ .

۴- رشحات خطی ص ۷۸ . و مقامات امیر کلال ص ۷۸ .

آوردہ اند و لوح قبر مبارک ایشان ساخته و بر آن از سائر قبور ممتاز است!
سن مبارک ایشان ہشتاد و سہ سال بوہ است کما بیش و بعضی از افاضل
تاریخ وفات ایشان گفتہ اند. قطعہ:

محمد حافظی امام فاخر

من کان یسمع قولہ الحق من فیہ

اذا سألت بتاریخ فوتہ منہ،

فقال فصل الخطاب إشارة فیہ^۲

ایشان کتابی بر نام فصل الخطاب تألیف کردہ اند و بدین جہت لفظ "فصل
خطابی" را جہت تاریخ و فانش شمرده اند.^۳

بعد از وصال

در آن شب کہ خواجہ پارسا بہ رحمت حق پیوست، پسرش ابونصر بر سر
بالین ایشان حاضر بود. بعدہ حاضر شد و روی مبارک ایشان را گشاد تا نظری کند. چشم بگشاؤ
و تبسم فرمودند. ازین تعلق و اضطراب او زیادت شد. طرف پای ایشان آمد و روی خود

۱- مقامات امیر کلال از زبیرہ امیر حمزہ خطبی ص ۷۸، کتابخانہ گنج بخش شمارہ ۹۵۰ ۲- رنجات خطی، ص ۷۹.

۳- حیب السیر جزو سیم از جلد سیم، ص ۱۲۲.

بر کف آنجناب نهاد، پای خود را بالا کشیدند. آلَا رَأَتْ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا يُؤْتُونَ!

پسر خواجه پارسا

خواجه ابونصر پارسا یعنی خواجه حافظ الدین ابونصر محمد بن محمد بن محمد الحافظی البخاری رحمه الله تعالى فرزند دلبر و خلیفه اعظم خواجه محمد پارسا است و حافظ الدین و نصیر الدین لقب داشت. در علوم ظاهری و باطنی، عالم، خواجه ابونصر پارسا مایه شریعت و مخزن طریقت بود و درین کار از مشایخ عظام گوی سبقت برده.^۱ پایه علوم شریعت و رسوم طریقت را به والد بزرگوار خود رسانیده بود و درستر حال این طور بود که هرگز از او ظاهر نشدی که در این راه قدمی نهاده اند و از علوم این طایفه بلکه از سایر علوم چیزی دانسته.^۲

چون کسی از سائلان در مسائل دینی و دنیوی از وی سؤال کردی، اول از زبان مبارک جواب گفتمی. بعد ازان و نمودی که به کتاب هم رجوع کنم. چون کتاب می گشاد، از کتاب همان مقام که در آن جا مسئله نوشته می بود، ظاهر می گشت، حاجتِ درق گردانی نمی گردید.^۳

۱- خزینة الاصفیاء، ص ۵۴۱. نفحات الانس، ص ۳۹۵ تا "کشیدند".

۲- خزینة الاصفیاء، ص ۵۴۹، نفحات الانس، ص ۳۹۶.

۳- نفحات الانس، ص ۳۹۶. ۴- خزینة الاصفیاء، ص ۵۴۹.

روزی در مجلس ایشان ذکر شیخ محی الدین بن العربی قدس اللہ تعالیٰ سرہ و مصنفات وی می رفت. از والد خود نقل کردند کہ ایشان می فرموده اند کہ فصوص جانست و فتوحات دل. و نیز می فرمودند کہ هر کہ فصوص الحکم را نیک می داند، وی را داعیہ متابعت حضرت صلی اللہ علیہ وسلم قوی می گردد!

خواجہ ناصر الدین عبید اللہ اعلم، فیضیاب نعمت از خواجہ ابونصر پارسا^۲ فرزند خواجہ محمد

پارسا^۲ هم بود.

ایشان در سنہ خمس و شین و ثمانیایہ فوت شدند و قبر ایشان در بلخ است.^۳

اصحاب و تلامذہ پارسا

خواجہ پارسا از اکابر پیشوایان سلسلہ نقشبندیہ از اعظم عارفان صاحب تصانیف بوده است. وی حاوی فروع و اصول و جامع معقول و منقول و عالم فقہ و حدیث می باشد کہ در زمان شاهرخ میرزا (۸۰۸ - ۸۵۰ هـ ق) می زیستہ است.^۴ خواجہ نقشبند در زندگانی خود تربیت بعضی از مریدان را بر وی سپرده بود. هر چند خواجہ علاؤ الدین عطار از اعظم و اقدم و اکابر خلفای خواجہ بود، ولی چون پس از نقشبند بیشتر

۱- نجات الانس، ص ۳۹۷. ۲- قصر عارفان، ص ۱۴۷. ۳- نجات الانس، ص ۳۹۷.

۴- مجلہ دانشکدہ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، شماره سوم، سال دهم، شماره مسلسل ۳۹ پاییز

در سخنان پسر می برد، خواجہ یارسا کاملاً وارث مقام ارشاد در بخارا گردید! از جمله
 مریدان و کبار اصحاب و تلامذہ خواجہ یارسا ابوالقاسم بن محمد بن مسعود بخاری صاحب
 رسالہ بھائیہ (رسالت ص ۳۱) و احمد بن محمود المدنی بر معین الفقراء مؤلف "تاریخ ملازاد"
 معروف هستند و خواجہ نقشبند تربیت خواجہ علاء الدین محمدوانی را هم بہ عمدہ وی
 گذارشتہ بود. ۲



آثارِ پارسا

خواجہ محمد پارسا قدس سرہ، صاحب تالیف و تصانیف بودند و چند تالیف از ایشان باقی مانده است. فاضل نگارنده مقالہ ارزنده شخصیت عرفانی و علمی خواجہ محمد پارسا قدس سرہ آقای محمد اختر چیمہ در آخر مقالہ می گوید:

بہر صورت تالیفات خواجہ در تصوّت اسلامی و بہ خصوص در طریقت نقشبندی دارای اہمیت و ارزش خاص می باشد و بیشتر تصانیف وی آکنده از اصطلاحات و اشارات علمی است، از این جہت مقام خواجہ پارسا را در ادب فارسی ہم می توان برقرار کرد کہ دو شادوش عرفا و ادبای معاصر خود مانند صابن الدین ترک اصغمانی و شاہ نعمتہ اللہ ولی کرمانی کہ زمان وی را درک کردند و از او بہ احترام یاد بردند و سید محمد نور بخش و پیر جمال الدین اردستانی و مولانا عبدالرحمن جامی، کہ در قرن نہم می زیستہ اند و جامی بسیار تحت تأثیر او قرار گرفتہ بود۔ عرفان و ادب ایرانی را از نظر علمی پیش برد و ترقی داد، ولی افسوس کہ تا حال در گوشہ گمنامی مانده بود!

این مقاله به وساطت آقای محمد حسین تسیلی روز دو شنبه ۱۹ صفر المنظر ۱۳۹۵ ق به دست آمد در حالی که حیات پارسا در این رساله به خط مولانا عبدالعزیز کاتب مکمل شده بود. ولیکن آرزویم بود که از نسخه های خطی که از آثار خواجه پارسا در ایران موجود است، استفاده گیرم و لیکن امکان نبود. الحمد لله که آقای محمد اختر چیمه این کار را به حسن و خوبی سرانجام داده است و من از کوشش ایشان استفاده نموده ام.

۱- تفاسیر

الف- تفسیر سوره فاتحه

نسخه خطی در کتابخانه وقفی مرحوم حاج آقا حسین ملک وابسته به آستان قدس رضوی تهران موجود است. چلی تفسیر او را از سوره ملک — بنیاد کرده است! این تفسیر در فارسی است.^۲

نسخه‌ی از این تفسیر در کتابخانه علی ملک تهران در مجموعه رسایل خواجه پارسا به شماره ۱۸۲ موجود است. آغازش به این طریق است: «بسم الله رب العالمین اعمل الحمد علی کل حال والصلوة والسلام الاتقان علی سیدنا محمد سید المرسلین» در ضمن شرح

۱. فرست نسخه های خطی فارسی از آقای احمد منزوی جلد اول، ص ۱۹.

۲. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۲۸۱.

از ائمه و صحابه و مفسرین و محدثین کرام سخنانی مندرج ساخته است!

ب- تفسیر سوره های هشت گانه

نسخه خطی این کتاب در کتابخانه^۱ مراد ملا استانبول موجود است. این تفسیر بر جسته و ارزنده بر سوره های قدر، بینه، زلزله، عادیات، قارعه، تکوین، عصر و هجره است که به تفسیر ثمانیه موسوم می باشد. خواجگی دو آیه را با هم گرفته مطالب و معانی را به سبک عرفانی بسط داده است و در اکثر موارد مقالات بزرگان دین و تصوف اسلام را گنجانیده است.^۲

ج- تفسیر سوره من جزاء الملك و النباء فارسی

در کشف الظنون استانبول ۱۹۴۱ء و هدیه العارفين استانبول ۱۹۵۵ء اسم این تفسیر یاد شده است.^۳

د- تفسیر سوره یسین

در کتاب رشحات در ذیل مولانا تاج الدین در غمی در رشته اول مسطور است حضرت^۴ خواجگ محمد پارسا قدس الله سره در تفسیر سوره یسین در ادایل آن در حاشیه نوشته اند که مولانا جلال الدین در غمی رحمه الله در باب تلاوت قرآن فرموده اند که حق تلاوت به حضور قلب

۱- مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی، شماره سوم، سال دهم، ص ۴۷۸، در مقاله آقای محمد اختر جمیله.

۲- مجله مذکور، ص ۴۸۹. ۳- مجله مذکور، ص ۴۹۷.

خواندن است با خشیت و ایستادگی در اواخر و انتها از مناهب و اعتبار از قصص و امثال و سرور و فرح به وعده حسن و بقا از وعید^۱

۲- شرح فصوص الحکم المنسوبه لمحمی الدین ابن عربی

خواجہ پارسا^۲ شرح آن در فارسی نوشته است. متن از محی الدین (م ۷۳۸ هـ ق) در عربی است و گزارش از خواجہ محمد پارسا. در دیباچه می نویسد: کسانی این کتاب را گزارش کرده و بخوبی از عمده آن بر نیامدند، مگر آنکه سخن را بدراز کشیدند. من اگرچه به کوتاهی پرداختم ولی کلید این راز را به دست دادم.

آغاز: حمد بینهایت آن فاطر حکیم را که آثار صبح وجود را از قعر چاه ظلمت.....
نسخه خطی در دانشگاه تهران و دیگر در کتابخانه مدرسه عالی سپه سالار تهران موجود است.
۳- رباعیات خواجہ پارسا

مولانا عبدالرحمن جامی شرح این رباعیات نوشته است.
آغاز: بعد از گشایش متعال، به ستایش خجسته بال ملک متعال..... این کلمه چند
از نفایس قدسیه انوار طریقت ...

نسخه خطی شرح رباعیات در کتابخانه وقفی آقای حسین ملک وابسته به آستان قدس رضوی

۱- مجله مذکور، ص ۴۹۷. ۲- ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف النطنون جلد ثانی، ص ۱۹۲، از اسماعیل پاشا بن

محمد امین. ۳- فهرست نسخه های خطی فارسی از آقای احمد منزوی جلد دوم، ص ۱۳۴۱.

تهران موجود است!

۴- سخن راست

از روی فصل الخطاب ساخته شده است نسخه خطی در بادلیان و فیلم آن در دانشگاه

تهران موجود است.

آغاز میکرو فیلم آن که در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران وجود دارد، به این طور است:

”نزیل ساخته حکمی که به اقتضای حکمت کامل صدای خطبه ایّی جَابِلٌ فی الْأَرْضِ خَلِیْفَةٌ در

گنبد سپهر انداخت.

۵- انیس الطالبین و عدة السالکین (وعدة السالکین)

در شرح مقامات خواجہ بہاؤالدین نقشبند، نسخه خطی در دہلی نو، بایگانی ملی ہند و نسخہ

دیگر در موزہ بریتانیا موجود است.

آغاز نسخہ عکسی ”انیس الطالبین و عدة السالکین“ محفوظ در کتابخانہ مرکزی دانشگاه تهران

چنانست:

”بسمہ. اما بعد چنانکہ در تہویر احوال و آثار، اولیاء، را اختیار نیست، در اسباب

وصول بہ صحبت مشایخ طریقت نیز چہ طالبی را اختیار نیست.“

۱- فہرست نسخہ های خطی فارسی از آقای مُنزوی، ص ۱۲۳۶. ۲- فہرست نسخہ های خطی فارسی از آقای

مُنزوی ص ۱۱۸۹. ۳- مجلہ مذکور، ص ۴۸۶. ۴- فہرست از آقای مُنزوی، ص ۱۰۵۵.

۵- مجلہ دانشکدہ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی، شماره سوم، سال دہم ص ۴۸۳.

نسخه بر این کلمات انجام می یابد: این نوع ظهور آثار ولایت که بر خدمت خواجه بهاء الدین به عنایت الهی شده است، بر هیچ کس از مشایخ طریقت قدس الله ارواحهم از متأخران نشه است.

نسخه خطی در کتابخانه گنج بخش در مجموعه عرفانی شماره ۸۹۳ هم موجود است.^۲

نسخه خطی انیس الطالبین و عده السالکین (مقامات شیخ بهاء الدین نقشبند) مکتوبه

به سال ۷۹۱ هـ و نسخه دیگر مکتوبه عبدالقادر به سال ۹۷۷ هـ در آگره، در دانشگاه پنجاب لاهور موجود است.^۳

۶- کلمات از خواجه محمد پارسا

آغاز: باسمه بسمانه. بعد از گشایش مقال به ستایش خجسته مال.

نسخه خطی در کتابخانه حاج آقا حسین ملک تهران همراه قدسیه او موجود است.^۴

سخنان خواجه پارسا در "فرهنگ ایران زمین" چاپ شده است به عنوان "سخنان

خواجه پارسا اثر مولانا عبدالرحمن جامی".^۵ و به طور کلی مفاهیم و معانی این کلمات خواجه پارسا

به خانم مولانا جامی در توحید و وحدت دوستی حق تعالی است.^۶

۱- در مجله مذکور ص ۴۷۵ لفظ خلاف درست نیست. ۲- فهرست نسخه های خطی از آقای محمد حسین تبسی

جلد دوم، ص ۴۵۹ کتابخانه گنج بخش. ۳- فهرست مخطوطات شیرازی جلد دوم از دکتر محمد بشیر حسین، ص ۲۰۲.

۴- فهرست از آقای منزوی، ص ۱۳۲۱. ۵- مجله مذکور، ص ۴۸۷. ۶- مجله مذکور، ص ۴۸۸.

۷- کشفیه یا رساله الکشفیه

آغاز: بِسْمِ اللَّهِ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. ذکر می باید که در وقت جریان این کلمه بر زبان، موافقت میان دل و زبان نگاه دارد. نسخه خطی در کتابخانه وقفی حاج آقا حسین ملک تهران موجود است. این نسخه در حدود ۹۰۵-۹۰۷ هـ ق نوشته شد!

رساله کشفیه رساله ایست در باره کشف و شهود و اشراق و انوار عرفانی. در آغاز عیناً مثل رساله قدسیه در آورده به این طرز ^۲ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» ذکر می باید که در وقت جریان این کلمه بر زبان، موافقت میان دل و زبان نگاه دارد. و در طرف نفس وجود جمیع محدثات را بنظر فنا مطالعه فرماید.^۳ نسخه دیگر مکتوبه عبدالحی در حدود ۸۴۷ هـ در دانشگاه پنجاب لاهور موجود است.^۴

۸- مجموعه

در مناقب مرشد خود. از خواجه محمد پارسا دکلمین معانی،^۵ شماره نسخه که احمد منزوی به دلیل گلچین معانی نوشته و در نسخه های خطی نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران هم مذکور افتاد، موقتی بود و شماره اصلی هنوز ثبت نشده، لذا نسخه به دست نمی آید.^۶

۱- فهرست آقای منزوی، ص ۱۳۲. ۲- مجله مذکور، ص ۳۸۳-۳۸۴. رجوع کنید ص این تألیف ص ۱۴۹. ۳- فهرست مخطوطات شیرازی.

۴- فهرست آقای منزوی، ص ۱۳۶۶. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۲۷۱. ۵- مجله مذکور، ص ۱۴۹۶.

۹- فصل الخطاب لوصول الاجاب، الفارق بين الخطاء والصواب

بنام قوام الملک نظام الدین ابو یعلی احمد فرزند طاہر .

در هشت باب ، در عقاید مشترک شریعت و طریقت نگاشته است !

در آن نسخه بسیاری از مناقب و مفاخر ائمه اثنی عشر سلام اللہ علیہم ما طلعت الشمس

والقمر اندراج یافته است !

آغاز: الحمد لله الذی خلقنا علی وحدانیتہ باعلامہ و آیاتہ

حفت نسخه خطی این کتاب در قاهره ، تهران و نور عثمانی موجود است ،

نسخه نور عثمانی به خادمہ عبدالرحمن جامی است ^۳ یک نسخه خطی در کتابخانہ خانقاہ سراجیہ ،

کندیان ، پاکستان موجود است ^۴

۱۰- عقاید از خواجہ پارسا یا عقاید فرق اسلامی

این گفتار از روی متن " السواد الاعظم " ابو القاسم اسحاق فرزند اسمعیل حکیم

سمرقندی ، در گذشته ۳۴۲ یا از روی ترجمہ آن کہ در زمان نوح فرزند منصور سامانی نزدیک

۳۷۰ بنگارش در آمدہ بود ، برگزیده است . خواجہ پارسا از مسئلہ پناہ و ششم "سواد

الاعظم " یا ترجمہ آن نیز برگزیده و رسالہ عقاید فرق اسلامی ساخته ^۵ مترجمی کہ نام آن معلوم

۱- فرست از آقای منزوی ، ص ۱۲۹۹ . ۲- حبیب السیر از غیاث الدین جزو سیم از جلد سیم ص ۱۴۲ .

۳- فرست از آقای منزوی ، ص ۱۲۹۹ . ۴- مکاتبہ با مولانا ابو الخلیل خان محمد سجادہ نشین خانقاہ سراجیہ ، در لطفہ .

۵- فرست از آقای منزوی ، ص ۱۲۸۶ .

نیست به فارسی ترجمه کرده و نواجه پارسا تمذیب کرد و از نو تحریر کرد!
نسخه خطی نوشته خود او در سه شنبه ۲۹ رجب ۷۹۵ هـ ق در کتابخانه مجلس
 سنا تهران موجود است. نسخه دیگر در کابل و دیگر در انکاره موجود است!
 ۱۱- آداب السالکین (عرفان)

آغاز: (حمد لله) الذی خلق الانسان لمعرفة النفس و الخالق و الصلوة علی....
نسخه خطی در کتابخانه آستان قدس رضوی تهران موجود است. در صفحه ۹۳ آمده
 کتبه محمد حافظی، از ابتدا سلسله نواجک تا اینجا از خط شریف نواجه محمد پارسا نقل
 کرده شد.^۳

۱۲- رمز الاقطاب (عرفان)

بنا بگفته احمد منزوی یگان نسخه این اثر بدون تاریخ در تبریز مانده است. و
 لیکن نسخه خطی به دست محمد اخترچیمه نگاننده مقاله در مجله دانشکده ادبیات مشهد رسیده است.

۱۳- زمان و مکان یا رساله در زمان و مکان در فلسفه

گفتار نیست گزیده از " فصل الخطاب لوصول الاجاب " او. نسخه خطی در دارالکتب
 قاهره موجود است.^۵

۱- تاریخ نظم و نثر فارسی، ص ۷۱۶ . ۲- فهرست از آقای منزوی، ص ۱۲۸۶ . ۳- فهرست از آقای منزوی
 ص ۱۰۱۱ . ۴- فهرست از آقای منزوی، ص ۱۱۷۸ و مجله مذکور ص ۴۸۵ . ۵- فهرست از آقای منزوی، ص ۸۰۰ .

زمان و مکان، طبق روایت فهرس المخطوطات الفارسیه دارالکتب قاهره "رساله محمد پارسا" فی تحقیق الزمان و المكان "گفتاریست گزیده از کتاب "فصل الخطاب" و می آغاز رساله بر این ترتیب است: "قال الشيخ العارف الكامل المحقق خواجه محمد پارسا... الخ" پیدا است کسی دیگر این قسمت را از فصل الخطاب اقتباس نموده به صورت رساله در آورده است. در فصل الخطاب در مورد مکان و زمان چنین نقل شده: "ومن کلام بعض العرفاء رحمهم الله فی تحقیق المكان والزمان، اما معرفة المكان، بدانکه مکان یک قسم مکان جهانیات است و یک قسم مکان روحانیات و جسمانیات یا کثیف است یا لطیف..." در باره "زمان" خواجه پارسا چنین ذکر می کند: "و فی کلام بعض العرفاء ایضاً رحمهم الله تعالی فی معرفة الزمان.... زمان نیز یا زمان جسمانیات است یا زمان روحانیات..." و در ضمن بحث می گوید که: "سید عالم صلی الله علیه و سلم در شب معراج از تنگنای زمان و مکان بیرون شد..."

۱۴- فصول سته

حضرت مجدد العت ثانی قدس سره، قول خواجه محمد پارسا قدس سره از کتاب او بنام "فصول سته" در دلیل رای خود می آورد.^۲ فصول سته در علم حدیث است.^۳

۱۵- رساله در باب قصیده ابن فارض

در وصل دوم کتاب نفسه المصدر اول صابین الدین ترکه اصفهانی ذکر این رساله

۱- مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، شماره سوم، سال دهم، ص ۴۸۶.

۲- مکتوبات امام ربانی، دفتر سوم، مکتوب ۱۷. ۳- تاریخ نظم و نثر فارسی، ص ۲۸۱.

چنین افتاده است؛ اینها سخنان بزرگان پیشین است و هر چه بزرگان زمان ما اند، هم مشغول شده اند بدین اولاً خواجہ پارسا قدس سره رسایل در این باب نبشته و قصیده ابن فارض در زمان کمال علم، از برای پسر خود به درس گفته و رساله در آن باب نوشته! ۱۶- رساله حضرت خواجہ محمد پارسا یا انفاس قدسیہ

آغاز: عن ابن مسعود رضی اللہ عنہ قال جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يا رسول الله كيف تزي في رجل احب قوما ولما يلحق بهم. فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم المرء مع من احب. اخرجہ البخاری و مسند احمد ص ۱۱۱.

انجام: هر نفسی که به آگاهی گزرد، منزلی از منازل راه قطع می شود و به منزل گاه حقیقی قریبی بهم می رسد. پس سالک را باید که چندان سعی نماید که هیچ نفسی بی آگاهی نگذرد تا جمیع منازل قطع شود و تمامی مسافت راه که عبارتست از غفلت طی گردد آن خود تا سیر الی الحق است. و آنچه در سیر فی الحق است، انشاء الحق خود پیش آید و عیان گردد و ملکا بینی که لایعین رأت. توفیق سلوک زیاده باد.

این رساله مشتمل است بر ۲۶ مکتوبات که حضرت ایشان نوشته اند.^۲ صفحاتی چند از این رساله از آغاز در مجموعه عرفانی کتابخانه گنج بخش هم موجود است.^۳

۱- مجله مذکور ص ۶۹۸ ج ۱۰ چهارم رساله. ۲- مخطوطات شیرازی دانشگاه پنجاب، لاهور. ۳- فهرست نسخهای خطی کتابخانه

گنج بخش جلد دوم شماره ۸۹۰، از آقای محمد حسین تسیلی، ص ۴۶۹.

۱۷- تحقیقات از خواجه پارسا

در عرفان و اخلاق و سلوک که ابواب و فصول نداشته و خواجه محمد زاهد کابلی آنرا
مبتوب کرده و دیباچه ساخته.

باب ۱ : توجید، چهار فصل، نماز، روزه، زکوة، حج.

باب ۲ : حصول کمال معرفت، مقامات و منازل اسماء و صفات خدا، آداب تلاوت
پانزده فصل.

باب ۳ : مراتب توجید، شانزده فصل.

باب ۴ : توبه، دوازده فصل دقت، زهد، قناعت، صبر، شکر، کفران نعمت، توکل،
خوف و)

باب ۵ : حقایق الاشياء و ماهیاتها، نه فصل.

باب ۶ : اصطلاحات صوفیان، بیست و یک فصل.

باب ۷ : لطایف سبعه، ده فصل.

آغاز : الحمد لله الذی اخترع ماهیات الاشياء بفیض وجوده و کساه حلال الوجود.

در پایان نسخه خطی که در کتابخانه مجلس شورای ملی تهران موجود است نوشته است : تمت

التحقیقات للمرشد خواجه محمد پارسا، نوشته ۹۸۷ هـ ق. نسخه دیگر در آستان قدس رضوی تهران

موجود است که پیش از سنه ۱۰۹۷ هـ ق نوشته شده و دیگر در دارالکتب قاهره موجود است.^۱

تألیف هذا المستی به تحفة السالکین الملقب به تحقیقات خواجہ محمد پارسا در سال ۱۹۷۰ میلادی به کوشش الحاج سید علی احمد شاه الهادی تاجر کتب فی بلده دار النصرت هرات من مضافات افغانستان در دہلی به چاپ رسیده است و دارای ۴۰۸ صفحات است و این طور عنوانات دارد.

مقدمه کتاب ، شرح اسماء حسنی ، اسم اعظم ، منظر نور محمدی صلی اللہ علیہ وسلم ، حقیقت قرآن ، کلمہ طیبہ و فاتحہ و کلمات مقطعات ، مراتب ثلاثہ توجید ، اذکار کلمہ عدد انفاس ، بطریق اثبات ، ذکر و شہود و مشاہدہ ، تحصیل صفات حمیدہ ، فواید ذکر و حبس نفس ، مراتب ستر و قلب و روح ، متابعت رسول صلی اللہ علیہ وسلم ، صدق در توجید ، فعل اختیاری و اضطراری ، اختیار در کسب ، لطافت و کثافت ، معراج نبی نہایت در تجلی و شہود نیست ، در بیان شوق و اشتیاق ، اصطلاحات صوفیہ ، شرح الف با تا سعادت و شقاوت نفس .

آغاز مانند بالا است و انجام این طور است : پس پرهیز را راہ ذکر و ذکر را راہ کشف ، و کشف را راہ فوز اکبر و فوز اکبر را تقای حق سبحانہ و تعالی باشد .

اللَّهُمَّ اذُقْنَا فِي الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لِقَاءَكَ وَوَدِّعْنَا بِحَبِّ جَنَّتِكَ وَوَدِّعْنَا بِحَبِّ رَسُوْلِكَ
المُصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ!

۱۸- جامع الکلم ۲

۱۹- مسلك العارفين

در مناقب نقشبندیه و طریقه آنها.^۱

۲۰- رساله فی طریق ذکر الخفی^۲

۲۱- رساله لخواجه محمد بن محمد بن محمود البارسا الحافظ البخاری

المتوفی بالمدينة المنورة سنة ۸۲۲هـ فی احوال خواجه بهاؤ الدین محمد بن محمد النقشبندی و

سیره و مناقبه و کلماته.^۳

علاوه بر نسخه های خطی فراوان، این رساله در کتابخانه های جهان در اکثر مطابع طبع شده و

در بخارا به سال ۱۳۲۸ هجری قمری انتشار یافته است.^۴

این رساله به نام رساله قدسیه یا قدسیه معروف است و اینک خواننده ارجمند آنرا

در دست دارد و درباره وی جداگانه گفت و گو کرده ایم.

۱- تاریخ نظم و نثر فارسی، ص ۲۸۱. ۲- تاریخ نظم و نثر فارسی، ص ۷۶۶.

۳- کشف الظنون، از علامه ملا کاتب چلبی، ص ۵۶. ۴- مجله مذکور، ص ۳۸۰.

حیات

خواجہ بہاء الدین نقشبندؒ

www.muhammadidway.com

www.mujaaddidway.com

حیات امام الطریقه حضرت

خواجہ بہاء الدین نقشبند رحمۃ اللہ علیہ

(۷۱۸ - ۷۹۱ هـ ق)

تاریخ بخارا

برای معرفت کامل به احوال خواجہ نقشبند قدس سرہ، بایستی محیط زندگانی او را بشناسیم و در تاریخ و اوضاع عصر او مطالعه نماییم. بدین اعتبار برای اطلاع از زندگانی خواجہ نقشبند، ناگزیریم اجمالاً از تاریخ بخارا تا قرن هشتم هجری آشنا شویم. در سال ۵۵ هـ (۶۷۶)، سعید فرزند حضرت عثمان رضی اللہ عنہ از دریای جیحون عبور کرد و به جانب بخارا پیشقدمی فرمود. یک لک و بست هزار ترکان به مقابله آمدند و لیکن در خلفشار مبتلا شدند. ملکہ قتی خاتون برای صلح پیش سعید رفت و بخارا بی کشت و خون بار اول در سلطنت مسلمانان آمد!

۱- تاریخ بخارا از آرمینس و میری اردو ترجمہ از نفیس الدین احمد، ص ۲۵. تاریخ بخارا از ابوبکر محمد بن جعفر ترجمہ

ابونصر احمد ص ۵۲.

اسمعیل سامانی در سال ۲۹۱ هـ (۶۹۰۳) در علاقه ماوراءالنهر که پیشتر ازین یک باجگذار ریاست خراسان بود، بنای سلطنت عظیم نهاد و بخارا را دارالحکومت مقرر کرد. بخارا از زمانه پاریان مرکز علم بود و در عهد مسلمانان هم به وجه علمای مذهبی شهرت یافت. مزارات این علماء تا اکنون محترم است. در تل خواجہ مزار شیخ بیدار و ابوالحفیظ بخاری است اول الذکر شهرت دارد که تا چهل سال در شب نخوابید و مومن الذکر شاگرد معروف امام محمد شیبانی است که در سال ۲۷۷ هـ (۶۸۴) وفات یافت و عبداللہ الفقیہ شاگرد خودریادگار گذاشت. محمد بن اسمعیل معروف به البخاری محدث اعظم و مؤلف البجامع الصحیح البخاری در سال ۱۷۴ هـ (۷۸۰۹) در بخارا متولد شد. تربت ایشان هم در بخارا است. محمد البدمونی که در عهد اسمعیل قاضی القضاة بود، در سال ۴۰۳ هـ (۶۹۱۴) وفات یافت. محمد بن فضل در علوم تفاسیر شهرت تمام داشت. در عهد امیر اسمعیل، تعداد مدارس در بخارا بیش از شهرهای دیگر در ماوراءالنهر بود.

در سال ۴۱۷ هـ (۱۰۲۷) بخارا از دست چنگیز خان تاراج شد و باشندگان این شهر ستمها دیدند و بنی عزیمتیا کشیدند. چنگیز خان حکم آتش زدن داد. قریب میزده هزار افراد را قتل کرد و باقی مانده از اهل بخارا منتشر شدند. یکی از ایشان که به خراسان رسید، حال بخارا در یک فقره بلیغ ایگوز بیان کرد.

”آمدند و کینند و سوختند، کشتند و بردند و رفتند“

بعد ازان در بخارا بزودی عمارتہای نو تعمیر شد و بعد از پانزده سال در مدسجای بخارا کہ مسعود بیک تعمیر کرد یک ہزار طلبا بودند.^۱

در عمید امیر تیمور بسیار مدارس در بخارا بودند و اوقات برای تکفیل اخراجات بودند ہمہ وزرا، امرا و غیرہ در بنای اوقات بر یک دیگر سبقت بردند. تاریخ روشن است کہ سید علی ہمدانی کہ فردی از خاندان حضرت زین العابدین رضی اللہ عنہ بود، در مالک اسلامیہ سفر کرد و در تبلیغ اسلام بسیار سعی نمود. بسیار کتب تصنیف کرد. بسیار کسان بر دست او اسلام قبول کردند و در سال ۷۸۶ھ (۶۳۸۴) بر کنار رود جیحون فوت شد.^۲

یک صوفی دیگر در زمان امیر تیمور، خواجہ بہاؤ الدین، بانی سلسلہ نقشبندی بود کہ در سال ۷۹۱ھ (۱۳۸۸) وفات یافت. او تا این زمان پیر اہل بخارا است. مزار او از شہر یک میل دور است.^۳

۷۳۶ ہجری قمری سال ولادت تیمور است (وفات ۱۸ شعبان ۸۰۷ھ) او بیروی اردو و ثبات قدم از مرتبہ پست، خود را بعالی ترین درجات قدرت رسانید و کشوری پہناور را کہ از شط و لکا تا خلیج فارس و از سجون و گنگ تا دریای روم وسعت داشت بدون داشتن وزرای بزرگ شخصاً اداره کرد و ہمنان خود را در اندک مدتی بہ سرعت

مغلوب نمود، و به تشویق هزمندان پراخت و مشایخ و بزرگان دینی را محترم شمرد و برای امور خیر بناهای بسیار برپا ساخت و نیز در نتیجه فتوحات تیمور زبان و فرهنگ فارسی در ترکستان شبه قاره (اکنون پاکستان و هند) و آسیای صغیر پیشرفت نمود و تا چند قرن فارسی زبان علم و ادب و وسیله ارتباط بازرگانی در آسیای مرکزی و غربی به شمار می آمده و اقوام مجاور در تحت تأثیر تمدن و فرهنگ ایرانی قرار گرفتند.^۱

سیادت موروثی

قدوة العارفين، ملاذ الاصفیا و مرشد الاولیا، شیخ بهاء الحق و الدین المشتبه حضرت شاه نقشبند قدس الله سره، شرافت و سیادت و نبابت موروثی داشت. حسب قول شیخ شرف الدین محمد نقشبندی صاحب روضه السلام، نسب آبابی وی به چند واسطه به حضرت امام جعفر صادق (رضی الله عنہ) می رسد.^۲ مرحوم سعید نفیسی گفته است که: بسببش سیزده پشت به امام حسن عسکری (رضی الله عنہ) می رسد.^۳

نسب نامن ابیشان اینست^۴:

حضرت شاه بهاء الدین محمد ابن سید محمد بخاری ابن امیر سید جلال الدین ابن امیر

۱- مقدمه نجات الانس، از مهدی توجیدی پور، ص ۱۴۴. ۲- خزینة الاصفیا، ص ۵۲۹. ۳- تاریخ نظم و نشر در ایران و در زبان فارسی از مرحوم سعید نفیسی، ج ۱، ص ۲۸. ۴- خزینة الاصفیا، از مفتی غلام سرور، ص ۵۳۹، شجره و نسب نامه خطی، از عبداللہ باقعی، شماره ۳۹۴ کتابخانه گنج بخش، تاریخ نظم و نشر در ایران در زبان فارسی تا پنج پشت.

سید برهان الدین ابن امیر سید عبداللہ ابن امیر سید زین العابدین ابن امیر سید محمد قاسم ابن
 امیر سید شعبان ابن امیر سید برهان الدین قلیچ ابن امیر سید محمود رومی ابن امیر سید
 بلاق ابن امیر سید نقی صوفی ابن امیر سید فخر الدین ابن امیر سید محمود علی اکبر ابن امام حسن
 عسکری ابن امام علی نقی ابن امام محمد تقی ابن امام علی موسیٰ رضا ابن امام موسیٰ
 کاظم ابن امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر ابن امام زین العابدین ابن امام حسین
 ابن امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہم اجمعین .

شجرہ طریقت

اسامی گرامی	مقام	تاریخ وصال
۱- حضرت سیدنا محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم	مدینہ منورہ	۱۲ ربیع الاول ۱۱ ھ ق
۲- حضرت ابوبکر صدیق رضی	مدینہ منورہ	۲۲ جمادی الآخر ۱۳ ھ ق
۳- حضرت سلمان فارسی رضی	مدین	۱۰ رجب ۳۲ ھ ق
۴- حضرت قاسم بن محمد رضی	میان مکہ و مدینہ	۲۴ جمادی الاول ۱۰۶ ھ ق
۵- حضرت امام جعفر صادق رضی	مدینہ منورہ	۱۵ رجب ۱۴۸ ھ ق
۶- حضرت بایزید رضی	بسطام	۱۴ شعبان ۲۶۱ ھ ق
۷- حضرت ابو الحسن رضی	خرقان	۱۰ محرم ۴۲۵ ھ ق
۸- حضرت ابو علی فارمدی رضی	طوس	۴ ربیع الاول ۴۷۷ ھ ق

اسمای گرامی	مقام	تاریخ وصال
۹- حضرت ابو یوسف همدانی ر	مرو	۲۷ رجب ۵۳۵ هـ ق
۱۰- خواجه عبدالحق بخردانی ر	بخردان نزد بخارا	۱۲ ربیع الاول ۵۷۵ هـ ق
۱۱- خواجه محمد عارف ریوگری ر	ریوگزند بخارا	یکم شوال ۶۱۶ هـ ق
۱۲- خواجه محمود ابو الخیر قزوینی ر	دابجنی نزد بخارا	۱۷ ربیع الاول ۷۱۵ هـ ق
۱۳- خواجه عزیزان علی رامیتنی ر	خوارزم	۲۸ ذیقعد ۷۲۱ هـ ق
۱۴- خواجه محمد بابا ساسی ر	ساس نزد بخارا	۱۰ جمادی الثانی ۷۵۵ هـ ق
۱۵- خواجه امیر کلال ر	سوخار نزد بخارا	۸ جمادی الاول ۷۷۲ هـ ق
۱۶- خواجه بهاء الدین نقشبند ر	قصر عارفان نزد بخارا	۳ ربیع الاول ۷۹۱ هـ ق

ولادت

ایشان در محرم سنه ثمان عشر و سبعمائه (۷۱۸ هـ ق) در عهد عزیزان علی رامیتنی در بخارا ولادت یافته بنا بر آن قول که وفات عزیزان در سنه ۱۶۰۱ و عشرین و سبعمائه (۷۲۱ هـ ق) بوده باشد.^۱

۱- شحات خلی از علی بن الحسین الواعظ الکاشفی، ص ۶۶، شماره ۸۹۰ کتابخانه گنج بخش، خلاصه التوابع

مخطوط، از مولوی فضل امام، ص ۳۹، قصر عارفان از مولوی احمد علی، ص ۱۲۹.

بشارتِ ولادت و عظمتِ ایشان

حضرت خواجہ محمد بابا ساسی قدس سرہ قبل از ولادتِ آن سرخیل نقشبندان انتظار مقدم خیر وی می کشید و چون از مسکن و مولد وی می گذشت، بوی معرفت رب العزت ازان نوحی در مشام جان بابای ممدوح می رسید! بارها که بر قصرِ هندوان می گذشته اند می فرموده اند که ازین خاک بوی مردی آید و زود باشد که قصرِ عارفان شود.^۲

روزی از منزل امیرتید کلال قدس سرہ به طرف قصرِ هندوان متوجه شدند و فرمودند که آن بوی زیادت شده است همانا که آن مرد متولد شده است. چون نزول فرمودند، از ولادتِ خواجہ سه روز گذشته بود.^۳

از پدر حضرت خواجہ نقل کردند که گفت: سه روز کما بیش از ولادتِ فرزند بہاؤ الدین گذشته بود که خدمتِ خواجہ بزرگوار خواجہ محمد بابا ساسی قدس سرہ به جمیع اصحاب به قصرِ هندوان نزول فرمودند و مرا به حضرت ایشان ارادت و محبت تمام بود و از مجاہد ایشان در آن موضع بسیار بودند. بر خاطر من گذشت

۱- قصر عارفان از مولوی احمد علی، ص ۱۲۸.

۲- نغبات الانس من حضرات القدس از عبدالرحمن جامی، ص ۳۸۰.

۳- نغبات الانس من حضرات القدس از عبدالرحمن جامی، ص ۳۸۰.

که فرزند را به خدمت این صاحب دولت برم. معامله بر سینه او گذاشتم و به نیاز و تفرغ بسیار او را به حضرت خواجه بردم. ایشان فرمودند: او فرزند ماست و ما او را به فرزندی قبول کردیم.

بعد ازان ایشان توجه به اصحاب کردند و گفتند: این آن مرد هست که ما بوی وی شنیده بودیم. مقتدای روزگار شود. و امیر سید کلال را فرمودند که "در حق فرزندم بهاؤ الدین تربیت و شفقت دریغ نداری و ترا بخل نکنم اگر تقصیری کنی". امیر فرمودند: مرد نباشم اگر در وصیت خواجه تقصیر کنم!

خوارق از طفولیت

از صغر عمر آثار کرامت از وی ظاهر شدن گرفت. از والده ماجده ایشان منقولست که فرزندم بهاؤ الدین چهار ساله عمر داشت و گاو حامله بود. روزی اشارت به ماده گاو کرد و گفت که چنان معلوم می شود که ماده گاو گوساله سفید پشیزی خواهد آورد، چنانچه همچنان به وقوع آمد.^۲

۱- نفحات الانس من حضرت القدس از عبدالرحمن جامی، ص ۳۸۰.

رساله البهائیه از شیخ محمد بن خواجه محمود بخاری مخطوط ۹۰۱ هـ در دانشگاه پنجاب لاهور.

۲- خرزینة الاصفیا، ص ۵۴۸، انیس الطالبین خطی، شماره ۳۹۳ کتابخانه گنج بخش.

زیارتِ بابا ساسی و متأهل شدن

حضرت خواجہ فرمودند کہ پدر و من بہ کنجابانی و نقشبندی مشغول می بودیم و برسم جوانان مجرد خانہ داشتیم! در سن ہزده گامش بودم! چون خواستم کہ متأهل شوم، جدی مرا بہ حضرت خواجہ بابا فرستاد بہ ساس کہ برکت قدم ایشان بہ این منازل برسد چون بہ لقاء ایشان مشرف شدم، اول کرامتی کہ مشاهده کردم، آن بود کہ در آن شب در من نیازی و تقرعی پیدا شدہ بود. بر خاستم و در مسجد ایشان در آمدم و دو رکعت نماز گزاردم. سر بہ سجہ نهادم و تصرع و نیاز تمام نمودم. دران میان بہ زبان من گذشت کہ الہی قوت کشیدن بار بلای خود و تحمل محنت و محبت خود مرا کرامت فرمای. چون بامداد بہ حضرت خواجہ رسیدم، فرمودند: ای فرزند! در دعا چنین می باید گفت کہ الہی آنچه رضای حضرت تو در انت، این بندہ ضعیف را بر آن دار بہ فضل و کرم خود. اگر خداوند تعالی بہ حکمت خود، بہ دوستی بلا فرستد، بہ عنایت خود آن دوست را قوت آن بار بدهد و حکمت آنرا بروی ظاہر گرداند، بہ اختیار، طلب بلا دشوار است. گستاخی نباید کرد. بعد از آن طعام حاضر شد. چون بخوردیم، قرصی بہ من دادند و در خاطر من گذشتہ کہ اینجا سیر نمودم و بہ همین

ساعت به منزل خواهم رسید، این نان ما را بچه کار آید. چون روان شدند. من در رکاب ایشان به نیاز تمام می رفتم و اگر تفرقی در باطن من پیدا می شد، می فرمودند: خاطر را نگاه می باید داشت!

چون به باغات جوی مولیان رسیدند، در آنجا دوستی بود از جمله مجبان و معتقدان حضرت خواجه و در گذشته به منزل او نزول می فرمودند و برهان قرار محمود به منزل او فرود آمدند. اهل آن منزل به بشاشت و تفریح و مسکنت پیش آمدند در آن منزل حاجت البیت هر لحظه بیرون می آمد و می درآمد و اضطراب تمام می کرد. گفتند: حقیقت حال چیست؟ بیان می باید کرد. آن نیازمند گفت سرشیر حاضر است ولی نان نیست. خواجه توجه به من کردند و فرمودند که آن قرص را بیار که عاقبت به کار آمد و مرا از مشاهده آن احوال یقین به حضرت ایشان زیادت شد.^۲

چون حضرت خواجه بقصر هندوان رسیدند و در منزل جد و پدر ایشان نزول فرمودند. جد ایشان آن قصه متاثر شدن ایشان به خدمت خواجه عرض کرد فرمودند خیر است. می باید مشغول شدن و تمام کردن. جد ایشان بر موجب نفس خواجه سعی بلیغ نمود تا زودتر در حضور خواجه آنخیز تمام شود، اما پدر ایشان تاخیر می کرد به نیت آنکه تکلفی زیادت بر موجب رسم و عادت در آن جمعیت خیر کند و از ترک آن تکلف استنکاف

۱- نغاث الانس، ص ۳۸۱. ۲- نغاث الانس، ص ۳۸۱، انیس الطالبین خطی، ص ۸.

می کرد. حضرت خواجہ فرمودند: تکلف حاجت نیست، زمان غنیمت است. تاخیر
 منی باید کرد. پدر ایشان آن محل را نشاخت و خلاف نفسِ خواجہ کرد و جد
 ایشان از پدر ایشان خسته شد. بدین جهت حضرت خواجہ از راه کرم و بصحت
 و نیاز جد ایشان نزدیک اهل نسبت رفتند و فرمودند: شما فرزند خود را به فرزند من
بہاؤ الدین بدھید و آن جماعت نفسِ خواجہ را عزیز داشتند و قبول کردند. و پدر ایشان
 به نسبت تغیر خاطر خواجہ و ترک نفس ایشان در اندک فرصتی مقل الحال شد و آن
 اسبابِ ظاہرہ و بنیای وی در ہم شکست و او را تکلف رسمی نماند!

چون خواجہ محمد بابا در پیرودہ شدند، حبش ایشان را به سمرقند بردند و هر کجا
 درویشی و اهل دلی می بود، ایشان را به صحبت او می بردند و به جهت ایشان نیازمندی
 بیحد و اندازہ می کردند. بعد ازان ایشانرا بر بخارا آورده نسبت تا اقل ایشانرا تمام کردند!

الطافات حضرت امیر کلال در تربیت ایشان

ایشان در قصر هندوان می بودند. در اثناء آن از لطافت و عنایات الهی آن بود
 که کلابہ مبارک عزیزان خواجہ علی رامیتنی قدس سرہ به ایشان رسید و حال ایشان دیگر شد
 و قوی امیدوار شدند. وہم درین فرصت خدمت امیر سید کلال قدس سرہ به قصر هندوان

تشریف حضور فرمودند و گفتند: حضرت خواجه محمد بابا ما را وصیتی فرموده اند که در حق فرزند من بهاؤ الدین تربیت و شفقت در بیخ نداری و گفته اند ترا بکل نیکم اگر تقصیر کنی. خدمت امیر فرمودند: بنا بر نفس خواجه مرد نباشم اگر در وصیت خواجه تقصیر کنم!

خواب

در همین ایام شبی به خواب دیدند که حضرت سیدنا حکیم آقا قدس الله روحه ایشان را به درویش ترکی سپردند و دست ایشان در دست وی نهادند. بیدار شدند و صورت آن درویش در خزانۀ خیال ایشان بود. جده صالحه^۳ داشتند. این خواب را به ایشان حکایت کردند. فرمودند: ای فرزند ترا از مشایخ ترک نصیبی خواهد بود.^۴

ملاقات خلیل آقا قدس سره

ایشان دایم طالب آن درویش بودند تا روزی در بازار بخارا به او ملاقات افتاد. او را شناختند و پرسیدند. نام او خلیل بود. در آن وقت به او مجالسه و مکالمه میسر نشد.

۱- انیس الطالبین خطی، ص ۹. ۲- حضرت خواجه حکیم آقا قدس سره از کبار مشایخ ترک اند. خواجه احمد سیوی از خلفای خواجه یوسف همدانی بودند و خواجه احمد را چهار خلیفه بودند یعنی منصور آقا، سعید آقا، صوفی دانشمند و حکیم آقا، نام حکیم آقا تسلیمان و لقب حکیم بود چه حکمت‌های ایشان که زبان ترکی گفتند، معروف شدند در شجرات خطی از علی بن الحسین الواعظ الکاشفی، ص ۱۷۱۰. ۳- والده پیرایشان ۱۶- رساله ابهائیه خطی، نجات الانس، ص ۳۸۶.

چون بہ منزل رفتند، شب رسید، قاصدی بیامد کہ درویش خلیل ترا می طلبد. آیام تیرماه بود. پازینی میوه بر گرفتند و نزدیک او رفتند. او را دیدند و خواستند کہ آن خواب را بہ او بگویند. بہ زبان ترکی گفت: آنچه در خاطر است، پیش من عیان است، حاجت بیان نیست. حالت ایشان دیگر شد و میل خاطر بہ صحبت او بسیار شد و در صحبت او احوال شگرف و چیزهای غریب و عجیب از او مشاهده می شد.

و بعد از مدتی او را پادشاهی مملکت ماوراء النہر میسر شد و ایشان مدت شش سال در وقت سلطنت وی ملازم وی بودند. در ملا رعایت آداب سلطنت او می نمودند و در خلای محرم صحبت خاص او بودند. درین زمان نیز چیزهای بزرگ مشاهده می افتاد و بہ ایشان شفقت بسیار می کرد. گاہی بہ لطف و گاہی بہ عنف ایشانرا آداب خدمت در می آموخت و ازان جہت فواید بسیار بہ ایشان می رسید و در مقام سیر و سلوک در این راہ قوی بہ کار آمد.

پیش از ملک شدن شش سال دیگر با او مصاحبت افتاده بود. بسیار وقت در حضور خواص بارگاہ خود می گفت: ہر کہ از جہت رضای حق تعالی مرا خدمت کند، در میان خلق بزرگ شود و ایشانرا معلوم می شد کہ مقصود او کیست.

بعد از این چون مملکت مجازی او را زوال شد، در لحظہ آن ملک و حزم و حشم ہباء منثوراً شد و بہ تمامی کار دنیا بر دل ایشان سرد شد، بہ بخارا آمدند و در ریور تون کہ از دیہای بخارا است، ساکن شدند! درین اثنا، حضرت خواجہ عبدالحق بن عبدالجلیل غجروانی

قدس سره ، در علم باطن بروی متجلی شد و تعلیم ذکر خفی و طریق بعضی ریاضات سربلج الاثر و متابعت اقوال و افعال حضرت خیر البشر کرد صلی الله علیه و آله وسلم !

انابت خواجه

مبدأ آگاهی و انتباه توبه و انابت ایشان آن بود که در خلوت بایکی که خاطر باو میلی داشت التفات می نمودند و سخن می گفتند. ناگاه آوازی به گوش ایشان رسید: وقت نیامده که از همه باز آیی و روی به حضرت ما آری ؟

از آن آواز حال بر ایشان دیگر شد . بیقرار شدند از آنجا بیرون آمدند . فصل تیرماه بود . دران نزدیکی جوی آب بود . به آب در آمدند و جامها را بشستند و پوشیدند و در آن حالت ، شکستگی عظیم در دل ایشان پدید آمد . دران صفت شکستگی دو رکعت نماز بگزارند .

حضرت خواجه می فرمودند : اکنون سالها گذشت در آرزوی آنم که مثل آن نماز توأم گزارد ، نمی توأم ؟

هدایت جذبه

حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله تعالی سره فرموده اند که در هدایت جذبه مرا

گفتند: درین راه چون می درآیی. گفتم: به این شرط که هر چه می گویم و خواهم آن شود. خطاب رسد که هر چه ما گویم و خواهیم، آن می شود. گفتم: من طاقت آن ندارم. مدت پانزده شبانه روز مرا به من باز گذاشتند، احوال من خراب شد و تمام خشک شدم. چون بسر حد ناامیدی کشید، خطاب رسید که بلا هر چه تو می خواهی همچنان باش. در مقامات حضرت خواجہ همین مقدار نوشته اند. اما خدمت مولانا یعقوب چرخ علیه الرحمۃ از حضرت خواجہ نقل کردند که چون خطاب رسید که بلا هر چه تو می خواهی همچنان باش، من اختیار طریقه کردم که البته موصل باشد!

چون به توبه موفق شدند، در ریور تون می بودند و ملازمت نماز در مسجد می کردند. اتفاقاً نماز به جماعت از ایشان فوت شد. مولانا سیف الحی و الدین زمینی رحمہ اللہ که در مسجد امامت می فرمودند، بعد از اوراد روی به ایشان کردند و به قصد شفقت و نصیحت گفتند: خواجہ بہاؤ الدین ماترا در میدان طاعت صفر گمان برده بودیم. تو صفت شکن بیرون آمدی. گریه بر ایشان مستولی شد و شکستگی پدید آمد. گفتند: حضرت شما چنان گمان برده اید اما من قلب روی اندوادم. بلفظ مبارک ایشان این بیت گذشت:

قلب روی اندودنستانند در بازارِ حشر
خالصی باید که از آتش برون آید سلیم

از آن بیت دردِ عظیم در باطن ایشان پیدا شد و آتش آن در ساعتی شعله می زد و آن بقراری ایشان زیادت می شد.^۱

قبض و بسط

باری حال ایشانرا قبض شدید لاتی شد و تماشش ماه کشید. یقین شد که دولت باطنی در مقسوم ایشان نیست. ناچار خواستند که خود را به کار دنیا مشغول سازند. هر راه مسوی بود و بر در، این شعر نوشته به نظر در آمد:

ای دوست بیا که ما ترا بیم
بیگانه مشو که آشناییم ،

به مجرد دیدن این شعر حالت بسط طاری شد و ایشان درین حال به گوشه مسجد رفتند و آنجا نشستند.^۲

اولیست خواجه عبدالحق غجدوانی قدس سره

ایشان اویسی بوده اند و تربیت از روحانیت خواجه عبدالحق غجدوانی قدس سره یافته اند چنانچه می فرموده اند که شی در مبادی احوال و غلبات جذبات به سه مزار^۳ متبرک

۱- انیس الطالین خطی، ص ۱۱. ۲- حالات شایخ نقشبندی از مولوی محمد حسن ص ۱۰۲، انیس الطالین خطی ص ۳۴. ۳- مزار خواجه

محمد و اسح و خواجه محمد اجقزوی و خواجه مزد آخن: حالات مشایخ نقشبندی، ص ۱۰۳.

از مزارت بخارا رسیدم. بہر مزار چراغی دیدم افزودہ و در چراغانِ روغن تمام و قبیلہ اما قبیلہ را اندک حرکت می بایست داد تا از روغن بیرون آید و بہ تازگی برافروزد. در مزارِ آخرین متوجہ قبیلہ نشستم و در آن توجہ غیبی افتاد. مشاہدہ کردم کہ دیوارِ قبلہ شقی شدہ و تختی بزرگ پیدا شد و پردہ سبز در پیش وی کشیدہ و گردا گرد آن تخت جماعتی. خواجہ بابا ساسی را در میان ایشان شناختم. دانستم کہ ایشان از گذشتگانند. از آن جماعت، یکی مرا گفت: بر تخت خواجہ عبدالخالق اند و آن جماعت خلفاء ایشان، و بہر یک اشارت کرد، خواجہ احمد صدیقی و خواجہ اولیا کلان و خواجہ عارف ریگروی و خواجہ محمود ابوالخیر فنونی و خواجہ علی رامینی قدس اللہ تعالیٰ ارواحہم، و چون بہ خواجہ محمد بابا ساسی رسید، گفت: ایشان را خود در حال حیوۃ خود دریافتہ ای. شیخ تواند، و ترا کلاہی دادہ اند و ترا آن کرامت کردہ اند کہ بلائی نازل شدہ از برکت تو دفع شود! آن گاہ آن جماعت گفتند: گوش وار و نیک شنو کہ حضرت خواجہ سخنان بزرگ خواهند فرمود کہ در سلوک راہ حق سجانہ ترا از آن چارہ نباشد. از آن جماعت درخواستم کہ بر حضرت خواجہ سلام کنم و بہ جمال مبارک ایشان مشرف شوم. پردہ از پیش بر گرفتند. پیری دیدم نورانی، سلام کردم، جواب دادند. آنگاہ سنخانیکہ بہ مبداء سلوک و وسط و نہایت تعلق دارد، با من در بیان آوردند و گفتند: آن چراغها کہ بہ آن کیفیت با تو نمودند، اشارت و بشارت است ترا بہ استعداد و قابلیت این راہ، اما

نقیله استعداد را در حرکت می باید آورد تا روشن شود و اسرار ظهور کند. و دیگر فرمودند و مبالغه نمودند که در همه احوال قدم بر جاده امر و نهی و عمل به عزیمت و سنت بجا آری و از رخصتها و بدعتها دور باشی و دائماً احادیث مصطفی را صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم پیشوای خود سازی و متفحص و متجسس اخبار و آثار رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و صحابه کرام او رضی اللہ تعالی عنہم باشی.

و بعد ازین سخنان، آن جماعت مرا گفتند: شاهد صدق حال تو آنست که فدای اصبغ فلان جای بروی و فلان کار بکنی و تفصیل آن در مقامات ایشان مذکور است و گفتند: بعد از آن متوجه به نسف شو به خدمت سید امیر کلال!

در یافتن امیر کلال^۲

آن جماعت بعد از آن ایشانرا به حرکت آوردند. در آن صبحدم به زودی به خانه خویش در رپورتون رسیدند. از متعلقان از قصه کلاه پرسیدند. گفتند: آن کلاه مدتی است که در فلان جای است. کلاه را دیدند و حال ایشان دیگر شد. بسیار گریستند. بعد از آن هر چه حسب الحکم خواجه بزرگ کردند، دست آمد. به موجب فرموده ایشان چون به حد نسف رسیدند، بدهی رفتند که خدمت امیر سید کلال در آنجا بودند و ایشانرا یافتند

چون بہ خدمت ایشان مشرف شدند، آن کلاه مبارک عزیزان را قدس سترہ در پیش ایشان گذاشتند. خدمت امیر مدنی خاموش شدند و بعد ازان فرمودند: این کلاه عزیزان است، در میان دو پرده نگاہداری!

تلقین ذکر از سید امیر

حضرت سید ایشانرا سبق گفتند و بہ نفی اثبات بہ طریق خفیہ مشغول کردند. مدتی برین طریقہ متابعت کردند و باز بر موجب آنکہ در واقعہ مذکور مأمور بودند از خواجہ بزرگ قدس سترہ عمل بہ عزیمت، بہ ذکر علانیہ عمل نکردند و ترک علانیہ گفتند.^۱

نامدنی ایشان برین عمل کردند. چون اصحاب امیر ذکر جہرمی کردند ایشان از حلقہ بیرون می آمدند اصحاب امیر شکایت می کردند لیکن حضرت امیر پروای آن نمی کردند.^۲

پس ایشانرا نسبت و ارادت و تربیت و صحبت و علم آداب شریعت و طریقت و تلقین ذکر بہ طریقہ ظاہر و باطن و جمیع آداب اہل تصوف از حضرت امیر کلال رسید.^۳

۱- انیس الطالبین خطی، ص ۱۶۱۵ . ۲- انیس الطالبین خطی، ص ۱۷ . ۳- رشحات خطی

۴- شرح احوال امیر کلال از نیرہ سید حمزہ بن امیر کلال خطی، شماره ۴۵۵ کتابخانہ گنج بخش.

رسیدن به خدمت امیر در جذبات

شبى اندک اندک برف مى آمد و هوا قوی سرد، و کهنه پوستینى در برداشته و دران جذبات و بیخودى بهر طرفى رفته بودند و پای ایشان از خض و خاشاک مجروح شده و فصل زمستان بود. دران شب ایشانرا جاذبه صحبت امیر پیدا شد و چون منزل ایشان رسیدند، با درویشان در موضعی نشسته بودند. چون نظر مبارک ایشان بر ایشان افتاد، فرمودند: این کیست؟ چون معلوم کردند، فرمودند که زود او را ازین منزل بیرون کنید. چون از آن منزل بیرون آمدند، نزدیک شد که نفس ایشان عنان ارادت و تسلیم در رباید. عنایت الهی درین حال ایشان را یاری کرد تا آن شب سر نیاز بر آن آستان نهادند. چون صبح نزدیک شد، خدمت امیر قدس سره از منزل بیرون آمدند و قدم شریف بر سر ایشان نهادند. چون معلوم کردند، سر ایشانرا از آستان برداشته و در منزل در رفتند و ایشانرا با خود در بردند و فرمودند: این لباس سعادت بقدر تست، و به دست مبارک آن خار و خاشاکرا از پای ایشان بر کشیدند و جراحتمها را پاک کردند و نظر بسیار فرمودند!

ملاقاتِ خضر علیہ السلام

در غلباتِ طلبِ روزی از بخارا بہ طرفِ نسف می رفتند بہ دریافتِ صحبتِ حضرت امیر کلال^۱۔ چون بہ رباطِ جغزائی رسیدند، سواری ایشانرا پیش آمد۔ چوبی بزرگ بہ رسمِ گلہ بانی بہ دست کرده و کلاہی از منڈ پوشیدہ۔ نزدیکِ ایشان آمد و بہ آن چوب ایشانرا زد و بہ زبانِ ترکی گفت: اسبائرا دیدی؟ ایشان بہ او چیم سخن نگفتند و بہ تعجیل می رفتند۔ چند کرت پیش راہ ایشان گرفت و همچنان مشوش می کرد۔ ایشان او را گفتند: من ترا می شناسم کہ تو کیستی۔ و او تا رباطِ قراول در عقبِ ایشان می آمد و گفت: بیاتامان صحبت داریم و ایشان با او چیم اتفات نکردند۔ چون بہ خدمتِ سید امیر کلال رحمہ اللہ رسیدند فرمودند: در راہ بہ صحبتِ خواجہ خضر^۲ اتفات نکردی۔ گفتند: بلی چون متوجہ حضرت^۳ شما بودم، باو مشغول نشدم!

ریاضاتِ خواجہ

در اوایل سلوکِ ریاضتی عظیم داشتند۔ جڑہ نیلود، درآن باغِ مزار۔ اکثر اوقات کہ در قصرِ عارفان می بودند، کوزہ شکستہ بود و بوریا می کھنہ و احوالِ عجیبہ می گذشت۔

با وجود ریاضت، در طلب حلال زنبه کشتی می کردند و وقت بودی که زنبه خود روان شدی ایشان به آن اتفات نمی کردند بلکه تدبیر می کردند تا آن صفت ظهور نکند و می گفتند: بر نتایج ریاضت اعتماد نشاید کرد. کیفیات دیگر بسیار می گذشت و در باب لقمه احتیاط تمام می کردند.^۱

اخفای ریاضت

گاهی روزه می بودند. اگر در آن روز همانان آمدی در اول روز یا در آخر روز اگر ما حضری بودی، پیش می آوردند و با او موافقت می نمودند و اگر روزه نمی داشتند، میل ایشان به طعام اندک می بود و هر شب برای طعام خاطر ملتفت نمی گردانیدند و اگر طعام حاضر بودی کم می خوردند و اگر طعامی بود که در آن اندک تکلفی بود ایشان می کردند. هفت سال برین منوال بودند و به این طریق ریاضت و مجاهده مشغول بودند که کس بر حال ایشان مطلع نمی شد.^۲

ذوق دوام

در بدایت طلب، حال چنان بود که هر کجا دو کس با یکدیگر سخن می گفتند:

۱- انیس الطالبین خطی، ص ۲۹. ۲- انیس الطالبین خطی، ص ۳۰.

ایشان گوش می داشتند. اگر سخن او می گفتند، شاد می شدند و اگر سخن غیر می گفتند، به غایت ملول می شدند. و از بی طاقتی، آشنایی می طلبیدند که از عالم، مقصود به او گویند یا ازو شنوند. ۱

عارف سبحانی عبد الرحمن جامی در تحفة الاحرار در منقبت خواجہ بزرگ قدس سرہ

می گوید :

کم زده بی ہمدی و ہوش دم
در نگذشتہ نظرش از قدم
بس ز خود کردہ بہ سرعت سفر
باز نماندہ قدمش از نظر

در آن جذبات یکبار از بخارا بہ نسف می رفتند. والدہ ایشان آنجا بود و در قرشی، بامداد بسر چاہی رسیدند. جوانی را دیدند کہ نماز گزارده بود و دست برداشته و دعا می کرد و ایشان آمین می کردند. از آن جوان پرسیدند کہ چه دعا می کردی؟ گفت: پدری و مادری دارم، دعا کردم کہ الہی اگر ایشان مرا از حضرت تو باز می دارند، دیدار ایشان مرا روزی مکن. ایشان شکر گفتند. ۲

ملازمتِ علمای دین

چون مأمور بودند به تفحص اخبار رسول صلی الله علیه وسلم و آثار صحابه کرام رضوان الله علیهم اجمعین، ملازمت علمای بودند و احادیث می خواندند و آثار صحابه معلوم می کردند و به هر یکی عمل کردند و نتیجه آن به عنایت الهی در خود مشاهده می نمودند!

غیبت و فنا

روزی در مسجد ریور تون در پس ستون متوجه به قبله نشسته بودند، ناگاه اثر غیبت و فنا ظاهر شدن گرفت و اندک اندک استیلا آورد تا به کلی از خود محو شدند. در آن حالت محو و فانی کلی ایشانرا گفتند: آگاه باش که آنچه مطلوب و مقصود است یافتی و بر آن رسیدی. بعد از فرصتی ایشانرا باز از آن حالت بوجد آوردند.^۲

شبی در باغ (باغ مزار) بودند و جماعت متعلقان با ایشان در آن باغ بودند. ناگاه آثار جذبات الهی و لطف عنایت ظاهر شدن گرفت و اضطراری پدید آمد و نتوانستند به استراحت مشغول باشند. بی قرار برخاستند و متوجه قبله نشستند. ناگاه غیبتی واقع شد و آن غیبت به فنا حقیقی انجامید و به حقیقت انفاء فی الله عز و جل رسانید

دران فنا معاینہ دیدند کہ روح ایشان را بہ ملکوت آسمانہا گذرانیند و بدانجا رسید کہ در صورت ستارہ در دریای نور بی نہایت محو و ناپدید شد و اثر حیوۃ ظاہر در قالب نماند و اہل و متعلقان در آنحالت می گریستند و اضطراب ظاہر می کردند تا آنگاہ پارہ پارہ بہ وجود بشریت ایشان بازگردانیند!

اثر تربیت امیر کلال

روزی خدمت امیر حضرت خواجہ را گفتند: چون استاد شاگرد را تربیت کند، ہر آئینہ خواهد کہ اثر تربیت خود را در شاگرد مطالعہ کند تا وی را اعتماد شود بر آنکہ تربیت وی جایگزین افتادہ است و اگر غلطی در کار شاگرد بیند آن خلل را اصلاح نماید. آنگاہ فرمودند: فرزند من امیر برہان^۲ حاضر است و ہیچکس دست تصرف بروی ننہادہ است و تربیت معنوی نکرده است. در نظر من بہ تربیت وی مشغول شوید تا اثر آن را مطالعہ نمایم و مرا بر صفت شما اعتماد شود. حضرت خواجہ مراقب نشستہ بودند و متوجہ خدمت امیر بپہ شدہ و از غایت رعایت ادب در امتثال آن امر متوقف گشتہ. خدمت امیر فرمودند: توقف نمی باید کرد. حضرت خواجہ امتثال امر ایشان کردند و متوجہ باطن بہ امیر برہان شدند و بہ تصرف در باطن وی مشغول شدند و در حال آثار آن تصرف در

باطن و ظاهر امیر برهان پیداگشت و حالی بزرگ در وی پدید آمد!

توجهات به ارواح طیبات

ایشان توجهات خود را به ارواح طیبه مشایخ طریقت و کبرای حقیقت می کردند و ظهور اثر به روحانیت هر یکی را جدا می یافتند و از برکات آن توجه بهره در می گرفتند. در آن فرصتهاً اوایل حضرت خواجہ ریاضت عظیم داشتند. اتفاقاً فصل زمستان بود و هوا به غایت سرد. سحری بود که حضرت خواجہ به کلبه یکی از قجبان رسیدند. اثر ریاضت در ایشان ظاهر بود و کهنه پوستینی در برداشتند. در آن ساعت فرمودند که مدت شش ماه بود که توجه به روحانیت اوایل قرنی^۱ داشتیم و در صفت او سیر کردیم. این لفظ از صفت او بیرون آمدیم^۲.

در سنه تسع و ثمانین و سبعایه باعجان و معتقدان فرمودند: مدت بیست و دو سال است که ما متابعت طریقت حضرت خواجہ علی حکیم ترمذی قدس سره می نمایم و دین توجه جگر خون کرده ایم. ایشان بی صفت بوده اند و اگر کسی ما را شناسد، این زمان ما نیز بی صفتیم^۳.

تربیت طالبان

خواجہ باقی بالله می فرماید:

۱- نفحات الانس، ص ۳۸۶، انیس الطالبین خطی، ص ۱۰۶. ۲- انیس الطالبین خطی، ص ۲۰.

۳- انیس الطالبین خطی، ص ۲۰.

زین پیش بہ خطہ بخارا
 آئینہ ارجندی بود
 امروز درین خرابہ بنشین
 اینچالم از چه اوفادہ است
 دارم بہ همان زمین سدوکار
 ساتی می نقشبند پیش آر
 ہر چند کند عنبرین بو
 آہوی ختن شکار دارد
 عطار کہ نقشبند ثانیست
 آن رشتہ کہ پارسا لقب بود
 بودی چو جاب آشکارا
 نہ نقش و نقشبندی بود
 این مشت خیال را فرو چین
 جانم بہ همان زمین فادہ است
 من نیز بخاریم بہ رفتار
 من صید تو ام کند پیش آر
 آن نیست کہ آورد بہ من او
 بر لاشہ خری چه کار دارد
 در حلقہ آن کند فانہست
 در پیچش آن کند آسود

آن خواجہ بندگان آزاد

سر در خم آن کند بہاد

بسیار چنان می بود کہ در قدم اول طالبان بہ دولتِ مراقبہ و دوام آن حار
 مشرف می شدند و ہرگاہ نظر عنایت و تربیت ایشان زیادت شدی، بہ درجہ عدم می رسید
 و اگر از آن نظر زیادت شدی بہ مقام فنا می پیوستند و از خود بہ کلی فانی و بختی باقی می شد

درین حال حضرت خواجہ می فرمودند که ما واسطه حصول دولت و صلیم از ما منقطع می باید شد و به مقصود حقیقی پیوست!

خدمت از سید امیر کلال

سید امیر کلال در تربیت ایشان به جان کوشیدند تا کلام بر حد کمال رسید. آنگاه روزی جمعی عظیم بود. خدمت امیر، خواجہ را طلبیدند و روی به ایشان کردند و گفتند: فرزند بهاء الدین! نفس خواجہ محمد بابا ساسی را قدس سره در حق شما به تمامی بجا آوردیم که گفته بودند که آنچه از تربیت در حق تو بجای آوردم، در حق فرزندم بهاء الدین بجای آری و در بیخ نداری. چنان کردم و اشارت به سینه خود کردند و گفتند: پستان را برای شما خشک کردم تا مرغ روحانیت شما از بیضه بشریت بیرون آمد اما مرغ همت شما بلند پرواز افتاده است. اکنون اجازتست. هر جا که بوی به مشام شما می رسد از ترک و تاجیک طلبید و در طلبکاری موجب همت خود تقصیر نکنید.^۲

خدمت امیر کلال علیه الرحمه در مرض اخیر خود^۳ اصحاب را به متابعت حضرت خواجہ اشارت فرمودند. در آن محل اصحاب از خدمت امیر سؤال کردند که حضرت

۱- انیس الطالبین خطی، ص ۲۰. ۲- نجات الانس، ص ۳۸۲.

۳- وفات خواجہ بروز پنجشنبه ۸ جمادی الاول ۷۷۲ ه ق.

خواجہ بہاؤ الدین در ذکر علانیہ متابعت شمانگہ نمودند. امیر فرمودند: ہر عملی کہ برایشان می گذرانند ہر آئینہ بنا بر حکمتی است. آگہی و اختیار انسان در میان نیست. پس این مصراع خوانند:

ای ہمہ تو، من کیم، جہان کہ تو داری

صحبت خواجہ عارف قدس

خواجہ عارف دیک کرانی قدس اللہ بہ اسرارہ السامی از اعظم خلفاء و کبار اصحاب سید امیر کللال است. حضرت بارہا می فرمودند کہ مثل این دو تن یکی خواجہ بہاؤ الدین نقشبند و دوم مولانا عارف دیک کرانی از خلقای من کسی دیگر نیست. و خواجہ بہاؤ الدین ہم بعد از فوت سید امیر (م ۷۷۲ھ ق)، تا ہفت سال نزد مولانا عارف یکجا بودند و نہایت رعایت ادب و حرمت خواجہ عارف مدعی می داشتند. حتی کہ چون شیخ عارف بر آب دریا وضو می کرد، شیخ بہاؤ الدین بر آبی کہ فروتر از خواجہ عارف می بود، برای وضو می نشستند. و در راہ حجاز ہم ہمراہ یکدیگر ماندند.

مجاہدات در خدمت خواجہ عارف دیک کرانی

و بر موجب نفس حضرت امیر ہفت سال در متابعت و ملازمت مولانا

عارف بودند و انواع مجاهدات در آن متابعت بر خود می گرفتند در دیک کران و در آن نواحی می بودند و بسیار اوقات با مولانا بهم مزدوری می کردند در عمارت رباط ملک. قصه های عجیب و غریب در آن صفت سال بر ایشان می گذشت.^۱

شفقت شیخ قثم قدس سره

بر موجب آن نفس که خدمت امیر کلال^۲ با ایشان گفتند، به نزدیک قثم شیخ^۳ رفتند. در اول ملاقات خربوزه می خوردند. پوست خربوزه را سوی ایشان انداختند، ایشان از غایت حرارت طلب، پوست را همچنان بر سبیل تبرک به تمامی خوردند، سه بار در آن مجلس همچنین واقع شد. در همان مجلس خادم شیخ در آمد و گفت: سه شتر و چهار اسب غایب کرده ام. شیخ اشارت به حضرت خواجه کردند و به ترکی گفتند. آنی بخشی تو تو نیکیز (این سخن را نیکو بگیرید). خواجه در مراقبه بدوزانو در آمدند و متوجه گشتند. بعد از ادای نماز شام خادم آمد و گفت: شتران و اسبان خود آمدند. خواجه در سه ماه کما بیش در متابعت و ملازمت قثم شیخ رحمه الله بودند. آخر الامر ایشان را تشریف داد و گفت مرا نه پسر اند و دهم تویی و تو بر همه مقدم^۳.

۱- انیس الطالین خطی، ص ۱۰۱. ۲- وی یکی از منتسبان خانواده بی یسویان منسوب به حضرت

احمد یسوی دمیر ابو یعقوب یوسف همدانی بود. ۳- نغفات الانس، ص ۳۸۳، قصر عارفان.

ص ۱۲۹، انیس الطالین خطی، ص ۱۰۲.

رجوعِ علماءِ بقصرِ عارفان

روزی در راہی می رفتند و کمنہ پوشینی پوشیده بودند و مبادی ظهور احوال ایشان بود و هنوز از اکابر و علمای بخارا کسی به صحبت ایشان مشرف نشده بود و آشنا نگشته. درین حال مولانا حسام الدین خواجہ یوسف نور اللہ مرقدہ با جمعی از طلبہ علم از طرف مقابل ایشان در آن راه می آمدند. خواجہ از راه بیک طرف متوجہ شدند و مسافت میان ایشان و آن جمع بسیار بود. خواجہ یوسف از میان جمع طلبہ بیرون آمدند و چند قدم به طرف خواجہ آمدند و به توضیح و نیاز تمام ایشان را سلام گفتند و خواجہ سلام ایشان به لطف تمام باز دادند و توجہ به درویشی کردند و گفتند که اول کسی که از علماء با ما آشنا شود، این بزرگ خواهد بود. آن نفس خواجہ دایم در خاطر درویش بود تا آنکہ بعد از ہفت سال اثر سعادت ظاهر شد و خواجہ یوسف بہ حضرت ایشان پیوستند.

مولانا عبدالعزیز، شیخ خسرو، شیخ امیر حسین، مولانا جلال الدین خالیدی،
شیخ نور الدین عبدالرحمن، مولانا محمد ہروی، شیخ شادی، مولانا قاضی سلطان، مولانا
سیف الدین خوارزمی از جملہ محبان ایشان بودند.

غلبه حال در زمان حج (بار اول)

حضرت خواجہ دو بار سفر حج کردند، اول بار که به حج رفتند در زمان غلبات حال بود چنانکه از واقعات ذیل معلوم می شود. چون حضرت به مکه رفتند، در آن روز که حجاج قربان می کردند، فرمودند: ما هم یک پسر داریم، او را قربان کردیم. دریشانی که در آن سفر همراه ایشان بودند، آن تاریخ را نوشتند. چون به بخارا رسیدند و تحقیق نمودند، پسر خواجہ همان روز فوت شده بود.^۲

اول بار که از حج آمدند از راه نسف و به قصر عارفان نزول فرمودند و والد حضرت ایشان در بخارا بود. در آن زمان داعیه ملاقات پیدا شد. فرمودند اگر آن نبودی، این نبودی. یعنی اگر امر حضرت حتی سجان به تعظیم انسان نبودی، این داعیه در وجودی من نبودی. این گفتند و بر دراز گوش سوار شدند و به طرف شهر بخارا روان شدند. در راه حالی واقع شد و در آن اثنا سه کت فرمودند: توبه، آنگاه فرمودند: با من عتاب کردند که دعوی محبت ما می کنی و توجه بغیر ما می نمای و کَوْ کَانُوا اَبَاءَهُمْ. آلیه بیت:

بر رخ هر کس که نیست داغ غلامی او

گر پدر من بود، دشمن و اغیارم اوست^۳

۱- رشحات خطی، ص ۷۸. ۲- سفینه الاولیاء از دارالشکوہ، ص ۷۸. ۳- انیس الطالبین، ص ۳۱.

اجتماع در مرو

خواجہ بزرگ کورت اولیٰ کہ از سفر حجاز باز گشتند، مدتی در مرو بودند و دستاڑا اجازت کردند کہ بہ خدمت ایشان حاضر شوند. در مرو اجتماع شد اصحاب خواجہ را و اہل خراسان این نوع صحبتہا ندیدہ بودند. روزی نشستہ بودند فرمودند ہر کسی سر آواز بگوید و خواجہ اول آغاز کردند. چون نوبت بہ شیخ رسید رسید، این بیت خواندند:

ہر کسی از سوی کویت رہ کجا داند
 راہ تو خم در خم و صد ازدہا در خمی!

سفر حج کورت ثانی

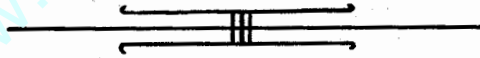
چون خواجہ بزرگ بار دیگر بہ حج می رفتند، از مرو میل بہ جانب ہری کوئند و فرمودند کہ می خواہم کہ بہ صحبت مولانا زین الدین ابوبکر برسم. چون حضرت خواجہ بتیباد رسیدہ و نماز بامداد با خدمت مولانا بہ جماعت گزارده، در صفت اول چنانچہ طلیقہ ایشان بودہ، بہ مراقبہ نشستہ بودہ. چون مولانا از اوراد فارغ شدہ برخاستہ

و پیش ایشان آمده و معانقه کرده و نام پرسیده. خدمت خواجہ فرموده اند که بہاؤ الدین. مولانا گفتند کہ برای ما نقشی بند. خواجہ فرمودند کہ آمدہ ایم کہ نقش بریم. خدمت مولانا ایشان را بہ خانہ بردند و دوسہ روز صحبت داشتند.

توفیق در سخنان مشایخ

چون کت ثانیہ بعد از مراجعت از بیت اللہ می آمدند روزی مجمع عظیم بود از علما و فقرا و غیرہم. حضرت خواجہ روی بہ اصحاب خود کردند و بہ طریق خفیہ گفتند کہ مرا درین زمان غیبی واقع شد. حضرت خواجہ محمد بابا قدس سرہ مرا گفتند: فرزند درین مجمع از تو سوال بزرگ خواهند کرد در طریقت. واقف باش و بی دہشت جواب گوی. پس ازان بہ زمانی درویشی سوال کرد کہ در سخنان مشایخ منقول است "ما رأیت شیئاً و رأیت اللہ فیہ" و "ما رأیت شیئاً و إلا رأیت اللہ معہ" و "ما رأیت شیئاً و إلا رأیت اللہ بعدہ" و "ما رأیت شیئاً و إلا رأیت اللہ قبلہ". توفیق میان این چند سخن بر چہ وجہ است. خواجہ جواب را بہ شیخ نور الدین عبدالرحمن حوالہ می کردند و شیخ نور الدین باز بہ حوالہ خواجہ می کردند و همچنین چند کت واقع شد و هیچکس را مجال درین سخن نبود، و با آنکہ در آن مجمع بسی از علمای

مناظرہ از حنیفہ و شافیہ حاضر بودند و طریقہ ایشان معلوم بود در سرعت نوحی در کلام ، و بسی از فقرا و اہل معرفت نیز حاضر بودند. آخر الامر خواجہ سرمبارک بر آوردند و فرمودند : اختلاف اخبار بنا بر اختلاف احوالست. ذوق این سخن ایشان در اہل مجمع تصرف کرد. ہمہ بیک کلمہ تحسین می کردند و از پیچ جوابی و سوالی دیگر درین معنی موجود نشد!



کراماتِ خواجہ

ضرورتِ اظہارِ کرامت

کاملانِ طریقت از خوارقِ عادات کہ عامہٴ خلایق آن را کرامت نامند، اعراضِ کُلی و احترازِ قطعی کرده اند، خصوصاً زیادہ بدان موجب کہ دران نوعی خطرِ معاوضتِ اعمالِ دنیا بہ دنیا، و ازین رُوشرکت در احکامِ استدراجِ احتمال دارد، آلا وقتیکہ ضرورتی قوی دینی لاحق حال گردد، جایز بلکہ موجب جزای خیر بود۔ چنانکہ بر انبیاءِ علیہم الصلوٰۃ و السلام اعلانِ معجزاتِ نبوت فرض باشد، بر اولیای کرام کتمانِ کرامات و لاییت فرض باشد!

از خدمت حضرت خواجہ طلب کرامات کردند، فرمودند کہ کرامات ما ظاہر

است باوجود چندین بار گناہ، بر روی می توانیم رفت!

کسی از ایشان سؤال کرد که درویشی شمارا موردث است یا مکتسب؟ ایشان فرمودند: به حکم "جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین" به این سعادت مشرف گشتم.^۲

اشاراتِ مجذوب

ذکر کردند مولانا امیر ابوبکر افشینی رحمه الله که از جمله مجان و معتقدان حضرت

خواجہ بودند که روزی در افشنه جمعی از جوانان و طالب علمان که مستفید از ایشان بودند در حضور ایشان نشسته بودند. در آن مجلس ذکر حضرت خواجہ می گذشت. یکی از طلباء بر سبیل انکار گفت: ایشانرا ریاضتی نیست و شب بیداری فی و ذکری و سماعی و خلوتی فی چنانکه مشایخ دیگر راست. مولانا امیر از آن سخن متأثر شدند و گفتند: شما صفت ایشانرا نمی دانید و نمی شناسید، نادانسته انکار می کنید. در همان حال بودند که شیخ ابراهیم مجذوب به افشنه رسید. خدمت امیر ابوبکر، روی به طلباء کردند و گفتند که بروید تا ببینید که ازان دیوانه چه ظهور می کند. طلباء علم به امر ایشان رفتند و بر آن تل ریگ نزد آن شیخ ابراهیم نشستند. او روی بدیشان کرده، بتسم کرد و آن ابیات مولانای روم خواندن آغاز کرد که اول آن ابیات این است:

تو نقش نقشبندان را چه دانی

تو شکل پیکر جان را چه دانی

و چون به این بیت رسیدند:

درخت سبز داند قدر باران

تو خشکی قدر باران را چه دانی

روی به آن طالب علم کرد که انکار از در وجود آمده بود!

عدل متقسیم کبوتران

شیخ قطب الدین از اصحاب خواجه به خراسان تشریف آورده بود. وی گفت که من خورد سال بودم. حضرت خواجه مرا فرمودند که به فلان کبوتر خانه رو و کبوتر بچه چند بیاور. چون کبوتر بچگان می آوردم، مرا خاطر به آن میل کرد که یک کبوتر بچه زنده نگاه داشتم و به حضور خواجه بیاوردم. چون کبوتر بچگان را بختند و بر حاضران قسمت کردند، مرا ندانند و گفتند: فلان کس نصیب خود زنده گرفته است.^۲

روی زمین

می فرموده اند که حضرت عزیزان علیه الرحمة والرضوان می گفته اند که زمین در نظر

این طایفه چون سفره است و مایه گویم چون روی ناختنی است، هیچ چیز از نظر ایشان غایب نیست!

وقت نماز

نقل کردند خدمت خواجه علی الحقی والدین که در پیش حضرت خواجه ما قدس الله روحه بودم. هوا ابر بود خواجه از من پرسیدند که وقت نماز پیشین شده است یا نه؟ گفتم: هنوز وقت نشده است. خواجه فرموده: به طرف آسمان نظر کن. چون نظر کردم، هیچ حجاب نبود، دیدم که جمیع فرشتگان آسمان بادای فرض نماز پیشین مشغول بودند. حضرت خواجه فرمودند: چه می گویی نماز پیشین نشده است؟ من از آن گفته خودم مجرب شدم و استغفا نمودم. ۲.

رعایت عزیزان

بابا سمرقندی که از خاندان عزیزان قدس الله سره بود، در زمانیکه کرامات و آثار ولایت حضرت خواجه مشهور شده بود، به خدمت آمد. در خاطر او گذشت که چون به خدمت خواجه رسم می باید که اول مراسم شیره دهند و کسی با من شریک نباشد. چون نزدیک ایشان

رسید، دو کت فرمودند که خوش آمدی بابا صاحب سمرقندی، و حال آن بود که پیش ازین او را به آن حضرت ملاقات نشده بود. نیز از احوال اکابر و علمای سمرقند پرسیدند و بعد ازان چون به منزل رفتند، سرشیر پیش او نهادند و گفتند: بخور نصیبه تست. کسی را با تو شرکت نیست!

سوار مشهد

دران فرصت که حضرت خواجه قدس ستره در خراسان بودند و از طوس به طرف مشهد متوجه شده بودند، در راه سواری پیش آمد و از مرکب پیاده شد و خدمت کرد، و چند دیناری به حضرت خواجه آورد، خواجه او را فرمودند: ازین عدلی بوی بازمی آید. صورت حال را بازنمای. آن سوار گفت: سه ماه شد که بمفت شتر نایب کرده ام. خواجه فرمودند: عدلی را گیر. وقتی که شتران بتورسند بگیریم. و فرمودند: زود خواهی یافت چهار ایستاده و سه خفته. آن سوار بعد ازان آمد و گفت: آن چنان که فرمودند، شتران را یافتم و معاملات آورد و تفرغ بسیار کرد و از مجان حضرت خواجه شد!

امیر تیمور و خواجه نقشبند

روزی صاحبقران امیر تیمور گورکان علیه الرحمة به کوچ بخارا می گذشت. اتفاقاً درویشان

خانقاہ حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ دران کوچہ گلیمہای خانقاہ خواجہ را می افشانند و از گرد پاک می کردند. امیر از حسن نشاء مسلمانی که داشت، در آن کوچہ توقف فرمود تا گرد حای خانقاہ را بگیرد و صندل خود ساخته به برکات و فیوض درویشان مشرف گردد، مگر به این تواضع و فروتنی که به اصل اللہ بود، به حسن خاتمہ مشرف گشت!

محب غیب

بعد از آنکه دویم حج گزارده بود، درویشی از تجمان ایشان قصد حج کرد. او را گفتند چون به سمنان رسی، امیر محمود دوست ماست دریابی. چون با او ملاقات کرد از سبب پیوستگی به حضرت خواجہ پرسید. امیر گفت که به خواب دیدم که بزرگی با حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بود، مرا می گوید که این خواجہ بہاؤ الدین است و حال آنکہ پیش ازین من خواجہ را ندیده بودم. چون بیدار شدم، صورت و صفت خواجہ و قصہ آن واقعہ بر پشت کتابی نوشتم. روزی ناگاہ به ایشان ملاقات شد، مرا آن صورت که در کتاب نوشته بودم در خاطر گذشت، حال من دگر شد. چون بحال خود باز آمدم از حضرت خواجہ التماس کردم کہ بہ منزل این ضعیف برسند. خواجہ کرم کردند و در منزل مرا جرحہ بود و بر دیوار جرحہ طاقی بود و کتابی چند در آن طاق بود. خواجہ کتابی بیرون آورده بہ سمت من دادند و فرمودند در پشت این کتاب چه نوشته ای و حال آنکہ آن واقعہ را بر پشت کتاب نوشته بودم!

وجہ تسمیہ لقب نقشیند

خواجہ باقی باللہ می گوید:

چو شاه نقشبند افزاشت رایت

فلکند از کف قلم مانی و شاپور

به بی نقشی نشان خویش گم کرد

غبار چشتم بد افشانده از شور

جنید و بایزید آورده یک جا

به نسبت جذبہ را بنشانده از شور

بر آمد ساقی ناگاہ سرمست

زبان بگشاد موسیٰ وار بر طور^۱

می گویند که پیشه ایشان و پدرشان کجاب بافی و نقش کردن آن بوده و به همین جهت به نقشبند معروف شدند!

می گویند که چون ایشان به ملاقات مولانا زین الدین ابوبکر رفتند و مولانا گفتند که برای ما نقشی بند و خواجه فرمودند که آمده ایم تا نقش بریم. سپس به نقشبند معروف شدند.^۲
و چه دیگر اینست :

حضرت خواجه بهاء الحق والذین المشتهر به نقشبند قدس سره را نقش اسم ذات به سبب توجبه و اتجا به حضرت غوث الثقلین حاصل شده است. شیخ عبداللہ بلخی رحمة اللہ علیہ در کتاب خوارق الاجاب فی معرفة الاقطاب در باب بیست و پنجم ذکر کرده اند که حضرت شیخ سرمست نقل می کردند از شیخ معر مقیم بخارا که حضرت غوث الثقلین قدس سره روزی بر سطح خانه یا اصحاب خود بر آمده و به سوی بخارا متوجه شد و رواج می بویید. پس گفت زود است که ظاهر شود بعد از من به یک حد و پنجاه و هفت سال شخصی محمدی المشرب و نام او بهاء الدین محمد نقشبند باشد و از من می یابد نعمتی خاص و هم در آن آورده است که چون حضرت شاه نقشبند به وجود آمدند از جناب حضرت سید امیر کلال قدس سره تلقین اسم ذات یافتند در نقش آن اسم مبارک در دل کوشش می نمودند، ایشان را قلق و اضطراب به قبض و تفرقه حاصل شد، پس به صحرا متوجه شدند

۱- الانتباه فی سلاسل از شاه ولی اللہ، ص ۱۳. سفینة الاولیاء. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی از سعید نفیسی، جلد اول، ص ۲۲۰. ۲- حالات مشایخ نقشبندیہ، از محمد حسن، ص ۱۰۸.

در آن صحرا حضرت خضر علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام را دیدند. حضرت خضر علیه السلام فرمود: ای بهاؤ الدین بما رسیده است شغل اسم ذات از غوث اعظم. پس بر تو لازم است که التجا به جناب ایشان آری تا آنچه اراده داری بیابی. حضرت شاه نقشبند فرمودند که به نحوی که حضرت خضر علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام امر کردند بجا آوردم. پس حضرت غوث الثقلین را در آن شب در خواب دیدم و مرا تلقین اسم ذات کردند و نشان دادند مرا نقش اسم ذات از انگشتان کف دست راست. پس دیدم آن نقش را در آن ساعت در ظاهر و باطن خود تا حدی که هیچ چیز ندیدم مگر آنکه دیدم آن نقش در آن. پس مانده در بصر و بصیرت من مگر آن نقش و نظر کردم در کم خواب و نسج آن پس منقلب شد طراز آن به نقش اسم ذات و ازین جهت به نقشبند شهرت یافت.^۱

مولانا غلام ربانی مد فیضان می گوید:

این حیات اندازه شد در دو نفس	یعنی آن وقف میان دو نفس
اندرون رفتن امید زندگی	چون برون آید نوید مردگی
هر نفس از ذکر و فکر آباد دار	روح را خورسند و شاداب دار
بر ره دستور اهل <u>نقش بند</u>	نفس بند از عشق بند <u>نقش بند</u>

نزد بنده "نقشبند" نقش ارادی به چشم نقاش اراده خود در اراده خود دیدن است.^۲

۱- مکتوبات شاه فقیر الله شکار پوری، ص ۲۱۱. ۲- اسم ذات اقدس از مولانا غلام ربانی، ص ۶۱ و ۸۹.

خصایصِ طریقِ نقشبندیہ

۱- افضلیت

حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی قدس سرہ می نویسند؛
بدانکہ طریقی کہ اقرب و اسبق و اوفی و اوثق و اسلم و احکم و اصدق و ادل
و اجل و ارفع و اکمل؛ طریقه علیہ نقشبندیہ است قدس اللہ تعالیٰ ارواح اہالیہا و
اشراز مؤالیہا!

طریق صوفیہ در مراتب کمال و تکمیل چونکہ متفاوت افتادہ است، پس ہر طریقی
کہ ملتزم متابعت سنت سنیت و اوفی بہ اتیان احکام شرعیہ، از برای اختیار اولی و
انطب بود و آن طریق، طریق اکابر نقشبندیہ است، چہ این بزرگواران درین طریق التزام
سنت نمودہ اند و اجتناب از بدعت فرمودہ ہما ممکن بہ رخصت تجویز نمی کنند و
عمل بہ عزیمت از دست نمی دهند.^۲

۱- مکتوبات امام ربانی نو فتر اول بہ کتب ۲۰۲۹- مکتوبات امام ربانی، دفتر اول، مکتوب ۲۳۳.

۲- نفی وجود

حضرت خواجہ نقشبند فرمودند: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا اشارتست باینکه در طرقة العین نفی این وجود طبیعی می باید کرد و اثبات واجب الوجود جل ذکره!

۳- طریق جذب و سلوک

نیز فرمودند: اختیار ما راست اگر خواهیم به طالب به طریق جذب مشغول شویم و اگر خواهیم به طریق سلوک. طالب را باید که اول مدتی با یاران ما صحبت دارد تا قابلیت صحبت ما پیدا شود.^۲

۴- اتباع سنت

نیز فرمودند: طریقه ما از نوادر است. چنگ در ذیل متابعت سنت مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم زده ایم و اقتدا به آثار صحابه کرام او رضی اللہ عنہم نموده و درین راه ما را از در فضل در آورده اند. اول تا آخر همه فضل او مشاهده کرده ایم نه عمل خود. اگرچه درین طریقه به اندک عمل فتوح بسیار است اما رعایت سنت و متابعت کار بزرگست.^۳

۵- لازمه فیض

نیز فرمودند: هر که با ما میل خاطر و محبتی دارد، خواه دور باشد از ما و خواه نزدیک در هر شبا روزی ما را بر نسبت او گذر می باشد و از سرچشمه شفقت و تربیت ما به او

فیض رسیده است!

۶- ذکر خفیه

نیز فرمودند: از حضرت عزیزان علیه الرحمة دو طریق ذکر منقول است بهر و

خفیه و ما خفیه را به جهت آنکه اقوی و اولی است اختیار کردیم.^۲

۷- مراقبه، مشاهده و محاسبه

نیز فرمودند: راهی که عارفان به واسطه آن، راه می یابند و دیگران یا بنده می شوند،

سه است: مراقبه و مشاهده و محاسبه. مراقبه نیان رؤیة القلب بدوام النظر الی

الخالق است، و مشاهده واردات غیبیه است که بر دل نزل می کند، و محاسبه

آنست که هر ساعت آنچه بر ما گذشته است محاسبه کنیم که بر رفت چیست و حضور

چیزت می بینیم که همه نقصانست، بازگشت می کنیم و عمل را از سر می گیریم.^۳

۸- حصول رضا، الهی

و می فرمودند: الکاسب جیب اللہ اشارت به کسب رضا است نه کسب دنیا. هر که

خود را به سلامت به حضرت حق سبحانه و تعالی تفویض کند، التجا بغیر نمودن از او شکرست.^۴

۹- توکل و کسب

نیز فرمودند: متوکل می باید که خود را متوکل نبیند و توکل خود را در کسب نهان کند.^۵

۱- انیس الطالبین خطی، ص ۳۸. ۲- انیس الطالبین خطی، ص ۴۱. ۳- انیس الطالبین خطی، ص ۴۴.

۴- انیس الطالبین خطی، ص ۴۷. ۵- انیس الطالبین خطی، ص ۴۷.

۱۰- تصحیح نیت

بنای کارِ اهلِ هوا و طبیعت همه بر ضلالت است. تصحیح نیت در امور
به غایت مهم است!

۱۱- توحید

نیز فرمودند: اول این راه کلمه توحید است و آخر هم کلمه توحید است. سبق
اول و آخر است، مفترج سعادت آنست. هیچ در بی او گشاده نمی شود.^۲

صحبت با خلق

در میان طوایف صوفیان خواجگان نقشبندیه با مردم و طبقات حاکمه نزدیکی داشته
و محشور بوده اند، و بنا بر آن طریقه ایشان راه رهبانیت و گوشه گیری و فرار از اجتماع
نبود. حضرت مولانا نور الدین عبدالرحمن بن احمد جامی هردی (۸۱۷-۵۸۹۸) از
گفتار حضرت نقشبند گوید: طریقه ما صحبت است، در خلوت شهرت است و در
شهرت آفت، خیریت در جمعیت است و جمعیت در صحبت.^۳

مولانا یعقوب بن عثمان بن محمود پرخنی ثم غزنوی (م ۵۸۳۸) که مرید و شاگرد
مستقیم حضرت بهاء الدین نقشبند است، ملاقاتِ خواجہ بعد از مراجعت از سفر

کعبه به ملک معز الدین حسین والی هرات در میان آورده است که عدم عزت و انزوای این طایفه از آن به خوبی می گردد.

خواجہ در جواب ملک گفت که کار ایشان این بوده است که بظاهر بخلق باشند و به باطن به حق. چنانکه حق تعالی می فرماید: رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ.

طریق نقشبندی با این روح تسامح و وسعت مشرب، کمال قبول یافت.

مولانا محمد بن برهان الدین مشهور به محمد قاضی سمرقندی (دم ۹۲۱ هـ در تاشکند) در کلمات و مقامات خواجہ احرار گوید: می فرمودند که طریقه درویشان خانواده خواجگان قدس اللہ ارواحهم آنست که همگی همت مصروف بران می دارند: که در هر وقت به محاب اعمال مشغول باشند یعنی آنچه مقتضای آن وقتست آن می کنند، مثلاً به ذکر و مراقبه وقتی اشتغال می نمایند که اهم ازان در آن وقت نباشد از خدمتی که راحتی بدل مسلمانی رسد. اگر چنانچه به خدمت و معونت ایشان، راحتی به دل مسلمانی رسد، آن خدمت را به ذکر و مراقبه تقدیم می کنند، چنانکه گفته اند که راه بحق سبحانه به عدد انفاس خلایق است، اما بهترین راه ها و نزدیکترین راه ها آنست: که راحتی به دل مسلمانی رسانی، از ادعیه مأثوره است اللهم وفقنی بحجاب اعمالک. و می فرمودند که از انفاس قدسیه حضرت خواجہ جهان خواجہ عبدالخاق غجدوانی است قدس اللہ روحه: که در خلوت را بند و در صحبت را گشای!

در شیخی را بند و در یاری را گشای!

از مبادی اجتماعی این طریقت، رعایت خیر مردم است که سالک از خود گذرانیده و در یک مفهوم کلی وحدت اجتماعی محومی سازد. خواجہ محمد پارسا قدس سرہ می گوید:

طریقہ اهل اللہ بر انواعست : بعضی بہ رخصت عمل کردند و ایشان را مقصود از رخصت نفع خلق بود، نہ وجود خود، و بعضی بہ عزیمت عمل کردند و مقصود ایشان نیز نفع خلق بود نہ وجود خود. اظهار کمال اهل اللہ تربیت وجود خلق است. بارہستی را از برای منفعت دیگران می باید کشید!

بنای طریق نقشبند

از شاه نقشبند پرسیدند کہ در طریق شما ذکر جہر و خلوت نیست. پس بنای طریق شما بر چیست؟ فرمود: کہ بہ ظاہر باخلق و بہ باطن باحق، و این شعر بخواند:

از درون شو آشنا و از برون بیگانه و ش
کاین چنین زیباروش کم می بود اندر جهان^۲

۱- دیباچہ طریقہ خواجگان (از عبدالرحمن جامی) از عبدالحی حبیبی. ۲- رجوع کنید این تالیف ص ۱۴۴ و ۱۴۵

عنایت الہی

از مولانا جلال الدین پرسیدند کہ سلوک و طریقہ خواجہ بہاؤ الدین از متأخران مشایخ بہ طریقہ کی مناسبت دارد. فرمودند: سخن از متقدمان گوئید. دو بیست سال زیادہ است تا این نوع ظہور آثار ولایت کہ بر خدمت خواجہ بہاؤ الدین بہ عنایت الہی شدہ است، بہ هیچ کس از مشایخ طریقت قدس اللہ ارحمہم از متأخران نشدہ است!

نسبت سلوک آفاقی و جذبہ

بعد از حضرت خواجہ عبدالخالق غجدوانی قدس اللہ تعالیٰ ائمزارہم، دین سلسلہ جانب سلوک آفاقی باز مختفی شد. بعد از حصول جذبہ، بر اہمای دیگر سلوک نمودند و عروج پیدا کردند.

تا زمانی کہ حضرت خواجہ نقشبند قدس اللہ تعالیٰ سرُّ الاقدس بہ عالم ظہور آمدند، آن نسبت بہ آن جذبہ و سلوک آفاقی باز ظاہر گشت، و بہ آن ہر دو جہت، جامع کمال معرفت و محبت گشتند.^۲

خواجہ باقی باللہ^{رحمۃ اللہ علیہ} می گوید :

ابو الوقت دو عالم قطب ارشاد

بہاؤ الدین کہ دین شد از وی آباد

زستی در جنید افگند آشوب

بہ جذبہ بایزیدش آستان روب

پی تکین مشتاقان دیدار

جمال مصطفیٰ را آئینہ دار

در آن آئینہ می یایم محقق

سواد من رسانی قدرای الحق

قنا فی اللہ خواجہ بس بلند است

مکن تاویل، خواجہ نقشند است

خلیفہ بود حق را در زمانہ

نمودش بر زخی دان در میانہ

و حضرت خواجہ ما قدس اللہ روحہ العزیز سلسلہ مشایخ خود را گاہی با شیخ ابو یوسف

ہمدانی قدس اللہ روحہ ذکر می کردند و گاہی ہمہ می گفتند چنانکہ در رسالہ قدسیہ مذکور

است و دانشمندی که در صحبت ایشان مبتدی بود گستاخی کرد و پرسید که سلسله حضرت شابه کجا می رسد، تبسم می فرمودند و می گفتند از سلسله کسی بجایی نمی رسد!

محبت فقر و استقامت

طریقه حضرت خواج اختیار فقر بود و ترک دنیا و قطع تعلقات و تجرد کلی و نفی ماسوی، و همواره انفاس قدسیه ایشان در اثبات و محبت فقر بود و فدا و ایثار ایشان در حد کمال بود و می فرمودند: ما هر چه یافتیم از اینجا یافتیم و نتیجه صحبت شریف ایشان در همه ظاهر می شد. و به واسطه آنکه حضرت ایشان قدم در استقامت متابعت سنت می زدند و در طلب حلال و اجتناب از شبهات مبالغ می نمودند، خصوصاً در باب لقمه. و ایماً درمچاس، حدیث "العبادة عشرة اجزاء تسعة منها طلب الحلال و جزء واحد سایر العبادات می فرمودند. و در جماعت متابعان ایشان، آن صفات حال می شد و به عمل می پیوست و نتایج آن عمل را به چنین هر یک در وجود خود مشاهده می کرد و طعام ایشان از زراعت بود و ه سال بانهی جو و پاره بی ماش زراعت می فرمودند به احتیاط تمام. و علما که به صحبت شریف ایشان می رسیدند، طعام ایشان را به تبرک و تقرب تناول می کردند.^۲

ایشانرا خادم و خادمه نبود. ازین معنی ایشانرا سؤال کردند. فرمودند: بندگی با خواجگی راست نمی آید. خلق و تواضع ایشانرا حد نبود. شمیی از اخلاق ایشان این بود که اگر به منزل دوستی و درویشی رسیدی، جمیع فرزندان و متعلقان و خادمان او را پیشش کزندی و خاطر هر یک را به نوعی دریافتندی و اهل آن بیت را در زمان و داغ غدر خدمت خواستندی و از مکارم اخلاق ایشان همسایه و دوست و آشنایان درویش مخلوط بودی.^۱

در آن فرصت که در قصر عارفان مسجد عمارت می کردند بر سر مبارک خود گل می کشیدند و می گفتند:

بجان بکنم کار تو چرا بکنم
و اگر بسر بکنم بار تو چرا بکنم^۲

وصال

(قصر عرفان = ۷۹۱ هـ ق)

حضرت خواجہ فرمودند:

وقتی کہ مرا وقتِ آخر آید، من درویشان را مردن آموزم. وقتی کہ حضرت خواجہ مریض شدند در آن بیماری کہ مرضِ اخیر ایشان بود خواص اصحاب ملازمت ایشان می نمودند و ایشان بہ نسبت ہر یک شفقتی و التفاتِ خاص می فرمودند. در نفسِ اخیر ہر دو دست مبارک خود بہ دعا برداشتند و مدتی مدید همچنان بودند. آنگاہ ہر دو دست بر روی مبارک فرود آوردند و از عالم نقل کردند.^۱

حضرت خواجہ علاؤ الدین فرمودند: در وقتِ نقل حضرت خواجہ، یاسین می خوانیم.

چون بزیمہ رسانیم، الوارِ ظاہر شدن گرفت. بہ کلمہ مشغول شدیم. بعد ازان نفس

حضرت خواجہ منقطع شد.^۲

حضرت خواجہ شب دو شنبہ سیوم ماہ ربیع الاول سنہ احدی و تسعین و سبعمائتہ

(۷۹۱ هـ ق) داعی ارجعی الی ربک راضیت مرضیہا را اجابت فرمودند. و در

۱- رشحاتِ خطی، ص ۷۰. ۲- رشحاتِ خطی، ص ۷۱. ۳- انیس الطالبینِ خطی، ص ۱۰۱. نغرات الاثنی عشر، ص ۳۸۹.

روستای قصر عارفان در یک فرسخ از بخارا مدفون شدند!
 رفت شاه نقشبند آن خواجه دنیا و دین
 آنکه بودی شاهراه دین و دنیا ملتش
 مسکن و ماوای او چون بود قصر عارفان
قصر عرفان زین سبب آمد حساب حلتش^۲

جنازه

قبل از وصال فرمودند: که از شیخ ابو سعید ابوالخیر قدس ستره پرسیدند که در پیش
 جنازه شما کدام آیت خوانیم، شیخ فرمودند که آیت خواندن کار بزرگ است، این بیت خوانید:
 چیست ازین خوبتر در همه آفاق کار
 دوست رسد نژد دوست یار به نزدیک یار

پس حضرت ایشان فرمودند: که در پیش جنازه ما این بیت خوانید:

مفلسانیم آمده در بکوی تو
شیئا الله از جمال روی تو

۱- قصر عارفان، ص ۱۳۲.

۲- رشتات خطی، ص ۷۱.

تصرف بعد وصال

دارا شکوه می نویسد :

و چنانچه ایشان را در ایام حیات خود تصرف بوده است، الحال نیز همان تصرف است.^۱

خواجه یعقوب چرنی قدس سره می گویند : چون خبر وفات ایشان رسید، خاطر مجروح و محزون شد و خوف عظیم مستولی شد. روحانیت ایشان را دیدم که زید بن عارضه را یاد کردند. چون میل شد که طایفه دیگر را لاسق شوم، باز روحانیت ایشان را دیدم که می گویند : قال زیدُ ابنُ الحارثَةِ الدِّینُ وَاحِدًا. دانستم که اجازت نیست.^۲

حضرت مخدوم اعظم قدس سره می فرمودند: که به جانب بخارا متوجه شدم چون به مراد پُر الوار مرشد عالمیان خواجه جهان قدس سره رسیده متوجه روح پر قوت آنحضرت شدم، از قبر آواز آنحضرت شنیدم که آنچه خلاصه در زبده ای، طریقی خواجگانست. تو به ظهور او راده ،

۱- سفینه الاولیاء، از دارا شکوه، ص ۷۸. ۲- انیس خطی، از حضرت یعقوب چرنی، ص ۴.

مبارکت باد!

حضرت مجتهد الف ثانی قدس سره می فرمایند: از مشایخ خود حضرت خواجہ نقشبند

قدس سره الاقدس را در هر مقامی با خود همراه می یافت.^۱

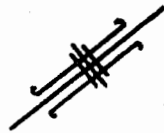
مؤید استاد سعید نفیسی می گوید: قبر وی در همان روستای قبر عارفان که مسکن وی در بیرون

شهر بنجارا بوده، زیارتگاه و از ساختمانهای معروف اطراف بنجارا است. اکنون در ۱۲ کیلومتری

شهر واقع شده است و آن بخش را بخش بهاؤ الدین می نامند و از توابع شهر کاکان به شمار

می رود و تازلوگاه وی که خانقاه او در آنجا بوده و هنوز بهمان نام قبر عارفان معروف

است، دو کیلومتر دارد.^۲



۱- جامع المقامات، از ابوالقاسم، ص ۶۴.

۲- مکتوبات امام ربانی، دفتر اول، مکتوب ۱۱.

۳- تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران، در زبان فارسی، جلد اول، ص ۴.

اشعارِ نقشبند

میرزا استاد سعید نفیسی می گوید: بهاؤ الدین نقشبند شعر فارسی را خوب می گفته و از اشعار او چند بیتی مانده است. ۳ چند اشعار اینجا اندراج می شود.

رباعیات حضرت خواجه نقشبند رحمة الله علیه:

یارب بگشا بر دم از تو به دری
بی منت مخلوق رسان ماحضری
در باقی عمرم چنان بگذاری
کز من نرسد به هیچکس در دوسری

یارب تو درخت عمر ما پست مکن
ما را از شراب نیستی مست مکن
یارب به کرم جله جوانمردان را
دل تنگ، پریشان، تهیدست مکن

از خونِ دلم دو چشمِ پرُغم بہتر
 از عیش و نشاط، دلِ پرُغم بہتر
 یک لحظہ حضورِ دل بہ درگاہِ تو
 از پادشہی تمام عالم بہتر



یارب چه کنم کہ ہیچکس یارم نیست
 از شرمِ گنہ زبانِ گفتارم نیست
 سہ تا سہ آفاق بہ ہیچم نخرند
 یارب چه متاعم کہ خریدارم نیست



ای فضلِ تو دستگیرِ من دستم گیر
 حیران شدہ ام ز خویشتن دستم گیر
 تا چند کنم توبہ و تا کی شکنم
 ای توبہ دہ توبہ شکن را دستم گیر



اولادِ خواجه

حضرت خواجه علاؤ الدین عطار در یکی از مدارس بخارا به تحصیل علوم اشتغال می نموده اند و حضرت خواجه بزرگ بهاؤ الدین را صبیته "صغیره" بوده است. به والدۀ وی گفته اند که چون به حد بلوغ رسد همان زمان مرا آگاه گردان. چون وقت رسیده است حضرت خواجه بزرگ از قصر عارفان به شهر آمده اند و یکسر به حجرۀ خواجه علاؤ الدین که در مدرسه داشته اند و در آن حجره، گمنه بوریایی دیده اند که خواجه علاؤ الدین گاهی پہلو بر آن می نهاده اند و دوختن پخته که بالین می ساخته اند و ابرق سفالینی که بر آن طهارت می کرده اند. چون حضرت خواجه علاؤ الدین، حضرت خواجه بزرگ را دیده اند در قدمای ایشان افتاده، نیازمندی بسیار کرده اند. حضرت خواجه بزرگ فرموده اند که مرا صبیته ایست که امشب به حد بلوغ رسیده و من مأمورم که دیربجاله عقد تو دهم. خواجه تواضع نموده فرموده اند که سعادت عظمی است که روی بما آورده لیکن ما را از اسباب دنیوی چھ چیز نیست که صرف فرزند شما کنیم. حضرت خواجه بزرگ فرموده اند که شما و فرزند ما را من اللہ رزق مقرر است از آن مرفکری نیست

پس آن عقد واقع شده و اولاد بزرگواری که در چغانیان متوطن اند از صبیته محترمه حضرت خواجہ بزرگ اند ^۱.

و سوای آن، سه فرزند سعادت مند دیگر که به نام خواجہ شہاب الدین و خواجہ مبارک و علاء الدین موسوم بودند ^۲.



خلفا و خدام

پوشیده نماند که افضل و اکمل خلفا و اصحاب حضرت خواجہ بہاؤ الدین قدس
سره حضرت خواجہ علاؤ الدین عطار و حضرت خواجہ محمد پارسا قدس اللہ تعالیٰ روحہما
بودہ اند و لیکن اصحاب ایشان بسیار و خدام بیرون از شمار اند!
خواجہ بہاؤ الدین نقشبند دوبار حج رفت و بعد از استجماع فضایل و برکات
بر مسند ہدایت و ارشاد نشست. بسی شاہبازان اوج معرفت چون خواجہ علاؤ الدین
عطار محمد بن محمد البخاری، مرشد افضل الفضلا، عارف ربانی میر سید شریف جورجانی،
و خواجہ محمد بن محمد بن محمود الحافظی البخاری معروف بہ پارسا، و خواجہ علاؤ الدین
غزوانی و مولانا محمد یعقوب چرنی و مولانا شیخ محمد مغاندی و خواجہ شاہ مسافر خوارزمی و
مولانا سیف الدین ساری و غیر ہم (رحمہم اللہ) در دام ارادت وی در آمدند و بر مقاصد
ربیع بر آمدند.^۲

۱- خواجه علاؤالدین محمد بن محمد البخاری عطار قدس تعالی روحه

از کبار اصحاب خواجه بهاؤالدین بوده است و حضرت خواجه در آیام حیات خود حواله تربیت بسیاری از طالبان با ایشان می کرده اند و می فرموده اند که علاؤالدین خیلی بار بر ما سبک کرده است. لاجرم انوار ولایت و آثار آن علی الوجه الاتم والاکمل، از ایشان، به ظهور پیوسته است. و بین صحبت و حسن تربیت ایشان، بسیاری از طالبان از پایگاه بُعد و نقصان، به پیشگاه قرب و کمال رسیدند. وفات حضرت بعد از نماز خفتن شب چهارشنبه بیستم رجب سنه [۸۰۲] اثنین و ثمانماتیه^۱ بوده است و موضعه مطره ایشان در ده نوچنانیان است.^۲

۲- خواجه مسافر خوارزمی قدس

از مخلصان اخلاص کیش و مصاحبان نیک اندیش خواجه بهاؤالدین نقشبند است و چون خواجه بزرگ به رحمت حق پیوست، خواجه مسافر به خدمت خواجه محمد پارسا حاضر شده سلوک خود به تکمیل رسانید و وی بسیار معر بود و به سماع بسیار میل داشت. روزی خواجه بهاؤالدین در حالتیکه وی سماع شنید، نزد وی رسید. خواجه

مسافر به غایت ترسید و قوالانرا خاموش ساخت. خواجه بزرگ فرمود که مانده اینکار می‌کنیم و نه انکار می‌کنیم!

۳- خواجه علاء الدین غجدوانی قدس سره

از اصحاب خواجه بزرگ بوده و خدمت خواجه ویرا به صحبت خواجه محمد پارسا فرموده بودند و استغراق تمام داشت و به غایت شیرین سخن بود. و گاه بودی که در میان سخن خود غایب شدی. و تنگه خدمت خواجه محمد پارسا ره سفر مبارک می‌رفتند، ویرا نیز می‌برده‌اند!

۴- شیخ سیف الدین نقشبندی قدس سره

از کبار اصحاب خواجه بهاء الدین شاه نقشبند و منظور نظر و مطلوب بود که تا حیات خویش ویرا در روز و شب از خود جدا نفرمود. در قصبه متار که چهار فرسنگ از تاشکند است، سکونت می‌داشت. اول تعلیم علوم ظاهری به خدمت مولانا صدر الدین شاشی نمود. چون از تحصیل علوم فراغت یافت، به جذب جاذب حقیقی به مراد حصول علوم طریقت به خدمت حضرت شاه نقشبند حاضر شد و به هم‌تن جان

شده در حصول اینکار مصروف شد و به مراتب اعلیٰ رسید!

۵- مولانا محمد معاذی قدس

از جمله مقبولان و منظوران و اخص اجاب و اکمل اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند است. مولودی قصبه معاند است که ویی بزرگ فیما بین سمرقند و بخارا واقع است و شاه نقشبند را بروی کمال نظر محبت و عنایت بود که شب و روز به خدمت حاضر بودی. چون خواجه انتقال کرد، به خدمت خواجه محمد پارسا صاحب ماند.^۲

۶- خواجه حسام الدین پارسا بلخی قدس

از اعظم خلفا و اجل اصحاب خواجه علاء الدین عطار است. در مبادی حال به شرف قبول و صحبت حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند مشرف گشت. چون خواجه بزرگ وفات یافت، به خدمت خواجه علاء الدین عطار حاضر شده به تکمیل رسید و خرقه خلافت یافت.^۳

۲- خزینة الاصفیا، ص ۵۶۶.

۱- خزینة الاصفیا، ص ۵۶۴.

۳- خزینة الاصفیا، ص ۵۶۸.

۷- خواجہ یوسف حافل بنجاری قدس سرہ

خدمت مولانا حامد الدین خواجہ یوسف حافل بنجاری نور اللہ مرقدہ کہ شرف صحبت مجاہد حضرت خواجہ راقدس اللہ روحہ دریافتہ بود می خواستند کہ بہ جمع مقامات و آیات و بینات ولایت ایشان مشغول گردند حضرت خواجہ ایشازا فرمودند این زمان اجازت نیست. بعد ازین اختیار شما است! ایشان در ستائش شیخ بہاؤ الدین نقشبند و سرگذشت ایشان تألیف بنام "انیس الطالبین و علاء السالکین" فرمودند. نسخہ خطی در پاریس موجود است.

۸- مولانا سیف الدین مناری قدس سرہ

از قریہ منار بوده اند کہ دہلی است در ولایت فکت و آن قصیدی است پنج فرسخی از تاشکند و خدمت مولانا از کبار اصحاب حضرت خواجہ بزرگ قدس اللہ تعالیٰ ترؤاند

۹- خواجہ یعقوب بن عثمان چرخانی قدس سرہ

ایشان می گویند: در آخر روز در فتح آباد کہ مسکن این فقیر بود، متوجہ مزار شیخ عالم

سیف الحق والدین الباخیزی رحمة الله علیه نشسته بودم که ناگاه بر یک قبول الئی در رسید
و بیقراری در من پیدا شد. قصد حضرت ایشان کردم چون به قریه کوشک هندوان که منزل
ایشان بود، رسیدم، حضرت ایشان را بر سر راه منتظر دیدم. تعلقی به احسان نمودند
و بعد از نماز شام صحبت داشتند و هیبت ایشان بر من مستولی شده بود و مجال
نطق نبود!

درین اثنا فرموده اند که در اخبار است:

العلم علمان علم القلب فذلک علم نافع علم الانبیاء والمصلین و علم اللسان فذلک حجة الله

علی ابن آدم. امید است از علم باطن نصیبی بتوسد.^۲

حضرت خواجه نقشبند مولانا یعقوب چرخي علیه الرحمة را پیش از وصول به درجه کمال اجازت

تعلیم طریقت فرموده بودند و گفته بودند که ای یعقوب آنچه از من بتو رسیده است به مردم
برسان و کار مولانا بعد از آن در خدمت خواجه علاء الدین عطار قدس سره سرانجام یافت.
لذا خدمت مولانا عبدالرحمن جامی در نقبات، مولانا را اول از میردیان خواجه علاء الدین عطار
می شمرد و ثانیاً به خواجه نقشبند^۳

خواجه ناصر الدین عبید الله رحمة الله در هرات بودند که داعیه خدمت مولانا یعقوب

۱- انیسیه خطی، ص ۲، کتابخانه گنج بخش، شماره ۸۹۰/۴۹۸ . ۲- رشحات خطی، ص ۸۳ .

۳- کنز الہدایات، از خواجه محمد باقر، الیکتریک پریس امرتسر، ۱۳۳۵ھ .

پیدا شد. متوجه ولایت صفانیان شدند. ایشان اول در لباس سیاست ظاهر شدند نزدیک بود که خواجه عیید اللہ را یأس تمام حاصل گردد. بسیار مغوم شدند. بار دیگر که به مجلس شریف ایشان رسیدند، بر ایشان به صفت محبوبی ظاهر شدند و طفت بسیار نمودند!

۱۱

www.mujaddidway.com

متن

رسالة قدسية

www.muhammadway.com

www.mujaaddidway.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فِيهِ نَسْتَعِينُ

حمد و ثناء، بی حد و منتها و شکر و سپاس، بی اندازه و قیاس، حضرت
بادشاهی را جل ذکره که طالبان وصال و مشتاقان جمال او را، دلیل وجود او
هم وجود اوست و برهان شهود او هم شهود او!
نظم:

تو بدو بشناس او را، نه بخود
راه ازو خیزد بدو، نی از خود^۳
تَلَطَّفَتْ بِأَوْلِيَانِكَ فَعَرَفُواكَ
وَلَوْ تَلَطَّفَتْ بِأَعْدَائِكَ لَمَا جَحَدُواكَ

و صلوات متعالیات و تسلیمات متوالیات حضرت سیدی صلی الله علیه و سلم
را که جمیع انبیا را پیشوای بحق و همه اصفیا را رهنمای مطلق است.

فرد:

خواجۀ کونین و سلطان همه
آفتاب جان و ایمان همه

و برآل و اصحاب و خلفا و اجاب او و بر مغان و متابعان ایشان
اجمعین الی یوم الدین.

اما بعد این کلمه چند است از انفاس نفیسه و الفاظ متبرکۀ حضرت علیّه
صدر مشد ارشاد و هدایت . جامع نعوت و خصائص ولایت ، ملاذ زمان ،
قطب اصل حقیقت و عرفان ، منظر صفات ربّانی ، مورد اخلاق سبحانی ، آنکه
نظم :

گشت بی کبر و ریا و کیندنی
روح قدسی را بخش آییندنی
و آن نقای او جواب هر سؤال
مشکل از وی حل شده بی قیل و قال
وَ عَلٰی تَقْوٰی وَاَصْفٰیهِ رَحْمٰتِهِ
یَفْضٰی الزَّمٰنُ وَرَفِیْهِ مَا كَمْ یُوصَفُ

أُرِدْتُ لَكَ مَدْحًا فَمَا مِنْ فَضِيلَةٍ
تَأَمَّلْتُ إِلَّا جَلَّ عَنْهَا وَ قَلَّتْ

یعنی اعلیٰ حضرت قدوة العارفين ، انسان عیون المحققین ، وارث الانبیاء
و المرسلین ، شیخنا و سیدنا شیخ بهاء الحق و الدین محمد بن محمد البخاری المعروف
به نقشبند قدس اللہ تعالیٰ روحه ، و طیب مشہدہ و نور ضریحہ و نفعنا بحجتہ و
الافتاء بسیرتہ ، و شمه البیت از لطائف معارف کہ در خلال اقوال در مجالس
صحبت علی الدوام فی اللیالی و الايام بر زبان مبارک ایشان می گذرانیدند ، و
بنده ضعیف محمد بن محمد الحافظی البخاری ، وفقہ اللہ تعالیٰ سبحانہ لما یحبہ ، و
یرضاه ؛ و بعضی ازان کلمات قدسیہ را از سر صدق و ارادت و به نیت
تیمن و استرشاد در قلم می آورد ، و اکنون به امر و اشارت اعزہ دوستان
متعنا اللہ تعالیٰ بقائیم و ادام برکات^۲ بقائیم ، حرف^۳ چند ازان انقاس برای
تبرک و استیناس در قید کتابت در آورد تا چون طالبان صادق و مخلصان
محق^۴ به استماع این کلمات انتفاع گیرند ، چنان بود کہ گویا شرف مجالس ایشان
را دریافته اند و ازیشان سخن شنیده. ①

ذکر احوال و مقامات شریفه و کلمات و آثار عجیبه کہ از مبدأ تا منتها بر

۳- حرفی : غ .

۲- برکتہ : ب .

۱- یحب دیرضا : م غ .

۴- مجاب محقق : م غ .

ایشان گذشته است و أَكثَرُ مِنْ أَنْ تُعَدَّ وَ تُحْصَى است، اگر چه دین وقت
 قوی در خور است و پسندیده است تا از نیسات ریاض احوال عجیبه ایشان
 شمه به مشام جان طالبان صادق برسد و دلها و جانها را ازان استرواح^۱ باشد
 و بر موجب عِنْدَ ذِكْرِ انصالحین تَنْزِيلُ الرَّحْمَةِ، در ذکر آن امید وصول
 به فضل و رحمت الهی و نزول فیض نامتناهی باشد، اما دین وقت بدین مقدار
 اختصار افتاد.

نظم:

حدیث مفخر^۲ تبریزی و شمس دین کم گوی،
 که نیست در خور آن گفت عقل سودایی^۳
 خموش و زیر زبان ختم کن تو باقی را
 که هست بر تو موکل غیور لالایی،

و خود سخنان این طایفه که از ذوق و حال است نه از حفظ و قال
 بحقیقت چنانکه اهل بصیرت گفته اند:

فَقَمَّ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ بُرْهَانُهُ الْإِلَهَ ظَهَرُ

است و یقینی که اهل بصیرت را از تأمل در سخنان این طایفه به حاصل

آید ، اقوی و اعلیٰ بود از یقینی که از مشاهدهٔ خوارقِ عادات باشد و ازین جا گفته اند . نظم :

موجب ایمان نباشد معجزات
بوی جنسیت کند جذب صفات
معجزات از بهر قهر و شمنست
بوی جنسیت پی دل برون است

و چون سخنان این طائفه از تجلی کلام الهی بود ، صفت آن سخن را
کما می در بیان نتوان آورد و یکی از کبرامجی گوید :

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْإِنْسَانَ الْكَامِلَ مُعَلِّمَ الْمَلِكِ وَ آكَادَ تَشْرِيفًا
وَ تَنْزِيهَاً^۲ بِأَنْفَاسِهِ الْفَلَكَ وَ بَا أَيْنَ هَمَّ بَعْضِي أَسْكَرَانَ قُرْآنَ رَا أَسَاطِيرُهُ
الْأَوَّلِينَ خوانند . يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا^۳ پس سخنان این طایفه
كَيْبِلِ الْمَصْرِ مَاءٌ لِلْمَجْبُورِينَ وَ بَلَاءٌ عَلَى الْمَجْرُومِينَ است . نظم :

هر کش^۴ افساز بخواند افسانه است
و انکه دیدش نقد خود ، مردانه است
آب نیل است و به قبطنی خون نمود
قوم موسی^(علیه السلام) راز خون بود ، آب بود

۱- بشابه : م ع . ۲- تنویمها : م ب غ . ۳- سورة البقره آیت ۲۶ . ۴- کس : م . ۵- بُد : ب .

دشمن این حرف و این دم در نظر
 شد مثل سرنگون اندر سقر
 گر تو مرد راز جویی راز جوی،
 جان فشان و خون گری و باز جوی

و بقدر تعریف دل از علایق و عوایق و شواغل و بر مقدار تأمل بسیار،
 در سخنان ایشان فهم معانی ظاهره تخم فهم معانی حقیقه گردد، و مجال حقیقت فهم
 روی نماید با آنکه سخن این طایفه که از عالم علم وراثت و عیانست، نه از علم
 وراثت و بیان از طور لیست که هر چند ازان طور به بیان علم و عبارت یا به بیان
 ذوق و اشارت سخن گفتند، به حقیقت شرح آن با کسی که بدان نرسیده است، نتوان
 گفت:

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ^۲

وَمَا زَادَ بَيَانَهُمْ غَيْرَ سِتْرَةٍ فَإِنَّ الْأَعْرَابَ عَنْهُ بَغِيْرٌ ذَائِقَتِي
 سِتْرٍ، وَ إِلَّا ظَهْرًا بِغَيْرِ وَاجِدَةٍ إِخْفَاءٍ، و مقصود گویندگان جز تینبسی^۳ و
 تشویقی بیش نبود، زیرا که این نوع سخن، طلب طالبانرا قوت دهد و همت ایشانرا
 قوی گرداند، و اگر کسی را در سر پنداری بود، در هم شکنند تا فضل دیگران و افلاس
 خود بینند. سخن بعضی مشایخ است رحمهم الله.

۱- فهم معانی ظاهره، تخم فهم معانی حقیقه می گردد: م ب غ. ۲- سوره الحج آیت ۷۴، سوره زمر آیت ۶۷.

۳- بر تینبسی: م ع.

لَا تَزِنِ الْمَخْلُقَ بِمِيزَانِكَ وَزِنُ نَفْسَكَ بِمِيزَانِ الصِّدِّيقَيْنِ
لِتَعْلَمَ فَضْلَهُمْ وَ أَفْلَاسَكَ .

شیخ شهید شیخ محمد الدین بغدادی قدس سره دعا می کردند و می فرمودند: الهی
کار تو بعلت نیست، مرا ازین قوم گردان یا از نظارگیان این قوم که قسم دیگر را
طاقت ندارم. نظم:

گر نیم مرغان ره را بیچکس
ذکر ایشان کرده ام اینم نه بس
گر نیم زیشان ازیشان گفته ام
خوش دلم کین قصه از جان گفته ام

و شیخ امام عارف ربانی ابو یعقوب یوسف بن ایوب همدانی قدس سره
را پرسیدند: چون این طایفه روی در نقاب^۲ آزد چکنیم تا سلامت مانیم فرمودند:
هر روز از سخنان ایشان بخوانید. و یکی از صدیقان می فرماید: کسی باید که گوید^۳
تا من شنوم یا من گویم و او می شنود^۴. اگر در جنت گفت و گوی او نخواهد بود
مرا با جنت چه کار. اقتباس جذوات مواجید از انفاس طیبه ایشان توان کرد
وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمَلٍ صَالِحًا^۵.

۱- مردان: ب رخ. ۲- مقام نقاب: م غ. ۳- که از د گوید: م غ. ۴- او شو: م غ.

۵- سوره حم السجده آیت ۳۲.

نظم:

گر ندارم از شکر جز نام بهر
 ابن بسی بهتر که اندر کام زهر
 آخرم زان کاروان گردی رسد
 قسم من زان رفتگان دروی رسد
 نطقها نسبت باو قشر است لیک
 پیش دیگر فکرها مغز است نیک
 آسمان نسبت بر عرش آمد فرود
 ورنه بس عالیت پیش خاک تود

و این کلمات قدسیه اگرچه قصیره المبانی است، کثیره المعانی است.

وَالْقَلِيلُ يَدُلُّ عَلَى الْكَثِيرِ وَالْجُرْعَةُ تُبْنِي عَنْ الْبَحْرِ الْقَدِيرِ.

و قدوة الکبار، شیخ بزرگوار، شیخ ابو عبد الرحمن سلمی نیشابوری قدس الله تعالی روحه

که مصنف حقایق تفسیر و صاحب کتاب طبقات مشایخ اند قدس الله ارواحهم در

کتاب طبقات از هر یک ازان کبار مقدار بیست سخن کما بیش ایراد فرموده اند

و همان مقدار را در نظر اولو الابصار و اهل بینش و اعتبار دال بر سیرت و

طریقت و علم و حال ایشان، آن بزرگ گردانیده^۱ و در آن چند سخن، بیان بعضی از علوم و معارف ایقان^۲ که اساس سیر و سلوک بر آنست، کرده^۳ و لَنَا فِيهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي تَقْوِيلِ الْكَلَامِ مَعَ الدَّلَالَةِ عَلَى الْمَرَامِ. حاصل آنک^۴، نظم:

در نیاید حال پخته بیخ خام

پس سخن کوتاه باید و السلام

و اگر این کلمات قدسیه را در بعضی از مواضع احتیاج بانگ شرمی افند، اولی تر آن بود که آن شرح باستعانت و استمداد از کلمات مشایخ و انفاس نفیسه^۵ اهل الله باشد. فَإِنَّ الْكَلَامَ الْمَشَارِئِخَ يَفْسِسُ بَعْضًا، بَعْضًا و در میان دو سخن شرح و مشروح دایره در خط کشیده شود تا فصل^۶ باشد مبنی بر وصل زیرا که. نظم:

جمله معشوقست و عاشق پرده

زنده معشوقست و عاشق مرده

و این ضعیف در خود نمی دید که برین معنی اقدام نماید، اما بحکم اشارت شریفیه قدوة اهل الله، صفوة اصحاب الانتباه، سند ارباب الطریقه، موضح رموز

۱- گردانیده اند: م. غ. ۲- ایشان: ب. غ. ۳- کرده اند: م. غ. ۴- آنک: ب. م.
 ۵- مشوی دفتر اول ص ۲، شعر ۱۸. ۶- دیانک: م. غ. ۷- فصلی: ب. ۸- از: ب.
 ۹- مشوی دفتر اول، ص ۲، شعر ۳.

اصل حقیقت ، اسوه طلاب الیقین ، خدمت خواجہ علاؤ الحق والدین محمد بن محمد
بن البخاری المشتهر به عطار اطال اللہ مدت حیوتہ ، و افاض علی المسترشدین انوار
برکاتہ ، درین فرصت در املاء این مجموع شروع افتاد. اگر مدد اہمت و نظر
قبول ایشان باشد ، زیادت گردد. نظم :

این سخن را چون تو مبدأ بودہ ،
گر فزون گردد ، تو آتش افزودہ
دیدہ غیبت چو غیبت او ستاد
کم مبادا از جان این دید و واد
شرح تو حیف است با اہل جان
ہمچو راز عشق دارم در نہان
لیک گفتم وصف تو تا ہر برند
پیش ازان کز فوت آن حسرت خوردند

باشد کہ در گفتن و نوشتن وجود این ضعیف در میان نباشد و این بجم
و تالیف بر برکت دعوات صالحہ صاحب نظران سبب مزید درجات قربت گردد
و بہ سُبحانہ الحَوْلِ وَالْقُوَّةِ .

فَمِنْ تِلْكَ الْكَلِمَاتِ الْقُدْسِيَّةِ:

مسلمانی ، و انقیاد احکام ، و رعایت تقوی ، و عمل بعزیمت ، و دور بودن از رخصتها بقدر قوت همه نور و صفا و رحمت است و واسطه وصول به درجات ولایت است . به منازل و مقامات شریفه اولیاء اللہ از پرورش این صفات می رشد .

شرح

آنچه حضرت خواجه ما قدس اللہ روحہ درین کلمات فرموده اند ، اشارت بان نفس است که ایشانرا از حضرت خواجه بزرگ ، خواجه عبدالخالق بغدادی قدس اللہ روحہ رسیده است در مشاهده و واقعہ که حضرت خواجه ما قدس اللہ روحہ در واقع بوده است ، در مبادی جذبات و غلبات احوال ایشان و این واقعہ دران شب بوده است که بسه مزار از مزارت متبرکه رسیدند . دران سیر و جذبہ اول مزار متبرکه که در نواحی بخار است و منسوبست بخواجه محمد واسع رضی اللہ عنہ که از کبار تبع تابعین اند و رسیدن ایشان به بلاد ماوراء النہر بنقل صحیح ثابت شده است و امر حضرت خواجه بزرگ مر حضرت خواجه ما قدس اللہ روحہ دران واقعہ این بود

که قدم در عزیمت زنی و از رخصتها دور باشی و متابعت سنت^۳ کنی و از بدعتها اجتناب نمایی و دیگر سخنان فرموده اند که بمبدأ سلوک و وسط و نهایت تعلق دارد و حضرت خواجه^۱ ما قدس الله روحه علی الدوام در سلوک از سر تحقیق بآن امرها و وصیتهای عمل می کرده اند و بعنایت حق سبحانه و تعالی نتیجه عمل بهر وصیتی در خود مطالعوی نموده اند و بر موجب آنک^۲ در آن واقعه مأمور بودند به عمل به عزیمت^۳ به ذکر^۳ علانیه عمل نموده اند و به واسطه عمل بآن وصیتهای ترقی در احوال باطنی خود مشاهده می نموده اند و شرح قصه^۴ آن واقعه و سایر احوال عجیبه و کرامات غریبه ایشان در مقامات ایشان مسطور است که بعضی از اعزّه اصحاب و خلص اجاب متعنا الله بقلائهم و ایدهم و آواهم به جمع و تألیف آن تصدیق نموده اند. انشاء الله تعالی که علی اکمل الوجوه و اجملها تمام گردد و به ذکر و نشر آن مقامات، گوشها و زبانها عجبان و مخلصان متور و معطر شود.

و حضرت خواجه^۱ ما را قدس الله روحه در طریقت نظر قبول بر فرزندی از حضرت خدمت شیخ طریقت^۲، خواجه محمد بابای^۳ ساسی است قدس الله روحه که ایشان از خلفای حضرت عزیزان خواجه علی رامینی اند و ایشان^۴ از خلفای خواجه محمود انجیر^۵ فغنیوی^۶ اند

۱- کوند: م. ۲- آنکه: ب. ۳- به عزیمت مذکور دب. ۴- قصه شرح: م غ. ۵- تصدیق: م غ.
 ۶- بابا: م غ. ۷- در نسخه متن بوجه سهو کاتب، اسم خواجه عارف ریوگروی قبل از خواجه محمود نوشته است.
 ۸- انجیر: ک ر.

و ایشان از خلفای خواجه عارف ریوگری اند و ایشان از خلفاء حضرت خواجه بزرگ
خواجه عبدالحق نجدوانی قدس الله ارواحهم.
و نسبت و ارادت و صحبت و تعلم آداب سلوک و تلقین ذکر، ایشان را به مدت
سید امیر کلال است رحمة الله تعالی علیه که از خلفاء خواجه محمد بابای مذکورند، اما نسبت
تربیت حضرت خواجه ما قدس الله روحه در سلوک به حقیقت از روحانیت خواجه بزرگ
خواجه عبدالحق نجدوانی است ^(۵) قدس الله تعالی روحه، چنانکه شمه ازان در بیان آمد. و حضرت
خواجه بزرگ خواجه عبدالحق از خلفاء امام ربانی شیخ ابو یعقوب یوسف بن ایوب همدانی
اند قدس الله سره و خواجه یوسف همدانی را در تصوف انتساب به شیخ طریقت، شیخ ابو علی
فارمدی طوسی است قدس الله سره که از کبار مشایخ خراسانند، و حجة الاسلام امام محمد غزالی را
تربیت در علم باطن از ایشان است و شیخ ابو علی فارمدی را در تصوف انتساب بدو طرف است.
یکی به شیخ بزرگوار شیخ ابوالقاسم گرگانی طوسی است که نسبت سلسله مشایخ ایشان به واسطه ^(۶)
به سید الطایفه شیخ جنید قدس الله تعالی روحه می پیوندد و دیگر نسبت شیخ ابو علی فارمدی در
تصوف به شیخ بزرگوار شیخ ابو الحسن خرقانی است که پیشوای مشایخ و قطب زمان خویش
بوده اند و چون دران عهد های گذشته، صاحب دولتان حقیقی که کاملان راه و سالکان طریق
انتباه اند، بسیار می بوده اند و در دورهای اخیر، کمتر بل اعراض من الیکونیت الاحمور
گشته اند، لاجرم وقت بودی که طالبان صادق بعد از آنک ^(۷) در صحبت و متابعت یکی

از کبراء دین و مقتدایان اهل یقین، مرغ روحانیت ایشان از بیضه بشریت به واسطه تسلیم تصرفات آن مقدا بکلی بیرون آمده بودی، از بسی کاملان مکمل دیگر، نظر تربیت و قبول یافتندی و بشف صحت و سعادت خدمت ایشان رسیدندی و انوار علوم و معارف و احوال از ایشان اقتباس کردندی و نسبت انتساب ایشان در تصوف و علم باطن متعدد و متضاعف شدی. و شیخ شهید شیخ مجد الدین بغدادی قدس الله تعالی روحه اشارت بدین معنی فرموده اند که در سند علم باطن هر چند واسطه بیشتر، آن اسناد عالی تر، زیرا که مشایخ که مقبسان انوار حقیقت اند، از مشکوٰۃ نبوت، هر چند انوار بواطن ایشانرا اجتماع بیشتر، راه بر طالب به واسطه آن بیشتر^۲.

نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ^۳.

و از اینجا است که همه مشایخ را اتفاق است که معروف کرخی را قدس الله تعالی روحه که سلسله اکثر مشایخ باو می پیوندند، انتساب^۴ در علم باطن بدو طرف است. یکی بدادود طایبی^۵ است قدس الله تعالی روحه که او را نسبت درین معنی به جیب عجمی است قدس الله تعالی روحه و او را به حسن بصری است رضی الله عنه و حسن بصری را به امیر المؤمنین حضرت علی رضی الله عنه و ایشانرا به حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم. و دیگر معروف کرخی را قدس الله روحه انتساب در علم باطن به امام علی بن موسی الرضا است رضی الله عنهما و ایشانرا به پدر خود امام موسى الكاظم و ایشانرا

۱- دیگر نیز: ب. ۲- روشن تر: م ب غ. ۳- سورة النور آیت ۳۵.
 ۴- انتساب او: م غ. ۵- طایبی: م غ.

به پدر خود امام جعفر صادق رضی الله عنهما. و طریق ایشان طریقی ائمه اهل بیت است
 آبا عن جد رضوان الله علیهم اجمعین چنانکه مشهور است و سلسله ائمه اهل بیت را
 رضی الله عنهما در علم ظاهر و علم باطن، علماء و کبراء امت قدس الله ارواحهم، بیانا لغوئها
 و نفاستها و تعظیما نشانها سلسله الذهب نامند و شیخ ابوالحسن خرقانی قدس الله
 روحه را انتساب در تصوف به سلطان العارفين شیخ ابویزید بسطامی است قدس الله
 روحه و تربیت ایشان در سلوک، از روحانیت شیخ ابویزید است و ولادت شیخ
ابوالحسن بعد از وفات شیخ ابویزید به مدیست و شیخ ابویزید را انتساب در
 تصوف به امام جعفر صادق است رضی الله عنه و تربیت ایشان هم از روحانیت
 امام جعفر صادق است رضی الله عنه و به نقل صحیح ثابت شده است که ولادت
 شیخ ابویزید بعد از وفات امام جعفر است رضی الله عنه و امام جعفر رضی الله
 عنه را انتساب در علم باطن ^(۸) بدو طرف است، یکی به پدر خود امام محمد باقر
 است رضی الله عنه و امام محمد باقر را به پدر خود امام زین العابدین علی بن الحسین
 است رضی الله عنهما و امام زین العابدین را به پدر خود سید الشهداء الحسین بن علی
 است رضی الله عنهما و سید الشهداء حسین رضی الله عنه را به پدر خود امیر المؤمنین علی
 بن ابی طالب است کرم الله وجهه و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه را به حضرت
 رسالت صلی الله علیه وسلم.

و دیگر امام جعفر رضی الله عنه را انتساب در علم باطن به پدر مادر خود

قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق است رضی الله عنهم و قاسم بن محمد از کبار تابعین است و از فقهاء ^(۹) سبعة که در میان تابعین مشهور اند و آراسته به علم ظاهر و باطن و قاسم را رضی الله عنه انتساب در علم باطن به سلمان فارسی است و سلمان را رضی الله عنه با وجود دریافت اشرف صحبت رسول علیه الصلوة والسلام و تشریف سلمان من اهل البیت، انتساب در علم باطن به ابوبکر صدیق است رضی الله عنه، نیز بوده بعد از انتساب به حضرت رسالت^۲ صلی الله علیه و سلم.

و همچنین اهل تحقیق بر آنند که امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ازان خلقاء رسول صلی الله علیه و سلم که بر امیر المؤمنین علی مقدم بوده اند، هم به نسبت باطن تربیت یافته اند. و شیخ الطریقه شیخ ابوطالب مکی قدس الله روحه در کتاب "قوت القلوب" فرموده است که قطب الزمان در هر عصری الی قیام القیامه^۳ در مرتبه و مقام نایب مناب ابوبکر صدیق است رضی الله عنه و آن سه دیگر از اولاد که فرودتر^۴ از قطب اند در هر زمانی نایب مناب آن سه خلیفه دیگر اند. امیر المؤمنین عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم اجمعین، و بر مثل یقین و صفت و حال ایشان اند. و آن شش دیگر از صدیقان که صفت ایشان اینست که بِهِمْ یَقُومُ الْأَرْضُ وَ

۱- در یافتن: ب. ۲- رسول الله: غ. ۳- يوم القیامه: م. ۴- فرودتر: ب.

بِهِمْ يَدْفَعُ الْبِلَاءَ عَنِ أَهْلِهَا وَبِهِمْ يُوزَقُونَ وَبِهِمْ يَمَطَّرُونَ در هر زمانی نایب ناب شمش دیگر اند از عشره مبشره رضوان الله علیهم اجمعین.

و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در اواخر عمر خطبه فرموده اند و در آن خطبه چنین گفته اند: أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اتَّخَذَ صَاحِبَكُمْ خَلِيلًا وَ كَوْنُكُمْ مُتَّخِذًا أَحَدًا خَلِيلًا لَا تَتَّخِذُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا.

و در حدیث دیگر فرموده است: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَ مُوسَى نَبِيًّا وَ اتَّخَذَنِي جَنِيًّا. ثُمَّ قَالَ وَ عَزَّ وَجَلَّ لَا وَثَنَ جَنِيَّتِي عَلَى خَلِيلِي وَ نَجِيَّتِي. مضمون این دو حدیث آنست که اهل بصیرت و ارباب تحقیق گفته اند. مُخَلَّتْ عبارت است از دو مقام یکی نهایت مرتبه محیی و این معنی مراد است در حدیث دوم. و دیگر نهایت درجات و مراتب مجوبی و مراد این معنی است در حدیث اول و هیچ کس را با حضرت رسالت^۲ صلی الله علیه و سلم درین مرتبه شرکت نیست و لفظ مقام محمود مشعر^۳ باین نهایت و باین درجات کمال است و آنکه فرمود اگر کسی را درین مقام خاص با من شرکت بودی ابوبکر را بودی، دلیل است بر آنکه ابوبکر رضی الله عنه به حسب ولایت و علم باطن که علم بالله است، اکل و افضل و اعلم و اعظم اولیاء امت است بلکه اکل^۴ همه صدیقانست بعد از

۱- آخر: ب. ۲- رسالت پناه: ب. ۳- و سببی باین: م'خ. ۴- افضل: م'خ.

پیغمبران علیهم السلام و صدیق اکبر است. و کبراء اهل بصیرت را قدس الابرار هم برین معنی اجماع است و این معنی بکلی دفع خیال کسانی می کند که بر خلاف این اعتقاد دارند و افضلیت او را تأویل کرده اند بر وجهی دیگر.

و از آنچه مذکور است از احوال خواجہ ما قدس اللہ روحه درین محل و از بیان سلسله ^(۱۰) مشایخ قدس اللہ ارواحهم معلوم می گردد که ایشان را طریقه اویسیان ^(۱۱) بوده است و بسیاری از مشایخ ایشان که درین سلسله مذکورند، اویسی بوده اند. و معنی اویسی آنست که حضرت شیخ طریقت شیخ عطار قدس اللہ روحه گفته اند: قومی از اولیاء اللہ بوده باشند که ایشان را مشایخ طریقت و کبراء حقیقت اویسیان نامند و ایشان را در ظاهر حاجت به پیری نبود، زیرا که ایشان را حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم در حجر عنایت خود پرورش می دهد بی واسطه غیرى چنانکه اویسی را داد رضی اللہ عنه و این عظیم مقام بود و بس عالی تا کرا اینجا رسانند و این دولت روی به که نماید ^۳ و ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم ^۴.

۱- نبوة: ب. ۲- مقامی: ب. ۳- کتاب "وصل حبیب اللہ" به زبان اردو است که بقلم این حقیر نوشته شده است و از همه جوانب این عنوان واضح می شود. هیچ چیز بدون سند نوشته نشده، بسیار واقعات خواب، مراقبه و بیداری مذکور شد. وظایف که بر برکت آن به دیدار آنحضرت صل اللہ علیہ وسلم مشرف بشوند هم یکجا کرده شده است.

۴- سورة الجمعة، آیت ۴.

و بسیار از مشایخ طریقت را در اول^۲ سلوک توجیه باین مقام بوده است چنانکه
 شیخ بزرگوار شیخ ابوالقاسم گرگانی طوسی را که سلسله مشایخ حضرت نجم الدین الکبری^۳
 به ایشان می پیوندد و از طبقه شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالحسن خرقانی اند قدس الله
 ارواحهم، در ابتدا ذکر این بود که علی الدوام گفتی أُولَیْسُ أُولَیْسُ و در طریق سلوک
 ارواح مقدسه و سایط اند در وصول فیض ربانی و تجلیات رحمانی اما در طریق جذب که طریق
 وجه خاص است، هیچ واسطه در میان نبود، و مقصود از ذکر لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 توجیه بوجه خاص است که ضروری همه موجودات است و التماس و اعتصام به صفت
قَبُومٌ است. شیخ عطار قدس الله روحه می فرماید. نظم:

پای تا سر چون فلک سرگشته ام	پادشاهها دل به خون آغشته ام
یک نفس فارغ باشی از طلب	گفته ای من با شامیم روز و شب
لطف تو خورشیدی و ما چون سایه ^۵	چونک با لطف چنین همسایه ایم

۱- بسیاری: ب. ۲- او ان: م غ. ۳- الکبری: ب. ۴- قَبُومیت: م غ. ب.

۵- منطلق الطیر از فرید الدین عطار. شعر ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸. بر تفریب طیل.

پای تا سر چون فلک سرگشته ایم	پادشاهها دل بخون آغشته ایم
یک نفس فارغ باشی از طلب	گفته ای من با شامیم روز و شب
تو چون خورشیدی و ما چون سایه ایم	چون چنین با یک دیگر همسایه ایم

چهود ای جان بخشی سربایگان
 که نگه داری حق همسایگان
 رهبرم شو زانکه گمراه آمدم
 دولتم ده که چه بی گام آمدم
 هر که در کوی تو دولت یار شد
 در تو گم گشت و ز خود بیزار شد
 مبتلاء خویش و حیران تو ام
 گر بدم گر نیک هم زان تو ام
 نیستم نوید و هستم بی قرار
 بوک در گیرد یکی از صد هزار

و منها

چون سالک را بهر دو صفت جلایی و جمالی پرورش^(۱۷) دهند، جلال او را
 جمال بود و جمال او را جلال باشد. در استیلاء خوف رجا باشد و در
 غلبه رجا خوف باشد و در عین آن زمانی که منظر صفت جلال گردد، بصفته

۱- منطق الطیر از فریدالدین عطار. شعر ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۲۴. بر تفریق طیل.

چون تویی همسایه بی مایگان
 گر نگهداری حق همسایگان
 رهبرم شو زانکه گمراه آمدم
 دولتم ده که چه بیگانه آمدم
 هر که در کوی تو دولت یار شد
 در تو گم گشت و ز خود بیزار شد
 مبتلای خویش و حیران تو ام
 گر بدم گر نیک هم زان تو ام
 نیستم نوید و هستم بی قرار
 بوک در گیرد یکی از صد هزار

جمال تواند توجه نمود و آن نظر سلطان العارفين ابو یزید قدس الله روحه که بر مرید
 ابوتراب ^(۱۳) بخششی قدس الله روحه نظر جلال بود به نسبت تجلی ذات و آن مرید به صفت
 جمال پرورش یافته بود، و اگر بهر دو صفت پرورش یافته بودی او را قوت کشش آن
 نظر سلطان العارفين بودی و وجودی بشریت متلاشی نگشتی.

وقتی با محمد زاهد که درویش صادق بود، در صحرا بودیم. بکاری بیرون آمده و
 تیشها با ما بود. حالتی پدید آمد، تیشها را گذاشتیم و روی دران بیابان آوردیم
 و با هم دیگر از هر نوع سخن می گفتیم تا بدانجا رسید که سخن در عبودیت و فدائی رفت.
 او گفت: فلان چاه غایت باشد؟ گفتم: تا غایتی که اگر درویش را گویند تزامی باید
 مردن، فی الحال میرود. و درین زمان گفتن، صفت ۳ در من پدید آمد که روی به محمد
 زاهد کردم و گفتم: بمیر. در حال محمد زاهد بیفتاد و روح از بدن وی به کلی مفارقت
 کرد و مدتی بدین صفت بگذشت. تن او بعد از مفارقت روح بیفتاده بود، پشت
 بر زمین و روی در آسمان و پای سوی قبله، از چاشت تا نیمروز. و آن روز به غایت
 گرم بود و آفتاب در برج میزان بود. از آن صفت قوی مضطرب شدم و نیک
 متجسس گشتم و در نزدیک آنجا سایه بود. زمانی دران سایه دران حیرت نشستم و باز
 از آنجا بزودی آمدم و در روی وی نگاه کردم. رنگ روی او از تاثیر گرمی به سیاهی

۳- صفتی: مرغ ب.

۲- بمیرد: مرغ.

۱- کشیدن بار: مرغ.

۴- نزد وی: ب.

۵- نزدیکی: ب.

۴- هوا بغایت: ب.

میزد. حیرت من زیادت شد. تاگاه دران حیرت الهامی به دل من رسید که بگوی محمد زنده شو. سه بار این کلمه را گفتم. اثر حیوة در او ظاهر شدن گرفت و در اعضای وی حرکت پدید آمد و در همان ساعت زنده شد و بحال اصلی باز آمد و به خدمت سید امیر کلال رفتم و این قصه را به ایشان عرض می کردم. چون در أثناء قصه گفتم که روح از بدن او مفارقت کرد و من متحیر شدم. امیر فرمودند که ای فرزند! چرا دران حیرت نگفتی، زنده شو؟ گفتم: الهامی رسید تا چنین گفتم و او بحال خود آمد.

شرح

اهل تحقیق گفته اند که پرورش بهر دو صفت جلال و جمال سالک را وقتی بود که به حقیقت محبت ذاتی رسد و یکی از علامات رسیدن به حقیقت محبت ذاتی، سالک را آن بود که جرات صفات متقابله محبوب همچون اعزاز و اذلال و ضرر و نفع نزد سالک یکسان شود. و نیز اهل تحقیق گفته اند:

يُعْطَى الْحَقُّ سُبْحَانَهُ الْمَحْبُوبَ مِنْ أَوْلِيَائِهِ فِي الدُّنْيَا أَدْوَلُ مَا يُعْطَى أَهْلَ الْجَنَّةِ فِي الْأَجْرَةِ وَ هُوَ قَوْلُهُ كُنْ فَيَكُونُ وَ تِلْكَ الْكَلِمَةُ صُورَةُ الْإِرَادَةِ

الکلیتیه. در صفت این مقام است آنچه گفته اند: نظم:
 چون چنین خواهد، خدا خواهد چنین
 می دهد حق آرزوی متقین
 کان لله بوده در ما مضی
 تا که کان الله پیش آمد جزا

اما کمال معرفت و کمال ادب اقتضای آن کند که آن ولی محبوب، ارادت خود را تابع ارادت حق گرداند و ارادت حق را تابع ارادت خود نازد. بشناسد که آنحضرت تبعیت را نشاید^(۱۳) و اگر این صفت از او ظهور کند، بی اختیار روی باشد. نظم:

چون ولی راهست قدرت از اله
 تیر جسته باز گرداند ز راه

و نیز گفته اند: اولیاء الله در وقت ظهور مثل این صفت، عیسوی المشهد باشند یعنی آن مرتبه زنده گردانیدن ایشانرا بواسطه روحانیت عیسی باشد علیه السلام. سلطان العارفين ابو یزید قدس الله روحه، مورچه در زیر قدم مبارک او سترده شد. از کشته شدن آن مورچه متألم و متأثر شد. الهامی بدلی او رسید که در آن مورچه در دم. در دمید، مورچه زنده شد. شیخ ابو یزید در آن حالت عیسوی المشهد بود.

۱- خواهی: م غب. ۲- کان لله وادون آن چه است: تا که کان الله آید بدست
 ۳- از کشته شدن: ب. ۴- دم در دم: م غ. دشمنی و فرجام ص ۷۵۵ شعر ۲۴۱۳.

و نیز گفته اند: کاملان اولیاء را نصیبی تمام است از نور حیوة حقیقه که صفت ذاتیه فطرت سلیمه انسانیه است! ایشانند که بر طهارت فطرت اند و از ظلمات بشریت^۱ طبیعت و صفات بشریه که تغیر کننده آن فطرت است، خلاص یافته اند، و چون ایشان از نور حیوة حقیقه بهره تمام دارند به آن نور بر بواطن و استعدادات و خواطر و نیات و اعمال و احوال مخفیة خلق مطلع می شوند بر طریق فرست^(۱۵). و از مطالعه بیئات و اوضاع بدنیه آن معانی مخفیة را ادراک می کنند و دیگر هم به آن نور حیوة حقیقه که نور الهی است، دلهای طالبان مستعد را زنده می گردانند و آن زنده گردانیدن به حیوة حقیقه شریعت تر است از زنده گردانیدن به حیوة حسیه. اما زنده گردانیدن به حیوة حسیه و منظر احیاء حسی شدن کمتر است و قوی در میان اولیاء اللہ و عظیم تر است در میان نفوس خلق.

و منها

همه دور افتادگیهای خلق ازان است که خود را دور می دارند^۳ و به اختیار بار بر خود زیادت^۴ می کنند و اگر نه قصور در فیض الهی نیست. خدمت سید امیر کلال رحمة الله علیه تمثیل می نمودند و می فرمودند: تمام تعلقات دور نشود، کوزه وجود شالیسته آن نگردد که

۱- از نور حیوة حقیقه که صفت ذاتیه جناب احدیت است و عکس ازان بر فطرت سلیمه انسانیه

است: م غ. ۲- این: غ ۳- اندازند: م ب غ ۴- زیاده: م غ.

۵- وگرنه: غ.

اور درخندانِ تصرف در آزند و باز چون کوزها را در خندان در آورند، بعضی از خندان درست بیرون می آید و بعضی شکسته. و این به نسبت ظهور ارادت ازیلی است. و با این همه آزا که شکسته بیرون آمده است، فی الجمله همه امیدی هست که دیگر باره او را آرد سازند و باگلی دیگر یار کنند و بار دیگر به خندان برند تا باشد که این بار درست بیرون آید. و فرموده اند: امیر در آخر حیوة سه شبانه روز به قبله متوجه نشسته بودند و با کسی سخن نمی گفتند. بعد ازان به سخن آمدند و شکر گفتند و فرمودند: مقصود ازین توجه آن بود که شناخته بشود که این در را به قبول باز می کنند یا به رد.

شرح

اولیاء اللہ را به حکم آیت لَمَّمُ الْبَشَرِ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْاٰخِرَةِ هُمْ در دنیا در وقت رفتن، از حق سبحانه بشارت می بود به قبول و غفران و دیگر آنچه فرمودند همه دور افتادگیها الح^۳ بنا بر آنست که هر چند بنده را صفت اختیار و خواستهای طبیعی کمتری گردد، وجود بشریت او بیشتر نفی می شود و ازان نفی، قرب^(۱۶) بنده به حق سبحانه زیادت می گردد، زیرا که گفته اند. نظم:

قرب حق دوری تست از بود خویش

بی زیان خود، نیابی سود خویش

و به مقدار نفی اختیار، بنده را با حضرت الوهیت، موافقت در تدبیر و تقدیر او بیشتر می شود و به مقام رضا و سعادت رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ نزدیکتر می گردد و همواره بنده بواسطه ترک اختیارها و خواستهای گوناگون طبیعی، و محو کردن آن صفات و صفات بشریه از خود، در درجات قربت ترقی می نماید تا چون به درجه اعلا یعنی اختیاری^{۱۷} برسد که او را به حقیقت هیچ خواستی نماند، آن گاه از حقیقت بشریت بذروه عبودیت ترقی تواند نمود و شایسته آن تواند گشت که به تصرف جذبات الوهیت او را به مرتبه الفنا فی الله و البقاء^{۱۷} به بوساند که اول درجات ولایت خاصه است و منتهای سیر الی الله^{۱۸} است و مبدأ سیر فی الله است و عجایب این طور را نهایت نیست و سلوک که سیر الی الله است غالباً به حکم سنت الهی، شرط این، جذب است که در سیر فی الله است، نه آنکه علی القطع هر که طلب کند بیاید یا هر که سلوک کند به مقصود برسد. نظم:

نه هر صدف که فرد برد^{۱۹} قطره باران،

درون سینه او گشت جای دروان

صدف نباید و باران و بحر و چندین سال

هنوز نیست مقرر که می شود یا نه

جَلِيلِي قَطَّاعُ الْفَيَّاقِي إِلَى الْحَمِي

كَثِيرٍ وَ أَمَّا الْوَاصِلُونَ قَلِيلٌ

غواصان را اگر چه بی‌می نبود ،
 در هر صدی در یتیمی نبود
 در عمر به نادر آن چنانی افتد
 وین دولت هر سیه گلیبی نبود

و این سیر فی الله را مقام وصول خوانند. در سیر الی الله سیر عاشق است
 به معشوق و در سیر فی الله سیر معشوق است در عاشق و این سعادت بعد از فزای
 صفات بشریت و بی اختیاری حقیقی میسر گردد، چنانکه در هر دو عالم او را هیچ مرادی
 و خواستی جز او نباشد و این بی اختیار حقیقی به واسطه بی اختیاری در تسلیم ولایت شیخ
 بود. تسلیم ارادت شیخ، زودبان تسلیم احکام قضا و قدر است. چون اینجا از عمده
 تسلیم بیرون آید؛ آنجا تسلیم تواند بود، و چون از عمده تسلیم در تعترف ولایت بیرون آید
 تنق عزت از پیش جمال حقیقت بکشایند و قاصد به مقصود و مرید به مراد برسد.

وَمِنْهَا

اثر توجیه به روحانیت اویس قرنی رضی الله عنه انقطاع تام و تجرد کلی از علایق ظاهری
 و باطنی بود و هر گاه توجیه به روحانیت قدوة الاولیاء خواجه محمد بن علی حکیم ترمذی قدس الله روحه
 نموده شدی، اثر آن توجیه ظهور بی صفی محض بودی و هر چند در آن توجیه سیر افقادی،

پس اثری و گردی و صفتی مطالعه نمی افتاد. چون وجود روحانیت در الوار حقیقیه بی نهایت
مخوشود، هر چند آدمی از خود وجودی طلبد و آنچه سرمایه ادراک است از خویشتن جوید
جز بی صفتی و بی نهایتی چیزی دیگر نبیند.

شرح

این سخنان را وقتی فرمودند که از مبادی سلوک و احوال خود حکایت می کردند و
توجهات خود را با رواج طیبه مشایخ کبار رضی الله عنهم و ظهور اثری هر توحی را در بیان
می آوردند. ^(۱۹) گفته اند: اولیاء الله مختلف اند. بعضی بی صفت اند و بی نشان و بعضی
بصفت اند و بعضی از صفات نشان مند گشته اند. مثلاً گویند ایشان اهل معرفت اند یا اهل
معاملت اند یا اهل محبت اند یا اهل توحید ^(۲۰) اند. و کمال حال و نهایت درجات
اولیاء را در بی صفتی و بی نشانی گفته اند. بی صفتی اشارت به کشف ذاتی است که مقام
بس بلند است و درجه اعلی بس شریف است و عبارت و اشارت از کنه آن مرتبه
قاصر است. نظم:

برتر از علم است و بیرون از عیان
ذاتش اندر هستی خود بی کران

زو نشان جز بی نشانی کس نیافت
 چاره جز جان فشانی کس نیافت
 گر عیان جویی نهان آنکه^۱ بود
 و نهان جویی عیان آنکه^۲ بود
 و در بهم جویی چو بی چونست او
 آن زمان از هر دو بیرونست او
 صد هزاران طور از جان برتر است
 هر چه خواهم^۳ گفت او زان برتر است
 بجز ازان همراه شد با معرفت
 کونه در شرح آید و بی^۴ در صفت^۵

و کمال این مرتبه بی صفتی حضرت سید المرسلین راست صلی اللہ علیہ وسلم و همه انبیاء و اولیاء علی حسب مراتبم خوشه چینان خرمین سعادت اویند و باستمداد از باطن مقدس او در درجات این مرتبه ترقی می نمایند و مقام محمود که مخصوص به حضرت اوست، اشارت به کمال این مرتبه است و از خواص مرتبه بی صفتی آنست که صاحب این مرتبه از اهل تمکین بود و از صحبت قلب، به صحبت منقلب قلب

۱- آنکه: م. غ. ۲- آنکه: م. غ. ۳- خواهی: ب. ۴- بی: ب.
 ۵- منطق الطیر از فرید الدین عطار، شعر ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۶، ۷۷ به تصرف قبیل.

پیوسته باشد و به جمیع صفات و اخلاق الهی منتصف و متخلق باشد و متصرف بود بر احوال باطنی و
 بنا برین او را ابو الوقت گویند و از صفتی به صفتی به اختیار خود تواند انتقال نمودن، و از بقایای
 وجود بشریت بکلی صافی شده باشد و ازین معنی گفته اند. نظم:

صوفی ابن الوقت باشد در مثال
 بیک صافی فارغ است از امرو حال^۱
 حالها موقوف عزم و رای اوست
 بسته بر رای جهان آرای اوست^۲

و منها

حدیث أَجْبَعُوا وَصَوَّعَكُمْ بَجَعَ اللَّهُ سُبْحَانَ اللَّهِ شَمْلَكُمْ اشارت است
 بآنکه وضوء باطن را با وضوء ظاهر جمع کنید تا استقامت باطن به حاصل آید. و استقامت^{میت}
 باطن آنست که در جنب کلمه توحید همه تعلقات روحانی و جسمانی منفی گردد و نفی این
 همه تعلقات استقامت احوال است و دلیل بر استقامت احوال، استقامت افعال
 است که امثال امرو منی خداوندی است و تعظیم فرمانهای حضرت او جل ذکره و بجز

۱- صوفی ابن الوقت باشد در مثال: بیک صافی فارغست از وقت و حال. مشنوی دفتر سوم ص ۵۳، شعر ۱۴۶

۲- حالها موقوف عزم و رای او: زنده از نفع مسیح آسای او. مشنوی دفتر سوم ص ۵۳، شعر ۱۴۶

به استقامت افعال، استقامت احوال معلوم می گردد. روزه راه را هر آینه روش و کوشش می باید تا کار او بجای رسد. روش یعنی رعایت ادب با اهل الله و کوشش یعنی سعی نمودن در کارها حتی سبانه و عمل کردن به آنچه او را معلوم شده است. هر چه می گوئیم از لایزم است که بان عمل کنیم. لِه تَقْوُلُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ کار مشکل است.

فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ ذَكَرَ حَقِّ سَبَّانَه و تعالی توفیق یاد کردن است بر آن مراتب که مر ذکر راست. هر چه دیده شد و دانسته شد، همه غیر است و حجاب است بر حقیقت کلمه لا آنرا نفی باید کردن و نفی کردن^(۲۱) خاطر^۴ که شرط اعظم سلوک است، بی تقرب عدم در وجود سالک که آن تقرب عدم، اثر و نتیجه جذب الهی است، به کمال میسر نگردد.

و وقوف قلبی^(۲۲) برای آنست که تا اثر این جذب مطالعه کرده شود و آن اثر در دل قرار گیرد. و رعایت عدد در ذکر قلبی برای جمع خواطر متفرقه^۵ است. و در ذکر قلبی چون عدد از بیست و یک بگذرد و اثر ظاهر نشود، دلیل باشد بر بی حاصلی آن عمل، و اثر ذکر آن بود که در زمان نفی، وجود بشریت منفی شود و در زمان اثبات اثری از آثار تصرفات جذبات الوهیت مطالعه افتد.

آنکه فرموده است خداوند عز و جل در کلام مجید:

مَا عِنْدَكُمْ يَنْقَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٌ^۶ در معنی این آیت چنان باید

۱- سوره الصف آیت ۲. ۲- کاری: م غ. ۳- سوره بقره، آیت ۱۵۲. ۴- خواطر: ب. ۵- خاطر متفرقه معناه: ب. ۶- سوره النحل، آیت ۹۴.

دانستن که اعمال صالحه و افعال حسنه که از اهل ایمان در وجود می آید، وقتی عندالله می گردد که در محل قبول حضرت اوجل ذکره افتد.

و علامت قبول عمل نفی شدن وجود بشریت است دران عمل و ظاهر شدن اثر تصرف جذب الهی است.

شرح

بدان وفقک الله تعالی در تتمه بعضی ازین فوائد که اهل بصیرت روح الله تعالی ارواحهم گفته اند. مقصود و سرهم عبادات ذکر خداوند است عز و جل و به سعادت عظمی کسی رسد که ازین عالم برود و انس^(۲۳) و محبت حق تعالی بروی غالب بود. و غلبه انس و محبت^(۲۴) او جز به دوام ذکر اوجل ذکره نبود. و اصل مسلمانی کلمه لا اله الا الله است و وی عین ذکر است و هم عبادت دیگر تأکید این ذکر است. و روح نماز، تازه کردن ذکر حق سبحانه است بر دل بر سبیل هیبت و تعظیم و مقصود از روزه کسر شهوات است تا چون دل از مزاحمت شهوات خلاص یابد، صافی گردد و قرارگاه ذکر شود و مقصود از حج ذکر خداوند خانه است و هیچ شوق به تقای وی و ترک دنیا و ترک شهوات و ترک معاصی برای فراغت ذکر است. پس مقصود از امر و نهی ذکر است.

و حقیقت ذکر آن بود که از همه کس گسته شود و از محبت حضرت الوهیت به هیچ چیز انقضا نماید و او را هیچ معبود نماند که طاعت وی دارد جز حق تعالی،

و هوا معبود وی نبود. و علامت حقیقت ذکر آن بود که در وقت امر و نهی فرمان خداوند را سزا و جل فراموش نکند و امتثال فرمان بجای آرد، و اگر نه، نشان آن بود که ذکر او حدیث نفس بیش نبوده است. پس باید که اساس مواظبت بر ذکر بر توبهٔ نصوح باشد از جمله معاصی ظاهری و باطنی به نسبت خلق و به نسبت حق سبحانه که ذکر را با وجود مخالفت مذکور اثر حقیقی نبود.

و دیگر از شرایط ذکر آنست که در طلب صادق بود و درد طلب و داعیه سلوک راه، او را حاصل باشد تا از هر چه او را از سلوک^(۲۷) راه مانع آید و مشغول گرداند، ازان متوحش گردد و نفور شود و از وجود خود نیز گریزان باشد تا از همه تواند روی گردانید و مستغرق^(۲۷) ذکر حق سبحانه تواند گشت. نظم:

سیر آمده ز خویشتن می باید،

بر خاسته ز جان و تن می باید

در هر گامی هزار بند افزودنت

زین گرم روی بند شکن می باید

شیخ عطار قدس الله روحه فرماید:

یاد او مغز همه سرمایه هاست

ذکر او ارواح را پیرایه هاست

توزنگ خویش نندیشی دی

پر تهوَر نام او گویی همی

و فایده کلی از ذکر آنگاه حاصل شود که از شیخ کامل، صاحب تصرف^(۷۸)، تلقین گرفته باشد تا ازان تخم ذکر حقیقی که در زمین مستعد دل طالب به تلقین و تصرف صاحب ولایت افتاده باشد، طالب را ثمره ولایت به کمال حاصل آید. نورانیت کلمه به قدر نورانیت دل است و نورانیت دل به قدر زوال هواست، و شیخ کامل را هوای متبجح نیست او دل او را نورانیت تمام بود. و اول راه آن بود که صفات مذموم را از باطن خویش به قدر وسع دفع کند تا چون زمین دل از خار و خاشاک طبیعت خالی گردد، شایسته آن شود که تخم ذکر در او پاشیدن گیرد و اگر به یک صفتِ ذمیمه بیش مبتلا نبود، جهد دفع آن نیز کند؛ اگرچه اول در تصفیه دل باید کوشیدن و در مبدأ به کلی در تبدیلی اخلاق نباید مشغول شدن، زیرا که چون توجه به شرط حاصل آید و بر مراقبت مداومت شود و تصفیه دل دست دهد، به امداد فیض حق سبحانه و تعالی چندان تبدیلی اخلاق نفس و تحصیل صفات دل میسر گردد، که به عمرها به مجاهده^(۷۹) دست ندهد و چون این معنی به فیض فضل حق سبحانه و تعالی بحاصل آید به حد اعتدال و طریق ثواب باشد و هر چه او را از فتن راه مشغول دارد از پیش برگردد؛ زیرا راه نتوان رفت الا به دل فارغ و چون این همه کرد

مثل او چون کسی بود که طهارت کرد. اکنون او را به امام حاجت بود که به او اقتدا کند و آن پیر راه و کامل صاحب تصرف است، زیرا راه حق سبحانه و تعالی پوشیده است و راههای شیطان به راه حق غر و علا آمیخته است. راه حق یکی است و راه باطل هزار

وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَقَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِمْ نَظْم:

نیست ممکن در ره عشق ای پسر

راه بردن بی دلیل و راهبر،

رو بجو یار خدایی را تو زود

چون چنین کردی خدا یار تو بود ۱-۱

گرز تنهای چو^۲ ناهیدی شوی

زیر ظل یار خورشیدی شوی ۱-ب

و آنکه در خلوت نظر بر دوختست

آخر آنرا هم ز یار آموختست ۱-ت

۱- سورة انعام، آیت ۱۵۳. ۱- ۱: رو بجو یار خدایی را تو زود؛ چون چنان کردی خدایار تو بود

(مثنوی دفتر دوم، ص ۲۰۲، شعر ۲۳)

۲- تو: م غ. ۱-ب: چون ز تنهایی تو نیردی شوی؛ زیر سایه یار خورشیدی شوی

(مثنوی دفتر دوم، ص ۲۰۲، شعر ۲۲)

۱-ت: آنکه بر خلوت نظر بر دوختست؛ آخر آنرا هم ز یار آموختست

(مثنوی دفتر دوم، ص ۲۰۲، شعر ۲۴)

خلوت از اغیار باید نه^۱ از یار
 پوستین به روی آمد نه^۲ بهار^۱ است
 یار آئینه است چازا در حزن،
 در رخ آئینه ای جان دم مزن^۱ - ج
 تا نبوشد روی خود را از دمت
 دم فرو خوردن بیاید هر دمت

در کلام مجید فرموده است :

اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ^۳

گر نتوانی ز خود بریدن ،
 در پهلوی پهلوان ما باش

و هم درین معنی گفته اند : در پهلوی راستی نشین تا به دل رسی. در پهلوی
 چپش نیابی از هر که بر رسی^۴ و چون سعادت صحبت او دریافت، تقصرت خود را در باقی
 کند و در باطن او هیچ تقصرت نبود. کار خود جمله به او گذارد و بداند که منفعت او در

۱- نی: ب. ۲- نی: ب. ۳- سوره توبه آیت ۱۱۹. ۴- بری: ب.

۱-ث: خلوت از اغیار باید نی زیار: پوستین به روی آمد نی بهار

(مثنوی دفرودم، ص ۲۰۲، شعر ۲۵)

۱- ج: مثنوی دفرودم، ص ۲۰۲، شعر ۳۱. ۲- ح: مثنوی دفرودم، ص ۲۰۲، شعر ۳۲.

خطا مقتداً بیش از آنست که در صواب او، اگرچه وجه آن نداند. حضرت خواجہ ما
 قدس اللہ روحہ می فرمودند که یکی از فواید مشهورت به اہل اللہ و مردم عزیز آنست که اگر در آخر امر
 وجہ صواب در آن کار ظاهر شود، وجود تو در میان نیست و اگر خلاف صواب ظاهر شود، ہم وجود تو در میان نیست.
 و مشایخ طریقت قدس اللہ ارواحہم از جمله اذکار، ذکر لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ را اختیار
 کرده اند و حدیث نبوی چنین وارد است کہ أَفْضَلُ الذِّكْرِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و صورت
 این کلمہ مرکب است از نفی و اثبات و بہ حقیقت، راہ بہ حضرت حق سبحانہ، این کلمہ
 تواند بود.^۲ جب روزندگان نتیجہ نیاست و حقیقت حجاب انتقالش صور کونیہ است
 در دل، و در این انتقالش نفی حق و اثبات غیر است و بہ حکم الْمَعَالِجَتَا بِالْأَضْدَادِ
 در کلمہ توحید نفی ما سوای حق و اثبات حق سبحانہ، و تقالی است و خلاص از شرک
 خفی جز بہ مداومت و ملازمت بر معنی این کلمہ حاصل نیاید، پس ذکر باید کہ در طرف
 نفی، وجود جمیع محدثات را بہ نظر فنا و ناخواستن مطالعہ می کند و از معنی ذکر می اندیشد و
 نفی خواطر می کند.^۳ و در طرف اثبات، وجود قدیم حضرت عزت را جل ذکرہ بہ نظر بقا
 و مقصودی و مطلوبی و محبوبی مشاهده می نماید و در هر ذکر می بہ اول و آخر حاضر می باشد
 و هر چیزی کہ دل را بدو پیوندی می بیند، بہ نفی، آن پیوند را باطل می کند و بہ اثبات،
 محبت حق را قائم مقام آن محبت می گرداند، تا بہ تدریج دل از جمله محبوبات و مألوفات

۱- مشکوٰۃ بروایت ترمذی و ابن ماجہ . ۲- بہ حقیقت راہ بہ حضرت حق سبحانہ، بہ این کلمہ توان برآمد.

۳- خواطر دیگر، ہم ب غ.

فارغ شود و هستیِ ذاکر در نورِ ذکر مضمحل گردد و علایق و عوایق وجود بشریت از او برنیزد.

و گفته اند باز داشتنِ نفس در وقتِ ذکر سببِ ظهورِ آثارِ لطیفه است و مفید شرحِ صدر و اطمینانِ دل و یاری دهنده است در نفیِ خواطر. و عادت کردنِ بازداشتِ نفس سببِ وجدانِ حلاوتِ عظیمه است در ذکر و واسطهٔ بسیاری از نوایید دیگر. و حضرتِ خواجۂ ما قدس اللہ روحہ در ذکر باز داشتنِ نفس را لازم نمی شمرند؛ چنانکه عدد را لازم نمی شمرند، اما رعایتِ وقوفِ قلبی را مهم می داشتند و لازم می شمرند. خلاصه آنچه مقصود است از ذکر، در وقوفِ قلبی است و به واسطهٔ مطالعهٔ جمیع مکونات به نظر فنا و مشاهدهٔ وجودِ قدیمِ حق سبحان و تعالی به نظر بقا و به ملازمتِ بدین معنی، صورتِ حقیقتِ توحید در دلِ ذاکر قرار گیرد و چشمِ بصیرتِ وی گشاده گردد تا او را میانِ شرع و عقل و توحید هیچ تناقض ننماید و درین مقام، ذکرِ صفتِ لازمِ دل گردد و بعد از آن بجایی رسد که حقیقتِ ذکر با جوهرِ دل یکی شود و هیچ اندیشهٔ غیر حق سبحان، نماند، و ذاکر در ذکر و ذکر در مذکور فانی گردد. و چون بارگاهِ دل از زحمتِ انبار خالی گردد و به حکمِ لَا یَسْعَىٰ اَرْضَیْ وَ سَمَآئِیْ وَ یَسْعَىٰ قَلْبِی الْمُوْثِقِ مِنَ الْحَدِیثِ جَمَالَ سُلْطَانِ اِلَّا اللّٰهُ

۱- حقیقتِ ذکر: م. غ. ۲- این حدیث را امام محمد بن محمد الغزالی در ۵۰۵ ه. در احیاء علوم الدین در کتاب عجایب الطلب ذکر کرده است و طبرانی در حدیثِ ابی عبده الخولانی می آورد "قال ان الله ائینه من اهل الارض و ائینه یتکم قلوب عباده الصالحین".

تَجَلَّى نَمَیْدَ بِرَحْمِ دَعْوَةِ اذْكُرْكُمْ اِجْرَادِ اَنْبَسِ حَرْفِ وَصَوْتِ وَخَاصِيَّتِ كُلِّ شَيْءٍ هَالِكٌ
 اِلَّا وَجْهَهُ^۲ اَشْكَاراً كَرِدَ . ذِكْرِ رُوحِ بِاَذْكَارِ رُوحِ وَوَجُودِ اَوْ دَرْبِ حُرِّ نَامَتْنَاهِي اذْكُرْكُمْ
 مُسْتَعْرِقٌ وَمُسْتَمَكٌّ كَرِدَ . نَظْمٌ :

ذکر گو ذکر تا ترا جان است
 پائی دل ز ذکر یزدان است
 چون تو فانی شوی ز ذکر به ذکر
 ذکر خفیه که گفته اند آن است

یاد کرد و بازگشت و نگه داشت و یاد داشت^(۳۰)

مقصود از ذکر لسانی و قلبی و نگه داشت که مراقبهٔ خواطر است، یاد داشت است
 که مشاهده است و فانی شدن و ذکر خفیه آنست علی الحقیقه؛ و ذکر لسانی و ذکر قلبی^(۳۱)
 به منزلهٔ تعلم الف و باست تا ملکه خوانایی^۳ او را حاصل آید و اگر معلم حاذق بود و در طلب
 صادق، استعداد آن بیند شاید که در قدم اول او را خواننده گرداند و به مرتبهٔ یاد داشت
 رساند، بی زحمت تعلم الف و با. اما اغلب طالبان آنانند که ایشانرا بر یاد داشت
 دلالت کردن پیش از ذکر لسانی و ذکر قلبی به منزلهٔ آنست که یکی پروبال ندارد،

او را تکلیف کند و می گویند بر پر و بر بام بر آیی. نظم:
 ما به پرامی پریم سوی فلک
 زانکه عشیست اصل جوهر ما
 ساکنانِ فلک بخور کنند ،
 از صفاتِ خوش و معبر ما
 دلبر^۲ ما شد است دلبر ما
 گل ما بی حد^۳ است شکر ما
 ما همیشه میانِ گل شکریم
 زان دل ما قویست در بر ما
 زهره دارد حوادثِ طبعی ،
 که بگردد به گردِ شکر ما
 ذره های هوا پذیرد^۴ روح ،
 از دمِ عشقِ روح پرور ما

و گفته اند:

حَقِيقَةُ الذِّكْرِ عِبَادَةٌ عَنْ تَجَلِّيَاتِ صُبْحَانِهِ لِدَانِيَّتِهِ يَدَانِيَّتِهِ مِنْ

۱- سر: ح. ۲- دلبری: ر. غ. ۳- بدوست: ح. ۴- بیزود: غ. ح.

۵- تجلیت: غ، تجلیت: س، ص ۱۳۲ در تحفة السالکین بعض عبارات رساله قدسیه موجود است.

حَيْثُ الْأَسْمِ الْمُتَكَلِّمِ إِظْهَارَ الصِّفَاتِ الْكَمَالِيَّةِ وَ وَصْفًا بِالنُّعُوتِ الْجَمَالِيَّةِ
وَالْجَلَالِيَّةِ .

و ذکر بی شرک خفی اکنون دست دهد . مگر کلمہ شَهِدَ اللهُ أَنتَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ : اکنون آشکار گردد . نظم :

تا ز خود بشنود ز از من و تو
بَلِّغِ الْمَلِكِ دَاحِدٍ قَمَّارًا^۳

روح در ہدایتِ فطرتِ اگرچہ حق سبحانہ را بر بیگانگی دانست اما بر بیگانگی شناخت زیرا کہ شناختن از شہود خیزد و شہود از وجود درست نیاید^۴ زیرا کہ شہود ضد وجود است . چون وجود روح پدید آمد ، عین وجود او را دوگانگی ثابت کرد^۵ و شرح این اطناب^۶ دارد و مقصود آنست کہ اشارت شود بر چیزی از معنی آنچه حضرت خواجہ ما قدس اللہ تعالی روح فرمودہ اند در معنی اذکرکم^۷ .

ذکر حق سبحانہ بنده را توفیق " یاد کرد " است بر آن مراتب کہ مر ذکر راست یعنی ذکر زبان و ذکر دل و ذکر روح و ذکر برتر و ذکر خفی^(۳۶) . دل واسطہ دو عالم جہانی و روحانی است و روح واسطہ دو عالم دل و ستر است . و برتر نزد طایفہ اہل اللہ برتر

۱- بنعوت : م . ر . ۲- سورہ آل عمران آیت ۱۸ . ۳- بَلِّغِ الْمَلِكِ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ سورہ المؤمنین .
۴- نباشد : غ . ۵- اثبات گردد . غ . ۶- اطنابی : غ . خ . ۷- سورہ البقرہ ، آیت ۱۵۲ .
۸- یاد کردنت : ح .

از مرتبه روح و قلب است و نزد طایفه فی برتر از مرتبه قلب و فرو تر از مرتبه روح است؛
 و به حقیقت، سرین روح و دل است در نهایت مقام. و هر یک چون روح و دل
 در نهایت مقام خود متجلی گردند به وصف غیب و آن صفت غیب برتر باشد به نسبت
 کسی که به آن نهایت دل و روح که ذکر کرده شد نرسیده است. و خفی روحی است خاص
 حضرتی که خاصان حضرت را دهند که **وَ اَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِّنْهُ**^۲ تا واسطه گردد میان
 عالم صفات خداوندی و میان برتر تا به واسطه او راه یا بند به عالم صفات الوهیت که **ع**
رِثْمٌ لِّاِھِمَّ خَشٍ رِثْمٌ كَشِدٌ

لَا يَحْمِلُ عَطَايَا الْمَلِكِ إِلَّا مَطَايَا الْمَلِكِ

و ذکر در مرتبه خفی یا حقیقت ذکر خفیه و برتر، آن که خلفای خانواده حضرت
خواجگ بزرگ خواجگ عبدالخالق قدس اللہ تعالیٰ روح اشارت به آن فرموده اند، یکی است
 زیرا تا وجود روحانیت باقیست و به مرتبه فنا نرسیده است، آن ذکر به حقیقت خفیه
 نیست. سخن کبرا که **لَا يُطْلَعُ عَلَيْنَا مَلَكٌ فَيَكْتُمُهُ وَلَا نَفْسٌ فَتُجِبُّ بِهِ**
 اشارت به اینست و چون به حقیقت فنا برسد، آنجا بود که باطن او از لفظی بایستد و
 جز اثبات نتواند^۳ و ذکر او **اللَّهُ اللَّهُ** شود و آنجا به حقیقت کلمه و برتر او برسد.
 و حضرت خواجگ ما قدس اللہ روح در بیان این معنی بسیار فرمودندی :

۱- و به وصف غیرت متصف باشند و آن صفت غیرت سر باشد: م غ ر. ۲- سورة المجادلہ آیت ۲۲.

۳- که رستم را کشد هم خش رستم: غ. ۴- نتواند بود: م غ.

حَقِيقَةُ الذِّكْرِ الْخُرُوجُ عَنْ مَيْدَانِ الْغُفْلَةِ إِلَى فَضَاءِ الْمَشَاهِدَةِ
 و مشاهده در تجلی ذات بود، و مکاشفه در تجلی صفات و محاضره در تجلی افعال و مقصود^(۳۵)
 از ذکر لسانی، توجّه کلی است به جمیع قوای روحانی و جسمانی تا نفعی خاطر شود به این توجّه کلی. و
 از مداومت این، ذکر به دل برسد و از زبان به دل منتقل شود و در دوام ذکر قلبی، نوری
 از انوار الهی متجلی گردد و باطن بنده را مستعد تجلیات صفاتی و اسمایی^(۳۶) و باز تجلیات ذاتی
 گرداند وَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْمَوْفِقُ.

و کمال درجات و مراتب ذکر آست که مذکور بر دل مستولی شود، مذکور ماند و
 بس، و همگی دل دوست گیرد^۲ و میان^۳ آنکه همگی دل، ذکر دوست گیرد و آنکه همگی دل،
 دوست گیرد، نتیجه محبت مفرط^۴ بود که آنرا عشق خوانند. عاشق گرم رو همگی او را معشوق
 دارد و باشد که از غایت مشغولی به معشوق نام معشوق نیز فراموش کند و چون چنین
 مستغرق گردد، وجود خود را و هر چه هست جز حق تعالی، همه را فراموش کند. به حقیقت این
 معنی برسد که وَ اذْكَرُ رَبِّكَ اِذَا نَسِيتَ ۵ یعنی اِذَا نَسِيتَ غَيْرَهُ وَ نَسِيتَ نَفْسَكَ
 لِانَّ تَحَقُّقَ الْمَذْكُورِ وَ شُهُودَهُ يُوْجِبُ نَفْيَ الْغَيْرِيَّةِ فَاثْبَاتِكَ تُثْبِتُ الْغَيْرِيَّةَ.
 و چون به حقیقت این معنی برسد که خود را و هر چه هست جز حق تعالی فراموش
 کند، این حالت را فنا و نیستی گویند و نهایت سیر الی الله بود و اکنون به اول راه

۱- قابل تجلیات: م غ ح. ۲- دل او دوست گردد: غ. ۳- و فرقت میان: م غ.
 ۴- مفرط: ب. ۵- سورة الکف آیت ۲۴.

تصوف و اول عالم توحید و وحدانیت و مبدأ^۱ درجات^۲ خاصه رسیده باشد و از اینجا گفته اند:

چیسست معراج فلک؟ این نیستی

عاشقان را مذهب و دین، "نستی"

پیکس را تا نگرود او فنا

نیست ره در بارگاه کبریا

و اینجا بود که صورت ملکوت بروی روشن گردد و ارواح انبیاء^۳ و جواهر

ملایکه علیهم الصلوٰة و السلام به صورتهای نیکو نمودن گیرند و آنچه خواص حضرت اکسیت^۴ است

پیدا آمدن گیرد. و احوال عظیمه پدید آید و از مشاهده صور به درجات ترقی کند که عبارت

از آن نتوان کرد و هر کس را چیزی دیگر پیش آید و درین گفتن فایده نیست که آن راه رفتن

است نه راه گفتن.

اما مقصود اهل الله از شرح این نوع سخنان تمثیلی و تشویقی بوده است.

اگر کسی در ذکر بدین درجه نرسد، احوال و مکاشفات ویرا پیدا نیاید و لکن ذکر بروی

مستولی گردد و در دل وی متمکن شود و معنی کلمه توحید^۵ آن معنی که در و حرف نبود و عربی

و فارسی نبود، بر دل غالب آید و دل به ذکر و معنی او قرار گیرد، چنانکه دل را به تکلف

بکاری دیگر باید برد و این نیز ۵ عظیم بود که چون دل به نور ذکر آراسته گشت، کمال سعادت

۱- مبدأ: م. ع. ۲- درجات و ولایت خاصه: ب. ح. ۳- انبیاء و اولیاء: م. غ.

۴- اکسیت: غ. ۵- سرعظیم: ح.

میباشد. هر چه درین جهان پیدا نیاید، دران جهان پیدا آید. چون دل از خار و مواسر دنیا خالی کرد، تخم ذکر در و ودیعت نهاد، اکنون پشم مانند که به اختیار تعلق دارد. اختیار تا اینجا بود. پس ازان منتظر می باشد تا چه پیدا آید و غالب آن بود که این تخم ضایع مانند که
 مَنْ كَانَ يُؤَيِّدُ حَزَنَ الْآخِرَةِ نَزَدَكَ فِي حَزَنِهِ

و ذکر بر دوام کلید غنایب ملکوت و قرب حضرت الهیت است و ذکر بر دوام همه ز آنست که بر زبان یا به دل بود بلکه آنست که همیشه ملازم و مراقب دل باشد. و دل را بعد از آنکه صافی گردانیده باشد از عداوت خلق و ذکر ایشان و ذکر ماضی^۲ و مستقبل و از مشغله محسوسات و از غضب و اخلاق بد و شهوات دنیا و طلب آن، باسحق تعالی دارد و پشم غافل نباشد که حقیقت ذکر، طرد غفلت است که آن گفتن دل همه حدیث نفس است و غلاف و پوست حقیقت ذکر باشد.

و دوام مراقبه دولت بزرگ است و علامت صحت مراقبه موافقت احکام الهیت است؛ و نیک دشوار بود همیشه دل خود به یک صفت و بر یک حالت داشتن. و مداومت بر مراقبه طریقی است موصل به حقایق. و دوام دولت مراقبه بی مقدمه قطع علایق و عوایق و صبر بر مخالفت نفس و احتراز از صحبت اغیار میسر نگردد.

و شیخ بزرگوار شیخ شهاب الحق و الّیین سروروی قدس اللّٰه تعالی سرّه فرموده اند:

بندی بر ذرایض و سنن اختصار نماید و اوقات دیگر به ذکر بسر برود و متوسط را مداومت

بر تلاوت قرآن بعد از اداء فرایض و سنن اولی است و همان خاصیت که اهل بدایت را از ملازمت ذکر روی نماید، او را از تلاوت حاصل آید و باز نماید دیگر، چون تجلیات صفات مختلفه به واسطه تلاوت آیات مختلفه المعانی و دقایق فہوم و حقایق علوم. و مقنی را که نور ذکر صرفت ذاتی او گشته است فاضلتر و دردی و کاملتر علی نماز است که عبادت تامه جامعہ است.

و حضرت خواجہ امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس اللہ روحہ از سفیان ثوری رضی اللہ عنہ

نقل کرده اند به اسناد خود کہ فرموده:

سَمِعْنَا أَنَّ قِرَاءَةَ الْقُرْآنِ أَفْضَلُ مِنَ الذِّكْرِ وَأَنَّكَ إِذَا تَقَوَّيْتَ فِي سَمْعِكَ قِرَاءَةَ الْقُرْآنِ لَمْ يَخْلُقْ مُنْذُ نَزَلَ إِلَى الْعِبَادِ وَلَا يَخْلُقُ وَلَا يَتَدَنَّسُ فَهُوَ عَلَى طَرَاةَيْهَا وَطَهَارَتَيْهَا وَلَمْ يَكْسُوهَا مِنْ عِلْمِهِ بِرَبِّهِ وَالذِّكْرُ الَّذِي يَذْكُرُ الْعَبْدُ مُبْتَدِعًا مِنْ تَلْقَاءِ قَلْبِهِ بِرَأْيِهِ لَا كَسُوءَةَ لَمْ إِلَى نُورٍ عَظِيمٍ لَا يُرَى بِجَنَابِ الْمَلَكِ وَهُوَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.

و اگر کسی معنی قرآن نداند، باید که دل حاضر دارد در خواندن و نگذارد که حدیث النفس او را بهر جایی آورد و دل به نور تعظیم و توقیر آراسته دارد، و در دل وی حاضر بود عظمت قرآن که سخن خداست عز و جل و صفت وی است و

۱- چنین غواصی کرده است گوینده این سخن: ج. ۲- ای نورعظیم: ج.

۳- پندگروه: ج، س. ص ۱۳۵. ۴- جانبی: ب رک ج.

قیم است. اگر حقیقت معانی این حروف آشکارا شود، هفت آسمان و هفت زمین طاقت تجلی آن ندارد.

امام احمد بن حنبل رحمه الله علیه می گوید: خدای را عز و جل به خواب دیدم.

گفتم : یا رب تقرب بتو بچه چیز فاضلتر ؟

گفت : به کلام من قرآن .

گفتم : اگر معنی فهم کند و اگر نه ؟

گفت : اگر فهم کند و اگر نه .

و یکی از کبریا می گوید : کسی که دار و خورد و نداند که چه می خورد، اثر کند .

قرآن نیز اثر کند . هر حرفی از قرآن به منزله کوهی است که بر وجود بشریت واقع می شود . او را فنامی کند و آثار او را دفع می کند و نور قرآن به نور دل مؤمن جمع شود و نورانیت زیادت شود و وجود بشریت بیشتر متلاشی گردد .

و خواجه امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس الله تعالی روح فرموده اند : جمله

و ظیفه تلاوت قرآن در شب فاتحه و قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ و خاتمه سوره حشر و خاتمه بقره است

و جمله و ظیفه تلاوت در روز سوره یسین است و حضرت عزیزان خواجه علی رامیتینی

قدس الله روح فرموده اند : هر گاه که سه دل جمع آید، کارهای بنده مؤمن بگردد.

دل قرآن و دل بنده مؤمن و دل شب .

و حضرت امام ربانی خواجه یوسف همدانی قدس الله تعالی روحه که سلسله مشایخ
خواجه ما قدس الله ارواحهم به ایشان می پیوندد، چنین فرموده اند که طالب باید که
شب و روز را مستغرق لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گزاند و خواب و بیداری برگفت وی
نفقه کند، دست از نوافل نمازها و ذکرها و تسبیحها بدارد و اقتصار برین کلمه کند.
جایی که علم لدنی بود و حکمت الهی، خدمت به نفل زحمت بود. هر روزی و شبی بلکه
هر ساعتی و لمحتی چنان بپردازد که در لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نومسلانست. از هر چه جز
لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است الا نماز فرض و سنت تیرا کند، و به کلی از جان لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
را لابد و ناچار داند و مابقی بلا و محنت شناسد. تنی گردد از اندیشه کل کاینات و تعلق گیرد
به ذکر لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ در همه حالات و سامات. در قطع غلابی مخلوقات هیچ آلتی از افعال و
اذکار ظاهری و باطنی کاملتر و ثناتی تر از قول لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نیست.

و شیخ شهید شیخ محمد الدین بنودی قدس الله تعالی روحه گفته اند: اِتَّفَقَ الْمَشَائِخُ
قَدَسَ اللَّهُ أَرْوَاحَهُمْ عَلَى أَنَّ الْمُرِيدَ مَا لَمْ يَسْلُكْ طَرِيقَ لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُدَّةَ قَرِيبَةٍ
بِأَرْبَعِينَ سَنَةً لَا يَصِلُ إِلَى حَقِيقَةِ لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

و حضرت خواجه امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس الله روحه فرموده اند: کسی که دوام
دولت ایمان طلبد، باید که در حالی و هر کاری، عادت وی گفتن لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بود

و ظلمتِ شرکِ خفی را به این کلمه همواره دور توان کرد از خود، و ظهورِ نورِ ایمان را بر دلِ خود تازه می دارد، چنانکه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است :

جَدِّ دُوا اِيْمَانَكُمْ! الحديث.

وَمِنْهَا

اهل تلویح را مرتبه ندماست. تا ایشان را بی اختیار ایشان به حضرت سلطنت زود آزند، بار نیابند. و اهل تکلیف را مرتبه وزارت که حضرت سلطنت ایشان را نائب مناب خویشتن ساخته است و در تصرف ملک، صاحب اختیار و مطلق البغان گردانیده. پس اهل تکلیف را حال ایشان از زوال امین بود و هرگاه که خواهند به اختیار از صفتی به صفتی و از حالتی به حالتی منتقل گردند و اهل تکلیف را نیز تلویحات احوال هست اما فرق آنست که ایشان بر احوال باطنی خویش غالب اند و متصرف و می توانند پوشید.^۱

آنکه طایفه از اهل الله گفته اند که مقصود از وعید تحویف است، این سخن از ایشان در وقت مطالعه الطاف ربوبیت بوده باشد و در زمان غلبه و تصرف آن حال بر ایشان. اما طایفینی از اهل الله که بر احوال باطنی خویش متصرف باشند، آن احوال

۱- جددوا ایمانکم بِلَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ : م غ ک . قال رسول الله صلی الله علیه و سلم جددوا ایمانکم قیل : یا رسول الله و کیف نجدد ایماننا قال : احثدوا من قول لا اِلَهَ اِلَّا اللهُ : احمد ، طبرانی .
۲- شد : م غ .

را به میزان شرع بسنجند. اگر موافق قواعد شریعت بود، بران اعتماد نمایند و به ظهور آزند و اگر نه بران اعتماد نکنند.

یکی از کبرا قدس الله ارواحهم می گوید:

لَا أَقِيلُ مِنْ قَلْبِي إِلَّا بِشَاهِدَيْنِ عَدْلَيْنِ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ.

آن شام که عبداللّه نجندی بمایهوست در آخر دوازده سال بعد از واقعه که خواجّه محمد بن علی حکیم ترمذی قدس اللّه روحه در ترمیزا باد نموده بودند و او را دران واقعه فرموده که خود را تشویق مده این زمان وقت آنچه تومی طلبی نیست. این معنی در بخارا بعد از دوازده سال ترا خواهد به ظهور آمدن و به هجرت آن کس خواهی رسیدن. و قصه واقعه خود را تمام بگذارد^۲ و اظهار طلب کرد^۳.

هم دران شب در واقعه دیده شد که مرا بردند و به گنج خانه رسانیدند. بچه پی بران گنج خانه پدید آمد و بر آن در بچه زنجیر و قفلی، و کلید آن قفل را بیاوردند و بمن تسلیم کردند. مرا میل آن شد که آن قفل را بگشایم. اندکی بگشادم. شعله بزرگ بیرون آمد. با نوشتن گفتم: اگر این در را حالیا تمام بگشایم، کسی را قوت این شعلها نتواند بود. کلید با من است. هر وقت که اختیار باشد، به مقدار مصلحت می توان گشود.

۱- ترمذ: م غ. ۲- گذاردند: م غ.

۳- کردند: م غ.

شرح

در صفت اهل تمکین گفته اند: از رُقّ تصرف احوال آزاد شده اند، حجاب از پیش بصیرت ایشان بر کُلی برخاسته است. به هیچ سببی از اسباب تغیری وضعی به حال ایشان راه نیابد و هیچ چیز از ممکنات بر ایشان را از مشاهده مجبوب و اشتغال باو مشغول نتواند کرد. اختلاط با نخلق و مشاهده احوال ایشان در ایشان اثر نکند و صفت ایشان را تغیر نتواند کرد.

و چنانکه اهل تلویح و اهل تمکین را بُند ما و وُزرا تشبیه کرده اند، ولی عِزّت و ولی عِشرت را هم بندهم و وزیر تشبیه کرده اند. ولی عِزّت اشرف است به نسبت حال و ولی عِشرت افضل است به حسب کمال.

و همچنین مُلکِ مقرب، اشرف از انسانِ کامل و انسانِ کامل، افضل و اکمل است از وی. و آنکه در صحیح وارد است در حدیث قدسی که:

دَانٌ ذَكَرْتَنِي فِي مَلَأٍ ذَكَرْتَهُ فِي مَلَأٍ خَيْرٌ مِنْهُمْ!

و همچنین آنچه وارد است دان حدیث قدسی دیگر در وصف ولی عِزّت که:

إِنَّ مِنْ أَعْبَطِ أَوْلِيَائِي عِنْدِي مُؤْمِنٌ خَفِيفُ الْحَاذِرِ.

۱- احمد، بخاری، مسلم، ترمذی، نسائی، ابن ماجه.

۲- مشکوٰۃ بر روایت احمد، ترمذی و ابن ماجه عن ابوامامه، والمراد بخفيف الحاذر هو قليل المؤنث.

و آنچه در آن حدیث دیگر وارد است که رسول الله فرمود صلى الله عليه وسلم :
 إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى عِبَادًا لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ وَلكِنْ يَغِيبُهُمُ النَّيِّبُونَ وَالشَّهَدَاءُ
 لَقُرْبِهِمْ وَمَكَانَتِهِمْ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَلَقَدْ تَمَّتْ إِثْنَا عَشَرَ نَبِيًّا إِنَّهُمْ كَانُوا
 مِنْ أُمَّتِي!

و آنچه وارد است در احادیث دیگر مثل این احادیث و موهم تفضیل نوحی تک
 بر نوحی بشر و موهم تفضیل ولی بر نبی است، دفع آن وهم و تحقیق جواب ازان شبهه
 بنا بر همین معنی است که فرق است میان شرف حال و میان فضیلت و کمال.

و منها

طریق اهل الله بر انواع است. بعضی به رخصت عمل کرده اند و ایشان را
 مقصود از رخصت، نفع خلق بوده نه وجود خود و بعضی به عزیمت عمل کرده اند و هم
 مقصود ایشان نفع خلق بوده نه وجود خود. اما نفع خلق در عمل به عزیمت بیشتر است
 و ظهور در آن تامتر و از خطر دور تر. همه در کارند. مراد من^۲ به مثال درختی است. درخت
 بی نتیجه نبود. یا میوه دهد اگرچه میوهها مختلف طعم باشد یا در سایه او بیاسیند یا از حسن و طراوت
 او به نظر اعتبار بهره بگیرند.

۱- ابوداؤد. و فی الترمذی باین الفاظ قال الله عز وجل المتحابون فی جلالی لهم منابر من نور یغیبطهم النبیون
 والشهداء. ۲- هر آدی: ع.ج.

هر کس بدرت در آرزوی دیگراند
 اندر تنک و پوی و جست و جوی دیگراند
 گرچه کس را هیچ کار و بار نیست
 جمله در کارند و کس بی کار نیست



کمال وجود اهل الله و رای عقیده اخلق است و زیادت ازانست از عقیدت
 خلق جز بار خاطر چیزی دیگر نیست مقصود ازان عقیده^۲ و اظهار کمال اهل الله تربیت وجود
 خلق است. بار هستی را از برای منفعت دیگران می باید کشید و در باطن آن هستی را از
 خود نفی می باید کرد. بر سبب تربیت و منفعت وجود ایشان، در اظهار قصور و نقصان است،
 در نظر باطن ایشان. و ازین معنی در دعا آمده است:

اللَّهُمَّ لَا تَخْذُلْنِي فِي عِرِّي ظَاهِرًا إِلَّا أَحَدْتُنِي فِي ذِلَّةٍ بَاطِنَةً بِقُدْرَةِ وَلَا تُفْعِلْنِي
 عِنْدَ النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا خَطْبُنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا.^۳

وَمِنْهَا

داعیه طلب که در یکی پدید می آید و صحبت اهل الله را طالب می شود، محض فضل الهی

است در حق آن کس زیرا که :

ملک طلبش بهر سلیمان ندهند
منشور غمش بهر دل و جان ندهند

باید که قدر آن نعمت بزرگ را شناسد و اگر همه آن بود که زمانی گوش دل را به سخن
أهل الله دارد و توفیق این یابد و آن داعیه را تقویت و تربیت کند.
نظر اهل الله بر آن داعیه طلب که بی اختیار ایشان درمی پدید آید بیشتر است؛
چه اگر با اختیار ایشان در یکی آن داعیه طلب ظهور کند، آن اختیار از ایشان محل خطر
بود و نفعی آن اختیار در باطن بر ایشان لازم گردد تا بی اختیار ایشان از غیب چه پدید آید.
و مبتدیان و اهل طلب را به نزدیک حق سبحانه و تعالی و به نزد اهل الله تعظیم و نفاذ
قول است. يَا دَاوُدُ إِذَا رَأَيْتَ نِي طَالِبًا فَكُنْ لَهُ خَادِمًا.

شرح

ظهور داعیه طلب، دولت بزرگ است زیرا تا حق سبحانه به صفت ارادت، به روح
بنده تجلی نکند، عکس از محبت الهی در دل بنده پدید نیاید و طالب حق سبحانه و تعالی و
طالب صحبت دوستان حق سبحانه، ننگرود.

جوینده ازان زای که جویان تو نیست
 و جویانی دان که ترا جویانست
 و تربیت و تقویت آن صفت به حقیقت دران بود که تسلیم تصرفات ولایت
 کامل امکمل گردد، تا به عنایت خداوند عز و جل، مقصود زود به حصول پیوندد و اگر نه، خطر
 آن بود که آن صفت طلب درو بقا نیابد.

وَمِنْهَا

طریقۀ اهل باطن، کم دیدن و کم زدن و نیستی و افتقار است و دیدن قصور
 اعمال و مشاهده نقصان احوال.

شرح

وجود بشریت به هیچ چیز چنان منفی نگردد که به دیدن قصور. یکی از حکمتها که بنا بران
 ذلت بر انبیا علیهم الصلوٰة و السلام گذرانند، این بود.
 و حقیقت استغفار آنست که استغفار از وجود بشریت بود که اصل گناهان
 است. بعد از آنکه وجود بشریت را بشناسد و بقاء آنرا در خود دریابد و دران الم
 و درماندگی از بر تضرع در حضرت صمدیت جل ذکره بنالد تا حقیقت استغفار بود.

۱- شیخ کامل: م غ. ۲- الم بقاء آنرا: ب غ، ح و الم بقاء آنرا: ب ک.

خلق ترسد از تو ، من ترسم ز خود
 کز تو نیکی دیده ام و ز خویش بد^۱
 دولت درو مسلمانیم ده
 نیستی نفسی ظلمانیم ده^۲
 در گذراندن قصور بر اهل الله هم حکمت نفی وجود بشریت ایشانست
 و اعتراض موسی بر خضر علیهما الصلوة والسلام که به جهت غیرت شریعت بود ،
 یکی از حکمتها دران نفی وجود موسوی بود .

[و منها]

مرشد علی الحقیقه جل ذکره هر یک از دوستان خود را به نسبت حال او
 تربیت می فرماید و چون اولیای امت را از نسبت ولایت سید المرسلین صلی الله علیه
 وسلم بهره هست ، هرآینه از نسبت ولایت پیغمبران دیگر علیهم الصلوة والسلام
 نیز بهره بود و اولیای امت را بهره از علم کذنی به نسبت مشرب خضر است علیه
 الصلوة والسلام و نسبت استمداد از روحانیت او ، اگرچه اولیا به واسطه صورت
 جهانیت وقت باشد که غافل باشند از ان استمداد .

۱- منطق الطیر شیخ فریدالدین عطار قدس سره ، شعر ۲۱۰ .

۲- منطق الطیر شیخ فریدالدین عطار قدس سره ، شعر ۲۹۳ ، لذت نور مسلمانیم ده .

شرح

اولیای امت را اقتباس انوار از مشکوة روحانیت بعضی از انبیاء و استمداد باطنی از روح آن نبی، منافی تبعیت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نیست، زیرا همه انبیای گذشته مقتسبان انوار حقیقت از مشکوة نبوت حضرت رسالت اند صلی الله علیه وسلم و مستمدانند از باطن مقدس او صلی الله علیه وسلم و ارواح همه در تحت احاطت روحانیت او داخل است. [صلی الله علیه وسلم]

و علم کدنی علمی بود که اهل قرب را به تعلیم الهی و تفهیم ربانی بی واسطه معلوم و مفهوم گردد و آن علم را به معرفت ذات و صفات حضرت عزت جل ذکره تعلق باشد آن علم را حق سبحانه از عالم غیب در دل ایشان در اندازد.

قُلْ إِنَّ رَبِّيَ يَقْدِرُ بِالْحَقِّ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ۲

و این علم به شهادت وجد و ذوق بودن به دلالت عقل و نقل، و در وقتی بود که نور حقیقت ظهور کند و مباشرت دل گردد، بی حجاب صفات بشریت، و لوح دل از نقوش علوم روحانی و عقلی و سمعی و حسی به کلی صافی شده باشد و بنده از وجود بشریت به در آمده و از کدنی خویش به کدنی حضرت حق سبحانه رسیده و ازان حضرت

در معرفت ذات و صفات او جل ذکره ادراک معانی و فهم کلمات توانسته.

چون ملائک گوی لا علم لنا ،
 تا بگیرد دست تو عَلَّمْتَنَا^۱
 گر درین مکتب ندانی تو هجا
 همچو احمد پری از نور هجا^۲
 دانشی باید که اصلش زان سراسر است
 زانکه هر فرعی به اصلش رهبر است^۳
 هر پری بر عرض دریا کی پرد
 تا لَدُنَّ عَلِمَ لَدُنِّي می برد^۴

وَمِنْهَا

نسبت باطنی درین طریقه چنان افتاده است که جمعیت دل در ملا و صورت
 تفرقه، بیشتر ازان بود که در خلوت، و صورت جمعیت بر مثال جوهر لیست^۵ که هر چند

۱- چون ملائک گوی لا علم لنا ؛ تا بگیرد دست تو عَلَّمْتَنَا ، مثنوی رومی
 دفتر سوم ، ص ۴۳۸ ، شعر ۱۱۳۰ . اشاره به آیت ۳۲ ، سوره البقره .

۲- نوید رحیمی (به معنی عقل) ، مثنوی رومی ، دفتر سوم ، ص ۴۳۸ ، شعر ۱۱۳۱ .

۳- مثنوی رومی ، دفتر سوم ، ص ۴۳۸ ، شعر ۱۱۲۴ . ۴- پی برد . مثنوی رومی ، دفتر سوم ، ص ۴۳۸ ، شعر ۱۱۲۵ .

۵- جوهرست : ب .

پوشیده تر بود، جوهریت وی صافی تر گردد. درین معنی گفته اند:

از درون شو آشنا و از برون بیگانه و دش

این چنین زیبا روش کم می فتد! اندر جهان

حقیقت نیت که به حقیقت در تحت اختیار نیست، درین طریقه درین صورت افتاده است. روح صورت هر عملی نیت است. اگر نیت نبود و چشم داشت نتیجه نباشد، هیچ عملی نتیجه ندهد؛ اگر چه در کسب اخلاص خود را از نظر نتیجه، برکاری باید داشت.



این که فرموده اند:

عمل بی چشم داشت نتیجه، نتیجه ندهد معنی آن حدیث است که وارد شده است
عَنْ بَعْضِ الصَّحَابَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَوَى أَيْضًا مَرْفُوعًا لَا أَجْرَ لِمَنْ لَا حِسَبَةَ لَهُ.
حسب و احتساب چشم داشت ثواب و نتیجه باشد و اجر و نتیجه عمل صالح هم در دنیا
بود و هم در عقبی و ازین جا فرموده است ابو سلیمان دارانی قدس الله روحه:
كُلُّ عَمَلٍ كَيْسَ لَهُ ثَوَابٌ فِي الدُّنْيَا كَيْسَ لَهُ جَزَاءٌ فِي الْآخِرَةِ.

۱- بود: ب

۲- بخاری، ایمان ۱۴ "ان الاعمال بالنية والحسبة."

وَمِنْهَا

معلوم نیست که در چه صفت می دارند و ختم بر کدام صفت خواهد بود. گاهی ایمنی و گاهی اضطراب، کاری است بی تدبیر و بی‌حیرتی است ضروری. هر کسی از کسب صفتی، به کمال رسیدند اما عاقبت کار به تحیّر بود. تن در می باید دادن و تسلیم تصرفات غیب بودن و وجود خود را به کلی به حضرت واجب الوجود جلّ ذکره تفویض نمودن. ابتدا و وسط معلوم است اما انتها معلوم نیست که ختم بر چه صفت است و بر چه حال است. همه برین بوده اند. شیخ عطار فرماید: قدس اللّٰه سرّه :

نظم:

پیشوایانی که ره بین آمدند
 گاه و بیگاه از پی این آمدند
 جان خود را عین حسرت ساختند
 همه جان بجز و حیرت ساختند
 در تنگ این بحر بی پایان بسی
 غرق گشتند و خبرتی از کسی

- ۱- منطق الطیر از خواجہ فریدالدین عطار قدس سرّه، شعر ۳۷. گاه بی‌گاه از پی این آمدند
 ۲- منطق الطیر از خواجہ فریدالدین عطار قدس سرّه، شعر ۳۸. همه جان بجز حسرت ساختند

تو چنان دانی که این آسان بود
 بلکه کمتر چیز ترک جان بود^۱
 واله و حیران شدم یکبارگی،
 می ندانم چاره جز بی چارگی^۲
 چند گویم جز خموشی راه نیست
 زانکه کس را زهره یک آه نیست^۳

شرح

اولیای خداوند عز و جل وجود خود را به کلی تسلیم تصرفات الهی گردانیده اند و دامن
 همت را از اتفات به وجودی که طالب حظ روحانی یا جسمانی بود، پاک افشانیده اند و
 بنا برین حزن و خوف را، که سبب ظهور این دو صفت، طلب حظ روحانی یا جسمانیست
 زیر احزن به جهت فواتِ حظوظ بود در ماضی یا در حال و خوف به جهت فواتِ آن در
 استقبال، ازیشان برداشته اند و این تشریف مرایشان را ارزانی داشته:
 اَلَا اِنَّ اَوْلِيَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۴ الاية

۱- منطق الطیر، شعر ۱۹۲. ۲- منطق الطیر، شعر ۱۹۴ (کشته حیرت شده یک بارگی).

۳- منطق الطیر از خواجہ فرید الدین عطار قدس سره، شعر ۱۷۵. چند گونی جز خموشی راه نیست

زانکه هرگز زهره یک آه نیست ۴- سوره بقره، آیت ۶۲.

و به حقیقت درین زمان اسم ولایت بر ایشان منطبق شده است زیرا که درجه ولایت که الفناء فی اللہ عزّ و جَلّ و البقاء به است، بعد از فای مطلق بود از همه حظوظ و تعلقات جسمانی و روحانی. و با این همه در مقام ولایت، اولیای خداوند را عزّ و جَلّ، خشیت و خوف، هیبت عظمت و جلال الوهیت، بجای خوف و عزّز نشسته است و به حسب ترقی درجات ولایت، ادای حق عظمت الهی لازم ذات شده و ازین معنی سید انبیاء و سند اولیاء صلی اللہ علیہ وسلم فرموده:

أَنَا أَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ وَ أَخَشِيكُمْ لِلَّهِ.

و نواجه امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس اللہ سره فرموده اند:

أَلَا نَبِيَّاءُ وَالرُّسُلُ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ لَمْ يَأْمَنُوا الْمَكْرَ بَعْدَ الْبَشَرِيَّ وَ لَيْسَ الْمَكْرُ عِنْدَنَا الَّذِي يَعْقِلُهُ الْعَامَّةُ فَالَّذِي يَعْقِلُهُ الْعَامَّةُ خَوْفَ التَّحْوِيلِ فَذَلِكَ غَيْرُ مَأْمُونٍ فَإِذَا أُوْمِنَ وَ بُشِّرَ أَمِنَ فَأَمَّا الْمَكْرُ الَّذِي لَا يُجُوزُ أَمْنُهُ فَأَعْظَمُ شَأْنًا.

وَمِنْهَا

چون سالک را بعد از بلوغ، تفرقه میان دل و زبان شود، اشغال

۱- اخشاکم: بک: حدیث انا اخوفکم البغاری من حدیث انسؓ واللہ انی لأخشاکم و اتقاکم له و للشیخین من حدیث عائشة رضی اللہ عنہا واللہ انی لأعلمهم باللہ وأشدّهم له خشية.

ظاهره از اعمال باطنه مانع نیاید و عمل باطن از شغل ظاهر حجاب نگردد، اجازت دعوت خلق بود به حق سبحانه.

و بلوغ سالک عبارت است از تصرفات وجود فنا در وی و رسیدن بسیر فی الله که مقام جذبه است؛ و چون سالک، تصرفات جذبات الوهیت را در خود مشاهده کرده بود و کیفیت آثار جذبات را در خود دیده و منظر صفت جذبه الهی شده، لاجرم به صفت جذبه در باطن دیگران تصرف توان کرد و آن تصرف وی، تصرف حق سبحانه باشد.

شرح

گفته اند که حقیقت ولایت که باطن نبوتست تصرف است در خلق به حق، و ولی به حقیقت منظر تصرف نبی است. و علامت صحت ولایت ولی، متابعت اوست مرتب خود را، و متصرف به حقیقت جز یکی نیست. و گفته اند: و اصلا و کمالان دو قسم اند:

جماعتی از مقربان حضرت جلال اند که بعد از وصول به درجه کمال، حواله تکمیل دیگران به ایشان زلفت. غرقه بحر جمع گشته اند و در شکر ماهی فنا مستملک شدند. سکان قباب غیرت و قطان دیار حیرت اند. ایشان را از وجود خود آگاهی نبود،

به دیگری کجا پردازند، و در ایشان گنجائی آن کی بود که دیگران بدان جناب آشنا
توانند کرد و این طایفه را از اذواقِ طوره نبوت بهره نمود.

و قسم دویم از واصلان و کاملان آند که چون ایشان از ایشان برابند،
باز تصرف بحال ازل، ایشان را بایشان دهد و خلعت نیابت پوشاند و حکم ایشان را در
مملکت نافذ گرداند، و فضل عنایت ازل ایشان را بعد از استغراق در عین جمع و کجرتوجه
از شک ماهی فنا، به ساحل تفرقه و میدان بقا خلاصی و مناصی ارزانی دارد، تا خلق را در جفا
و به نجات دعوت کند. و این طایفه اند کاملان مکمل به واسطه کمال متابعت
رسول صلی الله علیه و سلم مرتبه وصول یافته اند و بعد از آن در رجوع بر اثر دعوت خلق
به طریق متابعت مأذون و مأمور شده.

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي ۗ
هر کجا فروماندنی در ظلمت بیابان تجیر به طلب نور یقین برخاست، حواله
او در اقتباس جزوات مواجید، به انفاس طیبه ایشان فرمودند. مقام ایشان
آن بود که گویند. نظم:

عیسی منم و معجز من این نفس است
هر دل که شنید این نفسم زنده شود

وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ

المُسْلِمِينَ!

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ.^۲

در صفت این طایفه گفته اند. نظم:

ای بسا کوه أُحُد کز راه دل بر کند ای

ای بسا وصف أُحُد اندر^۳ نظر بنموده ای^۴

ای همه دعوت^۵ معنی، وی زدعوی بیشتر

وی دو صد چندان که دعوی کرده ای بنموده ای

ایشانند اولیای عشرت و ایشانرا از اذواق طوره نبوت نصیب هست بر حسب

مراتب و درجات ایشان.

وَمِنْهَا

وجود عدم شاید که عود کند به وجود بشریت، اما وجود فنا هرگز به وجود عدم و وجود بشریت

عود نکند. هیچ چیز^۶ از ممکنات، وجود فنا را تغییر نتواند کرد و مراد از وجود بشریت، وجود طبیعی

اصلی است نه وجود طبیعی عارضی. عود وجود طبیعی عارضی، حقیقت فنا را زیان ندارد. آن صورت

۱- سوره فم السجده، آیت ۳۳. ۲- سوره الم السجده، آیت ۲۴. ۳- کاندز: م غ

۴- پیوده ای: م غ. ۵- دعوت: ح. ۶- جز: م غ.

طبیعت بود نه حقیقتِ طبیعت . نظم :

موسى اندر درخت آتش دید
سبزتر می شد آن درخت از نار
شہوت و حرص مرد صاحب دل
این چنین دان و این چنین انکار

حدیث صحیح که وارد شده است :

إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ أَعْزَبٌ كَمَا يَعْزَبُ الْبَشَرُ وَ أَرْضِي كَمَا يَرْضَى الْبَشَرُ
ناطق است به صحت این معنی .

و اهل معرفت چون بعد از فناء فی اللہ به مرتبہ بقا باللہ برسند، آنچه می بینند، در خود می بینند و آنچه می شناسند در خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است .

وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ۲ (الآیة)
مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ ۳ (الحديث)

۱- مسلم عن انس رض . ۲- سورة القصص، آیت ۷۲ .

۳- علامه نورمحمد در حاشیة مکتوب ۳۰۰ دفتر دوم مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سره می گوید :

قیل انه من كلام يحيى بن معاذ رازي وقيل من كلام حضرت علي رضي الله عنه وقال الشيخ ابن عربي وهذا حديث ثابت وفي كتاب ادب الدنيا قد روى عن عائشة رضي الله عنها قالت يا رسول الله متى يعرف الانسان ربه قال اذا عرف نفسه .

شرح

مراد از وجود عدم، دوام این صفت است و مراد از عدم آن صفت است که گفته اند:

ز ذوق این عدم آمد جهان و جان به وجود
 ز بهی عدم که چو آمد، وجود از او افزود

و نیز گفته اند که این نه آن نیستی است که او را محرومی نام است بلکه آن نیستی است که همه هستیها او را غلام است.

اول کسی که عبارت از حال فنا و بقا، بدین دو لفظ کرد و طریق خود را درین دو عبارت مندرج گردانید، لسان التصوف شیخ ابوسعید احمد بن عیسی الخراز بؤ قدس الله تعالی روحه که اُمّه و اجله مشایخ اهل تصوف، از مشایخ مصر بود. و در کتاب طبقات مذکور است: صحبت او با ذوالنون مصری و سرتی سقطی و بشیرحانی و غیر ایشان از مشایخ قدس الله ارواحهم بود و وفات او در سنه سبع و سبعین و مائتین (۵۷۷هـ) است، پیش از وفات سید الطایفه جنید قدس الله تعالی روحه عزیز به بیست و دو سال. در تجرید و انقطاع شانی عظیم داشت و در علم باطن تصانیف بزرگ و کلام و رموز عالی. گفته اند: فنا عبارت است از نهایت سیر الی الله و بقا عبارت است از بدایت سیر فی الله. سیر الی الله وقتی منتهی شود که سالک از وطن مألوفات و

حفظ بشریت برکلی بیرون آید و در راه طلب، توجه راست بحق بیارد و با دیر هستی
به قدم صدق یکبارگی قطع کند تا به کعبه وصال رسد. نظم:

اَیْکَ یَا مُنْتَبِئِی رَیْحِی وَ مُعْتَمِرِی
وَ اِنْ حَاجَّ قَوْمٌ اِلَی تَرْبِی وَ اَعْجَابِ

و سیر فی اللہ آنگاه تحقق شود که بنده را بعد فناء مطلق که فناء صفات و
فناء ذات است، وجود حقانی ارزانی دارند تا بدان وجود حقانی به عالم اتصاف باوصاف
الهی و تخلق به اخلاق ربانی ترقی تواند نمود. و این مرتبه رنی یَسْمَعُ رَبِّی یُبْصِرُ رَبِّی
یَنْطِقُ رَبِّی یَبْطِشُ رَبِّی یَمْتَنِّی رَبِّی یَعْقِلُ است که ذات و صفات فانیه دین
مقام در کسوت وجود باقی از قبر خفا در مختصر ظهور انگیخته شده باشد و تصرفات
جذبات حق سبحانه و تعالی بر باطن بنده مستولی شده، و باطن او را از جمیع وساوس و
هواجس فانی گردانیده و به صفات ذاتی خود در باطن بنده متصرف گشته و او را از آنکه
به خودی خود تصرفی کند برکلی عدل کرد. و دین مقام هرآینه بنده محفوظ بود، در رعایت
و ظالیف شریعت و اقامت امر و نهی؛ و دلیل بر صحت حال فنا این بود. و اگر محفوظ نبود
در رعایت آنچه مرتق را عجز و جل بروی است، دلیل عدم صحت حال فنا بود.

۱- مایزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته فلکنت سعه الذی یبصر به و یده
التي یبطش و در جمله التي یمشی بها :
مشکوٰة باب ذکر اللہ.

و ابو سعید خدری از قدس الله سره درین معنی فرموده است: کُلُّ بَاطِنٍ يُمَخَّلِفُهُ

النَّظَاهِرُ فَهُوَ بَاطِلٌ.

و بقای وساوس و هواجس به نسبت با کسی که هنوز از مقام فنا نگزشته باشد، شرکِ خفی بود؛ و به نسبت با کسی که به بقا بعد الفناء رسیده باشد، شرک نبود. و آنکه هنوز در بدایت حال فنا بود، سکرش از احساس غایب گرداند؛ و چون در مقام شاهده ذات و صفات تمکین یافته بود، و از سکر حال فنا به صحو آمده، غیبت از احساس، درین مقام تمکین لازم نبود؛ و شاید بعضی را اتفاق افتد و بعضی را نه، بلکه باطن وی مخرق بجز فنا بود و ظاهر وی حاضر بود، آنچه می‌رود از احوال و افعال باشد.

اهل فنا و بقا، بعد از طلب و مجاهدت، به طأینت و وجدان و سرور مشاهدت رسیده باشد؛ و در عین مراد، از مراد بی مراد گشته؛ مقامات و کرامات را حجاب دانسته و مشرب دل از کُلِّ حظوظِ جسمانی و روحانی ساقط کرده.

و رسیدن به مرتبه فنا، نشان رسیدن به حقیقتِ محبتِ ذاتی بود و مقام فناء موهبت محض است و اخصاص الی است و سنت الی برین رفته است که آن عطای محض که به حقیقت موهبت باشد و صورت عطا و عاریت نبود، هر آینه رجوع نفرماید و ازینجا گفته اند: الْقَائِي لَا يُودُّ اِلَى اَوْصَافِهِ.

و ذو التَّوَنِ مَصْرِي قَدَسِ اللّٰهِ رُوحًا فرموده است:

مَا رَجَعَ مَنْ رَجَعَ اِلَّا مِنَ الطَّرِيقِ وَ مَا وَصَلَ اِلَيْهِ اَحَدٌ

و ابو سعید خدری از قدس الله سره درین معنی فرموده است: كُلُّ بَاطِنٍ يُخَالِفُهُ الظَّاهِرُ فَهُوَ بَاطِلٌ.

و بقای وساوس و هواجس به نسبت با کسی که هنوز از مقام فنا نگزشته باشد، شرک خفی بود؛ و به نسبت با کسی که به بقا بعد الفناء رسیده باشد، شرک نبود. و آنکه هنوز در بدایت حال فنا بود، سکرش از احساس غایب گرداند؛ و چون در مقام مشاهده ذات و صفات تمکین یافته بود، و از سکر حال فنا به صحو آمده، غیبت از احساس درین مقام تمکین لازم نبود؛ و شاید بعضی را اتفاق افتد و بعضی را نه، بلکه باطن وی خرق کبیره فنا بود و ظاهر وی حاضر بود، آنچه می‌رود از احوال و افعال باشد.

اهل فنا و بقا، بعد از طلب و مجاهدت، به طأینت و وجدان و سرور مشاهدت رسیده باشد؛ و در عین مراد، از مراد بی مراد گشته؛ مقامات و کرامات را حجاب دانسته و مشرب دل از کتل حظوظ جسمانی و روحانی ساقط کرده.

و رسیدن به مرتبه فنا، نشان رسیدن به حقیقت محبت ذاتی بود و مقام فناء موهبت محض است و اختصاص الی است و سنت الی برین رفته است که آن عطای محض که به حقیقت موهبت باشد و صورت عطا و عاریت نبود، هرآینه رجوع نفرماید و ازینجا گفته اند: اَلْفَائِي لَا يُودُّ اِلَى اَوْصَافِهِ.

و ذوالنون مصری قدس الله روحه فرموده است:

مَا رَجَعَ مَنْ رَجَعَ اِلَّا مِنَ الطَّرِيقِ وَ مَا وَصَلَ اِلَيْهِ اَحَدٌ

حفظ بشريت به گلی بیرون آید و در راه طلب، توجه راست بحق بیارد و بادی هستی
به قدم صدق یکبارگی قطع کند تا به کعبه وصال رسد. نظم:

اَیْکَ یَا مُنْتَبِئِی حَیِّ وَ مُعْتَمِرِی
وَ اِنْ حَجَّ قَوْمٌ اِلَی تَرْبٍ وَ اَعْجَابِ

و سیر فی اللہ آنگاه تحقق شود که بنده را بعد فناء مطلق که فناء صفات و
فناء ذات است، وجود حقانی ارزانی دارند تا بدان وجود حقانی بر عالم انصاف باوصاف
الهی و تخلق به اخلاق ربانی ترقی تواند نمود. و این مرتبه ربی یَسْمَعُ وَ رَبِّی یُبْصِرُ وَ رَبِّی
یَنْطِقُ وَ رَبِّی یَبْیِطُشُ وَ رَبِّی یَمْتَلِئُ وَ رَبِّی یَعْقِلُ است که ذات و صفات فانیه درین
مقام در کسوت وجود باقی از قبر خفا در مختصر ظهور انبخته شده باشد و تصرفات
جذبات حق سبحانه و تعالی بر باطن بنده مستولی شده، و باطن او را از جمیع وساوس و
هواوس فانی گردانیده و به صفات ذاتی خود در باطن بنده متصرف گشته و او را از آنکه
به خودی خود تصرفی کند به گلی عزل کرد. و درین مقام هرآینه بنده محفوظ بود، در رعایت
و ظالیف شریعت و اقامت امر و نهی؛ و دلیل بر صحت حال فنا این بود. و اگر محفوظ نبود
در رعایت آنچه مرتق را عزة و جل بروی است، دلیل عدم صحت حال فنا بود.

۱- مایزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته فلکنت سعه الذی یبصر به و یدیه
التي یبیطش و ر جلمها التي یمشی بها :
مشکوٰة باب ذکر اللہ.

فَرَجَّ عَنْهُ!

اینست معنی آن سخن حضرت خواجہ ما قدس اللہ روحہ که فرموده اند: وجود فنا هرگز به وجود بشریت عود نکند الی آخره

و مقام فنای مطلق اگرچه موهبت محض است اما ظهور این مقام به تدریج، به حصول شرایط است؛ و شرط رسیدن به فنای مطلق، توجه تام به جناب حق سبحانه، به واسطه محبت ذاتی و اجتناب از آنچه مقتضای محبت ذاتی نبود.

و مراد از فنا، فنای جهت بشریت و خلقت و انقهار این جهت است در ظهور سلطان جهت ربوبیت و حقیقت این معنی را تمثیل کرده اند که هرچه اندر سلطان آتش افتد، به قهر وی به صفت وی گردد؛ و اما این تصرف آتش مثلاً اندر صفت آهنگست، عین آن آهن همانست، آهن هرگز آتش نگردد. نظم:

چندان برو این ره که دوتی برنیزد

ور مست دویی، بره روی برنیزد

تو او نشنوی ولیکن ارجد کنی

جایی برسی کز تو، تویی برنیزد

راه علم و عقل تا به ساحل دریای فنا بیش نیست. بعد ازان حیرت و

بی نشان نیست و عجایب این ظهور را نهایت نیست و احوال او جز به سلوک و رسیدن معلوم نگردد. مصراع:

ماشقی جز رسیده را نبود

و اینجا مبدأ شروع عالم وحدت و وحدانیت بود. فَالْحَقُّ سُبْحَانَهُ يَتَّخِذُ بِهِ الْكَلِمَ مِنْ حَيْثُ كَوَّنَ كُلِّ شَيْءٍ مَوْجُوداً بِهِ، مَعْدُوماً بِنَفْسِهِ لَا مِنْ حَيْثُ أَنْ لَمْ وُجُوداً خَاصّاً اِتَّخِذَ بِهِ، فَإِذَا تَمَّحَالَ و بعد از رسیدن به درجه فنا فی اللہ و بقا باللہ، حکم تعیین و تقیید، مطلقاً از بنده مرتفع نشود و در مرتبه بقا باللہ، در اتصاف به صفات ربانی او را تعیینات حقانی باشد.

ابراهیم بن شیبانی که از مشایخ طبقاتست قدس الله روحه می گوید:

عَلَّمَ الْفَنَاءَ وَالْبَقَاءَ يَدُودٌ عَلَى إِخْلَاصِ الْوَحْدَانِيَّةِ وَصَحَّةِ الْعُبُودِيَّةِ وَمَا سِوَى ذَلِكَ فَمَعَالِيطٌ وَزَنْدَقَةٌ.

و فنا که در میان اهل الله متعارف است، آن بود که چنانکه از وجود جهانیت فانی گشت، از وجود روحانیت نیز فانی گردد تا در رؤیت جلال و کشف عظمت الهیت بر دل، و غلبت آن حال، دنیا و عقبی فراموش گردد؛ و احوال و مقامات در نظر همست او حقیر نماید. از عقل و نفس فانی گردد و از فنا نیز فانی گردد. اندر عین فنا زبانش بحق ناطن شود و تن خاشع و خاضع گردد و در عین این فنا همه حیرت و بی نشانانی بود.

نظم:

کس می ندهد ز تو نشانی

اینست نشان بی نشانی

يُخْفِيهِ فِي كُنْهِ الْأَيْمَاءِ.

حضرت خواجہ ما را قدس اللہ روحہ سوال کردند کہ فنا بر چند وجه است. جواب فرمودند: اگرچہ زیادت گفته باشند اما باز گشت آن ہمہ باین دو وجه است. یکی فنا از وجود ظلمانی طبیعی و دیگری فنا از وجود نورانی روحانی است و حدیث نبوی علیہ الصلوٰۃ والسلام باین دو وجه ناطق است کہ.

إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِّنْ نُورٍ وَ ظُلْمَةٍ.

و بعضی از کبرا قدس اللہ ارواحهم در بیان این دو وجه فنا چنین فرمودند کہ:

خُطُوتَانِ وَ تَقَدُّ وَ صَلَّتْ.

۱- حضرت مجدد الف ثانی این حدیث را ذکر کرده است در مکتوب ۵۸ و علامہ نور محمد امرتسری زیر حاشیہ

مکتوب ۵۸ دفتر اول، مکتوبات امام ربانی قدس سرہ می گوید:

علامہ محمد مراد مکی گفته مروی است در مشکوٰۃ از قول جبرائیل علیہ السلام و ابن جریر گفته کہ صحیح است

و آورده ابن را سیوطی در حدیث طویل و نسبت نمود بر طرف ابن زنجویہ بر لفظ یا محمد نقد دلت من اللہ دنوا ما دلت مثلًا فقط فکان بینی و بینہا سبعون الف حجاب من نور الخ. اقول قال فی المشکوٰۃ یا محمد ان بینی و بینہا سبعین حجابا من نور لودلت من بعضها لا احتوت.

۲- الفتح الربانی (المجلس الرابع والخمسون) از حضرت محبوب سبحانی قطب صمدانی حضرت شیخ عبدالقادر

جیلانی قدس اللہ سرہ العزیز.

و گاه گاه حضرت خواجہ ما قدس اللہ تعالیٰ روحہ در بیان این طریق و سیر الی اللہ ہمہ
حجب را بیکی باز می آوردند و می فرمودند: حجاب تو وجود تو، بیش نیست.
ذَعُ نَفْسُكَ وَ تَعَالَ.

خود را بر در بمان و آنکه در رو. نظم:

از تو تا دوست، ره بسی نیست، تویی

در راه تو، خاشاک و خسی نیست، تویی

ازینجا است که بعضی از کبرا قدس اللہ ارواحهم فرمودند:
لَا حِجَابَ إِلَّا وَجُودُكَ.

و می فرمودند: در حدیث نبوی علیه الصلوٰۃ و السلام که در صحیح وارد است:
أَمِطِ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ.

اماطت اذی اشارت بر نفعی وجود است؛ و وصول^۲ محبت به محبوب که نهایت جمیع احوال شریفه
است، بعد از فنا و بقای مذکور، صورت بندد. قبل الفنا امکان وصول نیست. آنجا که سطوت
انوار قدم تا سخن آرد، ظلمات حدثانرا چرچر مجال ماند؛ و همچنین در حال فنا وصول متصور نشود
اما بعد از بقای وجود محبت به محبوب وصول تواند بود: و

۱- اماط: ر م غ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَرَفْتُ عَلَى أَعْمَالِ أُقْتَبِي حَسَنَةً
سَيِّئَةً فَأَجِدْتُ فِي تَحَاسِنِ أَعْمَالِهَا الْأَذَى يُمَاطُ عَنِ الطَّرِيقِ. رَوَاهُ مُسْلِكٌ.

۲- وصول محبت محبوب: ب غ. ۳- حدثات ۱: م غ.

وجود محب که بقا یافته است بر محبوب، از سطوات نور تجلی، مضمحل و ناچیز نگردد بلکه قوت گیرد. نظم:

در تو کجا رسد کسی تا نرود بی پای تو
مرغ تو چون شود دلی تا نپرد به بال تو

بنا برین، اصل وصول را در مشاهدات، قوای ایشان از تلاشی محفوظ بود.
نظم:

يُحْرِقُ بِالنَّارِ مَنْ يَحْسُبُ بِهِ ،
وَمَنْ هُوَ النَّارُ كَيْفَ يُحْتَرَقُ

و همچنین ایشان از تغیر، بر سبب مخالفت با خلق، محفوظ باشند. هیچ چیز از ممکنات، ستر و اصل را از مشاهده محبوب و اشتغال با او، مشغول نتواند کرد چه رجوع واصل، در همه احوال، به محبوب خود بود. نه شهود حق سبحانه، او را حجاب خلق گردد چنانکه صاحب فنا را؛ و نه مخالفت خلق، او را حجاب حق سبحانه گردد چنانکه نارسیدگان به منزل فنا را، بلکه هر یک را در مقام خود، بی آنکه حجاب دیگری گردد، مشاهده کند؛ و فنا و بقا در وی با هم مجموع بود. در فنا باقی بود و در بقا فانی، آلا آنکه در حال ظهور بقا،

فنا در وی به طریق علم مندرج بود.

و مراتب وصول را که مراتب سیر فی الله است، نهایت نیست، زیرا کمال اوصاف محبوب را غایت نیست و هر چه در دنیا بدان برسند از مراتب وصول هنوز آدل مرتبه باشد ازان مراتب به نسبت آنچه مانده است و به عمر ابدی در آخرت، به نهایت آن مراتب نتوان رسید. از اینجا شیخ طریقت شیخ عطار قدس الله تعالی روح می فرماید:

نظم:

اندر ره حقی، جمله ادب باید بود

تا جان باقیست، در طلب باید بود

در یکدم اگر هزار دریا بکشی

گم باید کرد و خشک لب باید بود

و سیر بالله^۱، مقام بقا بعد از فنا است و سیر عن الله و بالله^۲ مقام تنزل

است، به مبالغ عقول خلق برای دعوت ایشان بحقی و این مقام خاص پیغمبران مرسل

است صلوات الله علیهم اجمعین.

وَمَا كُفِّرَتْ إِذْ دُمِيتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَحِيمٌ^۳

و درین مقام تنزل، در هر امری ایشانرا رجوع بحقی و دوام استغفار لازم بود.

۱- سیر فی الله: م ر غ ح. ۲- سیر عن الله بالله: م ک ر غ ح. ۳- سوره انفال ۱۷.

و اولیا را ازین مقام، برتبعیت انبیا علیهم الصلوٰه و السلام بهره بود چنانکه فرمود:
 قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِيْ اَدْعُوْا اِلَى اللّٰهِ قَدْ عَلِيَ بَصِيْرَةٌ اَنَا وَ مَنِ اتَّبَعْنِيْ
 وَ سُبْحٰنَ اللّٰهِ وَ مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ .

وَاللّٰهُ الْهَادِيْ

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِهِ وَّ اَصْحَابِيْهِ وَّ اَزْوَاجِهِ اَجْمَعِيْنَ
 وَ سَلَّمَ تَسْلِيْمًا كَثِيْرًا كَثِيْرًا بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ .

تمه هذه النسخة الشريفة الموسومة بالقدسية في ربيع الاول سنة تسعماية
 بخط العبد احمد بن محمد الجويني .

اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِكَاثِبِيْهَا وَاَقَارِبِيْهَا وَاَسَامِعِيْهَا وَاَمِنْ نَظْرِيْهَا بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ
 الرَّاحِمِيْنَ .

حر که خواند، دعا طبع دارم	زانکه من بنده گنه کارم
یارب همه را به برکت بسم الله	داری ز بلاهای شب و روز نگاه
یارب همه را دران دم بارسی	توفیق دهی کلمه اللهم
ای دل تو به داده خدا راضی باش	نی در پی مستقبل و نی ماضی باش

آنکس که ترا بداد ار هیچ نداد

با او چه توان کرد تو خود قاضی باش (اضافه از کاتب نسخه اول)



تعلیقات

① فواید ملفوظات

برهان المحققین شیخ ابو علی الحسن بن محمد دقاق را قدس اللہ تعالیٰ روحاً پر رسیدند در سخن مردان شنیدن، هیچ فایده هست، چون بدان کار نمی توانیم کرد؟ گفت بلی دو فایده است، یکی آنکه اگر مرد طالب بود، قوی همتش گردد و طلبش زیادت شود و دیگر آنکه اگر کسی در خود پنداری دارد، آن فرو نشکند و دروغی از سیر او بدون رود و نیک او بد نماید!

② سه مزارات

حضرت خواجہ فرمودند :

شبِی به سه مزار از مزارات متبرککه رسیدم، در اول شب به مزار متبرک خواجہ محمد واسع رحمہ اللہ و رضی اللہ عنہ رسیدم که از کیار تابعین اند. از خواجہ محمد واسع اشاعت شد که به مزار خواجہ احمد آجفر نوری می باید رفت. چون به آن مزار رسیدم دو کس آمدند

و دو شمشیر بر میان من بستند و مرا بر مکی نشانند و عنانِ مرکب مرا به طرف مزار
مزداحن گردانیدند. چون به مزار مزداحن رسیدم، چراغان و قتیله به صمان کیفیت بود.
متوجه قبله نشستم و در آن توجه غیبتی افتاد!

③ متابعت سنت

متابعت سعادت و رجت تمام، در کار او وقتی خواهد شد که متابعتِ صوری و
معنوی قولاً و فعلاً و خلقاً و حالاً و عقیده و طویته صورت بندد و درین هنگام رتبهٔ محبوب
است که آیهٔ کریمه و **يُحِبُّكُمْ اللَّهُ** مصرح آن منزلتست که منوط و مربوط به متابعت
کامله بود، صورت می گیرد.^۲

مراتب متابعت سنت

درجهٔ اولی مرعوم اهل اسلام راست از اتیان احکام شرعیه و متابعت سنت
سینیه بعد از تصدیق قلب و پیش از اطمینان نفس که به درجهٔ ولایت مربوط است
درجهٔ دوم از متابعت اتباع اقوال و اعمال اوست علیه و علی آله الصلوة و
اسلام که به باطن تعلق دارد از تهذیب اخلاق و دفع رذایل صفات و ازاله امراض

۱- رسالهٔ البهائیه خطی، دانشگاه پنجاب، لاهور. ۲- طریق الارشاد تشکیل المؤمنین و الاولاد للشیخ
فقیر الله العاشی، ص ۱۵. مخطوط در کتابخانه گنج بخش شماره ۲۹۰/۳۳۶

باطنیه در علل معنویّه که به مقام طریقت متعلق اند

درجه سوم از متابعت اتباع احوال و اذواق و مواجید آن سرور است علیه و علی
آله الصلوٰة والسلام.

درجه چهارم مخصوص به علمای راسخین است به واسطه کمال اطمینان نفس به حقیقت
شرعیّت که حقیقت اتباع است

درجه پنجم از متابعت، در اتباع کمالات آن سرور است علیه و علی آله الصلوٰة و
السلام که علم و عمل را در حصول آنها مدخل نیست بلکه حصول آنها مربوط به محض
فضل و احسان خداوندیست جل سلطانہ

درجه ششم از متابعت در افاضه کمالات به مجرد محبت است که فوق تفضل و
احسان است

درجه هفتم از متابعت تعلق به نزول و صبوط دارد و این درجه سابع از متابعت
جامع جمیع درجات سابق است زیرا که درین موطن نزول هم تصدیق قلب است و هم
تکیین قلب، هم اطمینان نفس و هم اعتدال اجزای قالب که از طغیان و سرکشی باز
مانده اند

④ خواجہ محمود ابو الخیر فغنوی قدس سرہ

در بسیاری از کتب انجیر فغنی نوشته و در بعضها الخیر فغنی نوشته اند. چنانچه دارالکتاب در سفیئۃ الاولیاء می نویسد که خواجہ از الخیر فغن بود که دہی است نزد بخارا. ولیکن در بعض کتب خواجہ محمود ابو الخیر فغنوی نوشته اند. و در نظر راقم السطور درست ہمین است.

⑤ استعداد و خواجہ

استعداد شریف حضرت خواجہ بہاء الدین نقشبند قدس سرہ به غایت قوی بوده به آن مقدار که از حضرت سید رسیده قناعت نکرده اند و از روحانیت حضرت خواجہ جہان خواجہ عبدالخالق نجدوانی قدس سرہ تربیت یافته اند و فواید بسیار گرفته اند.

۱- خواجہ محمود ابی الخیر فغنوی : سلاسل طیبہ ۱۳۷۶ هـ، از مولانا حسین احمد مدنی، کتب خانہ امدادیہ، یوپی، ص ۲۱
خواجہ محمود ابو الخیر فغنوی : فیاء القلوب مع ترجمہ اردو بہ نام تصفیۃ القلوب، از حاجی امداد اللہ مہاجر مکی، ص ۱۰۵، مطبع مجتہائی دہلی ۱۳۴۴ هـ (۱۹۲۷) .

خواجہ محمود ابو الخیر فغنوی : اردو ترجمہ مفتاح اللطایف، ص ۱۱، از خواجہ محمد اسلم قدس سرہ.

خواجہ محمود ابو الخیر فغنوی : شفاء العلیل ترجمہ القول الجمیل، از شاہ ولی اللہ، ص ۱۸۲.

۲- جامع المقامات خلی از ابو البقا بن خواجہ بہاء الدین بن حضرت مخدوم اعظم قدس سرہ، ص ۱۳،

کتا بخانہ گنج بخش.

④ سہ اسطہ ابو القاسم گرگانی بہ جنید بغدادی

یگر شیخ ابو القاسم گرگانی را ارادۃ باطن بہ شیخ ابو عثمان مغزی بودہ است و ایشان بہ ابو علی کاتب و ایشان بہ ابو علی رود باری و ایشان بہ جنید بغدادی!

⑤ علامت صحبت مفید

و علامت صحبت کہ مفید است آنست کہ در وی فیض حقانی بر دل بندہ رسد و از ماسویٰ اخلاص یابد چنانکہ گفتہ اند:

باہر کہ نشینی و نشد جمع دولت
وز تو زمید زحمیت آب و گلت
ز نمار ازان قوم گریزان می باش
ورنی نکند جان عزیزان بجلت^۲

⑧ نسبت مرگبہ امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ

حضرت جَدِّو الف ثانی قدس سرہ می فرمایند:

۱- شجرۃ سلسلہ کبرویہ مکتوبات حضرت شاہ فقیر اللہ شکار پوری، قدس سرہ، ص ۱۹. نفحات الانس از عبد الرحمن جائی

ص ۳۰۷

۲- انبیہ از خواجہ یعقوب پرخنی خطی در مجموعہ رسائل عرفانی، ص ۱۷. کتابخانہ گنج بخش ۱۹۰
۳۹۳

و همین نسبت فزید و سلوک تا به حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه بهمین خصوصیت رسید و چون والده امام از اولاد کرام حضرت صدیق اکبر است رضی الله عنه، امام به اعتبار این هر دو جهت فرموده اند که وَلَدَنِي أَبُو بَكْرٍ مَرْتَبَيْنِ. و چون حضرت امام از آباء کرام خود هم نسبتی جدا گرفته اند، جامع این هر دو طریق گشته اند و آن جذبه را با سلوک ایشان جمع فرمودند. حضرت امام ^{رضی} به اعتبار جامعیت جنت جذبه که مبنای آن محبت است و جنت سلوک که منشای علوم و معارف است، نصیبی وافر از محبت و معرفت حاصل کردند. بعد ازان امام این نسبت مرکبه را به طریق ودیعت به سلطان العارفين قدس الله سره سپرده اند.^۱

⑨ فقهای سبعة

۱- ابو بکر ^{رضی} بن عبدالرحمن ^{رضی} بن حارث (دم ۹۴ هـ).

۲- خارج ^{رضی} بن زید ^{رضی} بن ثابت ^{رضی} (دم ۹۹ هـ).

۳- قاسم ^{رضی} بن محمد ^{رضی} (دم ۱۰۹ هـ).

۴- سعید ^{رضی} بن المسیب ^{رضی} (دم ۱۰۱ هـ).

۵- عبدالله ^{رضی} بن عتبہ ^{رضی} (دم ۱۰۲ هـ).

۱- مکتوبات امام ربانی مکتوب ۲۹۰ دفتر اول.

۶- عروۃ بن زبیرؓ (دم ۱۰۶ھ) .

۷- سلیمان بن یسارؓ (دم ۱۰۷ھ) .

⑩ نمک مشایخ

پس حضرت خواجگان ما را قدس اللہ ارواحہم در تصوف نسبت بر چہار وجہست .
 یکی بہ حضرت خواجہ خضرزادہ اللہ علماً و حکماً چنانکہ گذشت . دوم بہ حضرت شیخ جنید .
 سوم بہ حضرت سلطان العارفین سلطان با یزید بسطامی تا حضرت امیر المؤمنین علیؓ .
 چہارم از امام جعفر صادق تا حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہم اجمعین و از بہر این
 ایشان را نمک مشایخ می گویند!

⑪ اولسیان

و همچنین بعضی از اولیاء اللہ کہ متابِعین آنحضرت اند صلی اللہ علیہ وسلم بعضی از
طالبان را بہ حسب روحانیت تربیت کردہ اند بی آنکہ او را در ظاهر پیری باشد و
 این جماعت نیز داخل اولسیان اند!

۱- انبیہ ، از خواجہ یعقوب چرخنی خطی در مجموعہ رسائل عرفانی ، ص ۶ .

۲- نفحات الانس از عبدالرحمن جامی ، ص ۲۰ .

۱۲) پرورش جلال و جمال

خوف از آتش جهنم جگرهای مؤمنین را پاره پاره و چهره‌های ایشان را زرد می‌کند و دلمای ایشان را محزون سازد. چون این کیفیت مستولی شود، اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بر قلوب ایشان آب لطف و کرم پاشد و در آخرت باز کند پس آنجا جای امن خویش می‌بینند چون سکون و اطمینان یابند و قدری خوش بشوند، برای ایشان باب جلال باز کند و قلوب ایشان و اسرار ایشان را بشکند و خوف ایشان از پیش زیادت گردد. چون کارشان تمام گردد، برای ایشان باب جمال باز کند. پس ایشان سکون و اطمینان یابند و بیدار بشوند و بر درجات بالا قیام گزینند!

۱۳) مرید البوتراب

شیخ البوتراب را مریدی بود نهایت گرم رو و صاحب وجد. روزی البوتراب بوی گفت: می‌خواهی که بایزید را ببینی؟ گفت کسی که هر وقت خدای بایزید را ببیند، او چه حاجت دیدن بایزید دارد. گفت: خدا را به چشم خود و به قدر خود می‌بینی. چون پیش وی بروی، به قدر وی ببینی که در دیدها تفاوت است. پس

هر دو در خانه بایزید آمدند. بایزید برای آوردن آب رفته بود. هر دو در عقب وی رفتند و در راه شیخ را دیدند که می آید بسوی آب در دست و پوستین کهنه در بر. چون چشم بایزید بروی افتاد، مرید ابوتراب فی الحال بر زمین بیفاد و جان بحق تسلیم کرد. شیخ ابوتراب گفت: یا شیخ یک نظر و مرگ؟ فرمود: یا ابوتراب در نهاد این جوان نوری بود که هنوز وقت کشف آن نرسیده بود. به مشاهده بایزید یکبارگی کشف شد. او طاقت تقای آن نداشت. فرود رفت!

⑬ تصرف و توجه

توجه فعلی است از افعال اختیاریه و فعل اختیاری یا مرضی است یا نامرضی یا مباح. هر توجه که متوجه الیه اش از امور نامرضیه است، بی شک آن توجه نامرضی است و هر توجهی که متوجه الیه اش از امور مباحه است، آن توجه از مباحات است لیکن نسبت به رفقا سوء ادب است چه حق سبحان را تابع خود ساختن است و از امر فاحشه و کیلا بر آمدن. لهذا جمعی از عرفا ترک تصرف نموده اند و خود را در مقام عجز فرو گذاشته کابی المسعود الشبلی. این طبقه گاهی به نیابت نبی یا رسولی به جمت اثبات معجزه آن نبی یا رسول تصرف می نمایند و مثل همان معجزه را به ظهور می آرند و هر گاه معرفت علوی یافت عاجز محض می شوند،

اسم ترک از ایشان برمی افتد و اگر تصرفی از ایشان به ظهور می رسد امرأ و جبراً است ...
 و هر توجیهی که متوجه الیه اش از امور مرضیه است سَوَاءً أَظْهَرْتَ مَرْضِيَةً فِي الشَّرِيعَةِ أَوْ فِي
 الْكُشْفِ الصَّرِيحِ فَالتَّوَجُّهُ الَّذِي نَحْنُ فِي بَيَانِهِ وَهُوَ جَمْعُ الْمَعْمُومِ الَّذِي يَعْبُرُ بِالْحَمَّةِ أَمْرًا خَرِجَتْجَا
 بعلمِ اِخْرَازِهِ مَرْضَى ام لا، از سخنان حضرت ایشان چنان معلوم می شود که مرضی است و
 همچنین تصرف یا ترک تصرف به جهت اثبات مجزیه فی الجمله تأیید این می کند قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم إذا أمرتكم بأمر فافعلوا منه ما استطعتم. اگر گفته شود که انبیاء صلوات الرحمن
 عليهم باوجود هذه الاستطاعت و امر بهاء و اعلاى كلمته الحق چون در مقام تصرف نمی آمدند.
 گویم و ما على الرسول الا البلاغ عذر آن می خواهد. ایشان مأمور بودند به نفس جهاد و اعلاى
 كلمته الحق از طریق مشروعه نه بر طریق تصرف. ایشان از اهل عجز اند نه از اهل تصرف نبی بینی
 که لوط عليه السلام طلب همت کرده در آنجا که حق سبحانه و تعالی می گوید: كُوِّنَ لِي بَكْمِ قُوَّةٍ
 كما قال صاحب الفصوص رضی الله عنه. هرگاه امر الهی می شود؛ به جهت امر قوت و همت ظهور
 می کند. در آن وقت معنی فافعلوا منه ما استطعتم جاری می شود. پس اهل همت را به حکم اتباع
 انبیاء صرف همت در مرضیات مرضی است و ترک آن نامرضی!

⑮ فرست

امام این طایفه خواجه عبدالله انصاری (هردی) که ملقب به شیخ الاسلام است در

۱- مکتوب خواجه باقی بالله ص ۷۹ در کلیات باقی بالله، ملک دین محمد ایندلسن، اشاعت منزل لاهور.

کتاب منازل السائرين فرموده است که فراست بر دو نوع است ، فراستِ اهل معرفت و فراستِ اهل جوع و اهل ریاضت . فراستِ اهل معرفت متعلق بشناختن طلب است و شناختن ادلیای حق است سبحانه، که به حضرت جمع واصل گشته اند و فراستِ اهل ریاضت و ارباب جوع مخصوص به کشفِ صور و احوالِ مغیبات است که به مخلوق تعلق دارند!

فراست تجربی بدین است یا بشنیدن یا بخود دریافتن و فراست استدلالی قیاس شرعی در دین و قیاسات عقلی در غیر دین ، و فراست نظری برقیست که در دل تابد و از حجابها سوخته شود تا لحتی از آنچه در غیب است برو کشف شود و این خاصه انبیاء است و صدیقان و اولیاء .^۲

در ملفوظ حضرت مخدوم جهانیان قدس سره مسطور است که سالک را اول شگفته ارض می شود و آنچه بروی زمین است معاینه می شود چنانچه در شیشه بیند و در آب صاف بعد ازان آنچه در شکم زمین است منکشف می گردد و چون کشفِ قبور و احوال اموات و معادن و کنوز مکان زر و نقره و غیره تا تحت الثری. بعد ازان کشف ارواح جن و پری می شود و بعد ازان مکاشفه آسمان حاصل آید و آنچه در آسمانها است ، در نظر می آید از ملائیک و بهشت و لوح و قلم و عرش و کرسی و غیر آن . بعد ازان مکاشفه روحانیان می شود و مردانِ غیب چون ابدال و اوتاد و نقبا

۱- مکتوبات مجده الف ثانی قدس سره، دفتر دوم مکتوب ۹۲ .

۲- تحفته السالکین یا تحقیقات، ص ۱۶۶ .

و نجا و اخيار و قطب و غوث و خضر و ملايك زین و اوليا محسوس می گردند. بده
مشاهده صحابه و تابعین. بعد مشاهده همه انبیا علیهم السلام، بعد مشاهده پیغمبر ما محمد مصطفی
صلی الله علیه و سلم مشرف می گردد. در اینجا سلوک است. کمال مرد راه یقین در هر چه
نظر کند خدا را بیند!

①۷ قرب حق

از رویم پرسیدند که قرب چیست؟ گفت که موانع و معارض از پیش برداشتن
دیگری را پرسیدند، گفت که قرب آنست که افعال و تصرفات خداوند را بماند در خود
مشاهده کنی و منتهای او را در خود بینی و در آن منتها و نعمت های حق که در حق تو
احسان کرده است از دیدن افعال و مجاهدات خود غایب و مشغول گردی و خود را نه
فاعل بینی و نه عامل لقوله تعالی وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى.^۲

یعقوب بن عثمان بن محمود بن محمد الغزنوی ثم الجرجنی رضی الله عنه می گوید که
از حضرت قطب المشایخ شیخ ابن فقیر خواجه بهاء الحق والدین البخاری المعروف
به نقشبند قدس سره سماع دارم و به طریق تمثیل می فرمودند که چون الرزاق گوید غم روزی
در دلش نماند اگر چه در زمین یک علف نرود و همچنین از هر اسمی به نصیبی از مسمی

۱- فنون خطی مونس السالکین، ص ۳۹۱. از علامه حسین؟

۲- تحقیقات خواجه پارسا، ص ۲۳۸.

مخصوص گردد و به آن عمل کند تا منظر آن شود و به علم کدنی که علم وراثتست
 ز علم دراست مشرف گردد. کما قال البقی علیہ السلام من عمل بما علم ودمشہ
 اللہ تعالیٰ علم ما لا یعلم!

۱۷) فنا و بقا

فنا عبارت از نسیان ماسوای حق است بجان، و مقصود از فنا آن است
 که محبت و گرفتاری مادی او تعالی زایل گردد، چه هرگاه ذوات و صفات و افعال
 اشیا از دید و دانش زایل گردند، گرفتاری و محبت اینها ناچار رو به زوال خواهد آورد.^۱
 مقدمه ولایت طریقت است که آنجا نفی ماسوای مطلوب است و رفع غیر و
 غیریت مقصود. چون به فضل خداوندی جل شأنه ماسوای به کلیت از نظر مرتفع گشت
 و در دید، نامی و نشانی از اغیار نماند، فنا حاصل گشت و مقام طریقت به انجام رسید
 و سیرالی اللہ تمام شد.

بعد ازان شروع در مقام اثبات است که مقبر به سیرنی اللہ است و همین است
 مقام بقا که موطن حقیقت است که مقصد اقصی است از ولایت.^۲

۱- شرح اسما حسنی از یعقوب چرخمی، مجرود رسائل خطی شماره ۱۸۱۸، کتب خانہ مہرہ گویزہ شریف.

۲- مکتوب سہ صد و ششم دفتر اول مکتوبات جہد الف ثانی؟

۳- مکتوبات جہد الف ثانی؟ دفتر دوم مکتوب ۵۰.

آنچه بر ما و شما لازم است، سلامتی قلب است از ما دون حق سبحانه و این سلامتی وقتی میسر گردد که غیر حق را سبحانه بر دل عبوری نماند و عدم عبور غیر وابسته به نسیان ماسواست که معتبر به فنا است!

خلاصی تام از رقیبت اغیار وقتی میسر شود، که به فنای مطلق مشرف شود و نقوش ماسوی را بانکل از آئینه دل محو سازد، و تعلق علمی و حسی او را هیچ چیز نماند و غیر از حق سبحانه و تعالی او را مقصودی و مرادی نباشد.^۲

خواجہ علاؤ الدین قدس سره می فرموند: چون ملک و ملکوت بر طالب پوشیده شود و فراموش گردد، فنا بود. و چون هستی سالک بهم بر طالب پوشیده شود، فنا فنا بود.^۳

این راه همگی هفت گام است، دو گام به عالم خلق تعلق دارد و پنج گام به عالم امر، به گام اول که سالک در عالم امر، می زند، تجلی افعال رومی دهد و به گام دوم تجلی صفات و به گام سوم شروع در تجلیات ذاتیه می افتد. بهر گامی این گامهای هفت گانه از خود دور می افتد و به حق سبحانه نزدیک و بعد از طی این گامها فنای اتم است که بقای اکل بران مترتب است و به این فنا و بقا حصول ولایت خاصه محمدیه است علی صاحبها الصلوة و السلام و التبیة^۴.

۱- مکتوبات مجدد الف ثانی دفتر اول، مکتوب ۸۲.

۲- مکتوبات مجدد الف ثانی دفتر اول مکتوب ۱۵۳.

۳- نفحات الانس، ص ۱۴۶. ۴- مکتوبات مجدد الف ثانی قدس سره، دفتر اول مکتوب ۱۹۶.

فنا و بقا شهود نیست، وجودی نیست که بنده ناچیز نشود و بحق تعالی متحد نگردد.
 وَالْعَبْدُ عَبْدٌ دَائِمًا وَالرَّبُّ رَبٌّ سَدَمْدًا. زنادق اند که فنا و بقا را وجودی تصور می نمایند
 و می انگارند که بنده رفع تعینات وجودی خود نموده، به اصل خود که منزله از تعینات و قیود
 است متحد می گردد و از خود ناچیز گشته به رب خود بقا پیدا می کند، در رنگ قطره که از
 خود فانی گشته به دریا ملحق شود و رفع قید خود نموده به مطلق متحد گردد.
 چون به عنایت الله سبحانه او را عروجی به اصل خود که او در رنگ ظل است
 مرآن اصول را، واقع شود، در هر اصلی از اصول او را فحای است در آن اصل،
 و بعد از آن بقای به آن. و به این فنا و بقا، اطلاق انای او، ازان ظل زایل گشته
 بر آن اصل که فنا و بقا او را در وی حاصل گشته است، اطلاق خواهد یافت و خود را همان
 اصل خواهد دانست. و همچنین، چون ازان اصل به کرم حق جل و علا او را عروج واقع
 شود، اصلی که فوق آن اصل است و آن اصل ظل است مر این اصل را، فنا
 و بقا آن اصل اول را، درین اصل ثانی حاصل خواهد کرد و اطلاق انا از اصل اول
 زایل گشته، به اصل ثانی خواهد پیوست و خود را همان اصل ثانی خواهد یافت.
 و همین نسبت است اصل ثانی را به اصل ثالث. اگر عروج واقع شود،
 اطلاق انا بر آن اصل ثالث قرار خواهد یافت که اصل ثانی ظل اوست. و همچنین در

هر اصل تحتانی که در رنگ نخل است مر اصل فوقانی را همین نسبت کائن است.
اگر به محض فضل خداوندی جل سلطانہ عروج واقع شود و از نخل به اصل بگذرانند،
اطلاق انا از هر نخل، به اصل آن خواهد قرار یافت و خود را همان اصل خواهد دانست
الی ما شاء الله تعالی علی تفاوتِ درجاتِ الاستعداد!

قیام این عارف به ذات واجب الوجود تعالی در رنگ قیام صفات اوست تعالی
به ذات او سبحانه، بلکه قیام او به مرتبه است که آنجا از صفات هیچ ملحوظ نیست....
معامله چون از تفاوتِ عدم بالا رود و جوب متحقق گردد، و ممکن واجب شود و آن
مال است؛ گوئیم واجب وقتی گردد که وجود خارجی پیدا کند و ممکن را جز در مرتبه دوم
و جس ثبوتی نیست، و جوب وجود از کجا متصور شود!

و قیامی که عارف را به ذات واجب جل سلطانہ بی ملاحظه اسما و صفات پیدا
می شود نیز ازین قبیل است که به کلیت به رنگ آن می آید و برعکس مرایای
دیگر به تشخص او مرآتیت خود را می نماید. قِيمَ مَنْ قِيمَ.

قیامت می کنی سعدی بدین شیرین سخن گفتن

مسلم نیست طوطی را به دورانت شکر خانی

این طور ظهور که مرآت به کلیت به رنگ صورت بر آید، اگر عارف را بعد از

۱- مکتوبات امام ربانی در دفتر سوم مکتوب سی ام.

۲- مکتوبات امام ربانی در دفتر سوم مکتوب ۶۲.

فای اتم بقای به آن ظهور پیدا شود، اکل تعینات او خواهد بود که وجود موهوب حقیقت که به ولادت ثانی او را میسر گشته است و این تعین با وجود حدوث و امکان چون ناشی از مرتبه جمع است، بر تعینات دیگر که از این مرتبه ناشی اند، مزیت و فضل دارد!

① سیر و سلوک (سیر الی الله، سیر فی الله و سیر عن الله بالله)

سیر و سلوک عبارت از حرکت در علم است که از مقوله کیف است. پس سیر الی الله عبارت از حرکت علیه است که از علم اسفل به علم اعلی می رود و از آن الی به اعلا و دیگر الی ان ینتهی الی علم الواجب تعالی بعد طی علوم الممکنات کلهما و زوالها باسرها و هذه المحالة هو المعبر بالفناء و سیر فی الله عبارت از حرکت علیه است در مراتب و جوب از اسماء و صفات و شیون و اعتبارات و تقدیسات و تنزیسات الی ان ینتهی الی المرتبة التي لا یسکن التعبير عنها بعبارة و لا یشار الیها باشارة و لا تسمى باسم و لا تحیی بکنایة و لا یعلمها عالم و لا یدرکها مدرك و هذا السیر مستی بالبقاء و سیر عن الله بالله که سیر ثالث است نیز عبارت از حرکت علیه است که از علم اعلی به علم اسفل فرود آید و از آن اسفل به اسفل الی ان

يرجع الى الممكنات رجوع القهقري و ينزل عن علوم مراتب الوجود كلها وهو العارف الذي نسي الله بالله و رجع عن الله مع الله و هو الواجد الفاقد و هو الواصل المهجد و هو القريب البعيد!

پنجگانه عالم امر قلب و روح و ستر و خفی و اخفی که اجزای عالم صغیر انسانی است. اصول اینها در عالم کبیر است در رنگ عناصر اربعه که اجزاء انسان است و اصول خود در عالم کبیر دارد. و ظهور آن اصول پنجگانه فوق العرش است که به لامکانیت موصوف است. ازین جااست که عالم امر را لامکانی گویند. دایره امکان چه خلق و چه امر و چه صغیر و چه کبیر به نهایت این اصول تمام شود و امتزاج عدم بوجود که منشأ امکان است، درین موطن منتفی گردد و چون سالک رشید، محمدی المشرّب صلی اللہ علیہ وسلم، پنجگانه عالم امر را به ترتیب طی کرده، سیر در اصول اینها که در عالم کبیر است فرماید و بر بلند فطرتی بلکه به محض فضل ایزدی جل شانہ، آن همه را به ترتیب و تفصیل طی کرده به نقطه آخر آن برسد، هر آینه دایره امکان را به سیر الی اللہ تمام کرده باشد و اطلاق اسم فنا بر خود حاصل کرده شروع در ولایت صغری که ولایت اولیاء است نموده بود.

بعد از آن اگر سیر در تلال اسماء و جوبی تعالی و تقدست که فی الحقیقت آن

ظلال اصول این پنجگانه عالم کبیر است و شائبه عدم آنجا راه نیافته واقع شود و آن همه را به فضل خداوندی جل سلطان به طریق سیر فی اللّٰه طی کرده به نهایت آن برسد، دایره ظلال اسماء و جوبی را نیز تمام کرده باشد و وصول به مرتبه اسماء و صفات واجبی جل سلطان حاصل نموده. نهایت وصول ولایت صغری تا اینجا است. درین موطن، شروعی در حقیقت فنا متحقق می گردد و قدمی در بدایت ولایت کبری که دلایلت انبیاء است علیهم الصلوات و التسلیمات نهاده می آید. باید دانست که این دایره ظل، متضمن مبادی تعینات ظلالی است سوای انبیاء کرام و ملائکه عظام علیهم الصلوة والسلام و آنکه گفته اند که چون سالک به اسمی که مبداء تعین اوست برسد، سیر الی اللّٰه را تمام کرده باشد، مراد ازان اسم، ظل اسم الّٰهی جل شأنه باید داشت و جزئی از جزئیات آن اسم نه اصل آن اسم و این دایره ظل فی الحقیقت تفصیل مرتبه اسماء و صفات است!

①۹ زیارت مشاهد مقدسه

شیخ علاء الدین قدس سره می فرمودند: و از مزارات مشایخ کبار قدس سره، زیارت کننده بهمان مقدار فیض می تواند گرفتن که صفت آن بزرگ را شناخته است و بهمان صفت توجه نموده و در آن صفت در آمده. اگر چه قرب صوری را در زیارت مشاهد مقدسه

آثار بسیار است اما در حقیقت توجه به ارواح مقدسه، بعدِ صوری مانع نیست. در حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم که صلوا علی حیثما کنتم — بیان و برهان این سخن است. و مشاهده صور مثالیة اصل قبور کم اعتبار دارد، در جنب شناختن صفت ایشان دران توجه و دران زیارت. و به این همه خواجہ بزرگ قدس الله تعالی روح می نمودند: مجاور حق سبحانه، بودن احق و اولی است از مجاور خلق حق عز و جل و این بیت بر زبان مبارک بسیار گذشتی که:

تو تا کی گور مردان را پرستی

بگرد کار مردان گرد، رستی

مقصود از زیارت مشاهد اکابران دین قدس سره می باید که توجه بحق بود سبحانه و روح آن برگزیده حق را وسیله کمال توجه بحق گردانیدن، چنانکه در حال تواضع باخلق باید که هر چند تواضع ظاهراً باخلق بود، به حقیقت باحق سبحانه باشد زیرا که تواضع باخلق آنگاه پسندیده افتد که خاق مرخدای را باشد عز و جل به آن معنی که ایشان را مظاهر آثار قدرت و حکمت بیند و الا آن صنعت بود نه تواضع. ^۱

۱- نسخه خطی انیس الطالبین ص ۵۰، مرقوم ۸، صفر ۹۱۰ هـ کاتب محمد سعید. کتابخانه گنج بخش ۳۹۳/۸۹۰

۲۰) توحید

توحید سه نوع است : اول توحید قولی است و آن توحید عوام است ؛
دوم توحید علمی است و آن توحید خواص است و سیوم توحید عملی است و آن توحید
اخص الخواص است .

توحید علمی بر سه درجه است ؛ اول آنست که نفی از نفحات قدم و جذیبتی از
 جذبات کرم ، و برقی از بروق عدم بر وجه قبول و استقبال قدم رونده آید ، سیل
 جبل و غشاوت غفلت از چشم حقیقت بین او بر دارد . فکشفنا عنک غطاءک
 فصرک الیوم حدید .

درجه دوم آنست که چندان از نور ظهور حق بر رونده آشکارا شود که همه اجزاء
 وجود در پیش چشم شهود او ، در اشراق آن نور روی در نقاب تواری کند بر مثال تواری
 ذره های هوا در اشراق نور آفتاب که ذره نور آفتاب نتوان دیدن از آن که ذره نیست
 شد ، بلکه ازان که ظهور نور آفتاب ذره که جز تواری شدن روی نیست اذاتجلی اللہ
 لشیء خضع له . چون سلطان نور ظهور حق بر مطالعه صفت بنده مُشرق شود ، ذره های
 اکوان را جز تواری و تلاشی روی نماند . آنکه بنده خدا گردد یا بدو پیوندد یا درو مضحل شود .
 تعالی الله عن ذلك علواً کبیرا . و نیز نه آنکه بنده بر حقیقت نیست شود . نابودن
 دیگر است و نادیدن دیگر .

درجه سیوم فناء عن الفناء . این آنست که از کمال استغراق و قوت استار احساس

رونده به فناء خود و آگاهی او از فناء خود، و دانستن، که دریافتن سلطانِ ظهور و جلال بیک صدمه رخت وجود او در چشمش شهود یاکتم عدم بر همه ازو بیفتد.^۱

۲۱) ذکر و نفی خواطر

بدانکه از حضرت خواجہ ما رحمہ اللہ تعالیٰ سماع دارم کہ می گفتند الَّذِي كَرِهَ انْتِقَاءَ الْعَقْلَةِ فَإِذَا انْتَفَعَ الْعَقْلَةُ فَأَنْتَ ذَاكِرٌ وَإِنْ سَكَتَ يَعْنِي ذَكَرَ دُورِ شِدْرِ غَفْلَتِ اسْت. چون غفلت دور شد مرد ذاکر باشد اگر چه خاموش باشد.^۲

ذکر را چهار درجه است :

اول آنکه به زبان باشد و دل غافل، و اثر این ضعیف بود، و لیکن این هم از اثر خالی نباشد چه زبانی را که به خدمت مشغول باشد، فضل بود بر زبانی که بیهوده مشغول گردد یا معطل بگذارد.

دوم آنکه در دل بود و لیکن متمکن نبود و قرار نگرفته باشد، و چنین بود که دل را به تکلف بران باید داشت، تا اگر جهد و تکلف نبود، دل به طبع خویش شود اثر غفلت و حدیث نفس.

سیوم آنکه ذکر قرار گرفته باشد در دل و مستولی شده و متمکن گشته، چنانکه به تکلف

۱- مخطوطه مفتاح الفیض از حسن طاهر، در کتب خاندان مہرید گولڑہ شریف، شماره ۱۸۱۸ (مجموعہ سہ کتب).

دیرا به کار دیگر باید برد: و این عظیم بود.

چهارم آن بود که مستولی بر دل مذکور بود و بس. و آن حق تعالی است نه ذکر که فرق بود میان آنکه همگی دل دوست دارد و میان آنکه ذکر دوست دارد؛ بلکه کمال آنست که ذکر و آگاهی از دل بشود و مذکور ماند و بس!

حضرت خواجه ما قدس سره می فرمودند لا إلهَ نَفیَ آله طبعیت است. إلا الله اثبات مبعود بحق است و مقصود از ذکر آنست که ذاکر به حقیقت کلمه توحید رسد. بسیار گفتن شرط نیست. دانشمندی را پرسیدند حقیقت کلمه چیست. فرمودند آنکه از گفتن کلمه ما سوا الله عز و جل به کفلی نفی شود.^۲

چون بدانستی که ترا آفریدگاری هست، باید که تمامی خود را به او دهی و از هر چه هست خالی شوی تا همگی تو وی گردد که هیچ دیگر را در تو گنج نماند چه عاشق گرم رو بهیگی او را معشوق وی دارد و باشد که از مشغولی بوی نام وی فراموش کند و اصل سعادت جان این باشد. چون مرجع و بازگشت و قرار جای حق باشد، چگونه به او مشغول نباشی و کمال ذکر این بود و دیگر هر چه هست از ریاضت با هم برای این است و طریق وصول همین است و باقی هر چه هست خارج طریق خواهد بود.

محبت باید که محبوب را همه وقت در نظر خیال خود دارد و چنان پندارد که پیش

اونشته است و یک ساعت و یک لحظه از نظر او خالی نیست و در هر ساعتی و نفسی که غیر محبوب در دل او بگذرد باید که غیر را هر چه باشد از دل محو کند تا میان او و میان محبوب چیزی حجاب نشود تا غایتی که وجود محبت از میان برنیزد. محبوب ماند و بس!

② وقوف قلبی و اطلاع خلق

و در وقوف قلبی به اختیار چشم فراز نکند و سرگردن شیب نکند که آن سبب اطلاع خلق است و خواجہ رحمہ اللہ علیہ ازین منع می کردند.^۲
می فرمودند که رعایت وقوف قلبی است در همه احوال، در خوردن و گفتن و رفتن و فروختن و خریدن و طهارت ساختن و نماز گزاردن و قرآن خواندن و کتابت کردن و درس گفتن و وعظ و نصیحت. باید که یک چشم زدن غافل نباشد تا مقصود حاصل آید.^۳

③ انس با حق تعالی

شیخ ابوالحسن المغربي الشاذلی رحمہ اللہ تعالیٰ گفته است که در سیاحت بودم. شبی در بیشمنی خفتم و سباح گردمن گردیدند تا صبح و هرگز انسی همچون انس آن شب

۱- تحفة السالکین یا تحقیقات خواجہ محمد پارسا قدس اللہ سرہ، ص ۵. ۲- انسیہ، ص ۱۸. ۳- انسیہ، ص ۱۶.

نیافتم. چون بامداد شد، در خاطر من گذشت که مرا از مقام انس با خدای تعالی چیزی حاصل شد. به رودخانه فرود آمدم، کبک بسیار دیدم که مثل آن ندیده بودم. چون آواز پای من شنیدند همه به یکبارگی بر میدند چنانکه از ترس مرا خفقان پیدا شد. شنیدم که مرا می گویند: ای آنکه دوشش به سباع انس گرفته بودی ترا چیست که از پریدن این کبکان ترسانی و مکن تو دوشش با ما بودی و اکنون بانفس خودی!

۲۴) غلبه محبت

عاشق باید که بی غرض، با معشوق صحبت دارد، زیرا که چون صحبت عاشق با معشوق بنای غرضی باشد، به حقیقت معشوق وی آن غرض باشد نه معشوق. خواست از میان بر دارد و کار به مراد او گذارد.^۲

۲۵) ترک دنیا

ای فرزند! چه میدانی که دنیا چیست؟ آنچه ترا از حق سبحانه و تعالی باز دارد. پس از زن و فرزند و مال و جاه و ریاست و لهو و لعب و اشتغال با... لایعنی همه داخل دنیا است. علوی که به آخرت کار نیایند هم از دنیا اند.^۳

۱- نهایت الانس از عبد الرحمن جامی، ص ۵۶۷. ۲- مخطوط شرح اللمعات از مولانا عبد الرحمن جامی، ص ۱۴، در کتابخانه مهریه گولزهر شریف شماره ۱۸۵۲. ۳- مکتوبات امام ربانی، دفتر اول مکتوب ۷۳.

ترک دنیا بر دو نوع است. نوعی است که از مباحات آن همه ترک کرده شود مگر به قدر ضرورت این قسم اعلائی ترک دنیا است. و نوعی دیگر آنست که از محرمات و مشبهات آن اجتناب کرده شود و به امور مباحه آن تنعم نموده آید. این قسم نیز خصوصاً درین اوان بسیار عزیز الوجود است!

زهد نه آنست که هیچ نخورند بلکه زهد اینست که هر چه خوردند حلال خوردند. روزی درویشی را دیدند طعامی لذیذ می خورد و گفتند: این طعام چه لایق حال زهد است. درویش گفت: ای خواجگان ما در دنیا همانیم و همانرا هر چه بدهند بخورد. چنین گویند که حسن بصری رحمه الله علیه از سر تا پای همه حسن بود.^۲

②۷ راه طریقت

اهل سلوک می فرمایند که راه طریقت راهی است پر خون. هر که درین راه قدم نهد، هر چه از اهل آن راه فرموده اند بکند تا بدرستی برسد و تا برود دست آن در نیگردد، هرگز گشاده نشود و تا به زبان اندوه نخورد، هرگز بار نیابد و تا به قدم سر نرود هرگز به منزل گاه عزت نرسد.^۳

۱- مکتوبات امام ربانی و دفتر اول مکتوب ۱۶۳. ۲- سلک السلوک ص ۱۸۰، از ضیاءنجفی دم ۵۷۵۱ ص

۳- نواید السالکین من تصنیف بندگی حضرت قطب الاقطاب

شیخ فرید گنج شکر قدس الله سره در ملفوظات سلطان الطریقت، سراج الاولیاء قطب الحق و الدین بختیاراوشی

قدس سره، مجموعه رسایل خطی شماره ۱۸۱۸ کتب خاندهمراه گولزهر شریف.

۲۷) حصول استغراق

اولی علامتِ جاری شدنِ ذکر این است که اگر طالب بیخبر نشسته باشد و ریزه خاک از دیوار بیفتد یا چیزی از دست طالب بی اختیار بیفتد، بی اختیار اللّه از زبان او به آواز بلند صادر می شود.^۱

در روز یا وقتِ شب بجایی که کسی دیگر نباشد و آواز کسی به گوش نرسد، نشسته چشم را بند کرده لب به لب کرده، زبان به کام چسبانیده **اللَّهُ** را در وسط دماغ نوشته خیال کرده دیده دل را بر اسم ذات داشته **اللَّهُ اللَّهُ** بگوید و از دنیا و مافیها فارغ باشد همین شغل را بار بار بکند. بعد از چند روز که وقتِ سلطان الاذکار زیاده شود، این آواز نیز در ترقی می شود حتی که از هر طرف فراگیرد و در هیچ وقت این آواز بند نمی شود خواه زیر صد لحاف خود را پوشی غرض این آواز مقدمه جذب است که طالب را از خود بیخود می کند. همین آواز است که سالک را از دنیا و مافیها غافل و باحق شاعلی می کند. همین آواز است که از باده حجتِ الهی مست و سرشار می کند و در اصطلاح صوفیان مراد از فریاد جرس، همین آواز است

در قافله که اوست دائم نرسیم این قدر بس که رسد بانگ جرس در گوشتم^۲

۱- رفیق السالک از حکیم عبداللّه خان ص ۳۶، کتابخانه گنج بخش شماره ۱۰۳۴.

۲- رفیق السالک از حکیم عبداللّه خان نقشبندی ص ۳۰.

۲۸) تلقین ذکر از صاحب تصرف

خواجہ عبید اللہ امامی اصفہانی رحمہ اللہ تعالیٰ گفته است کہ اول بار کہ بہ صحبت
خواجہ رسیدم، این بیت را خوانند:

تو ز خود گم شو، کمال اینست و بس

تو همان اصلا، وصال اینست و بس

وی در بعضی رسائل خود ذکر کرده است کہ طریقه توجہ طایفه علائیمہ و پرورش
نسبت باطنی ایشان چنانست کہ ہر گاہ کہ خواهند کہ بدان اشتغال نمایند اولاً صورت
آن شخص را کہ این نسبت از او یافتہ اند در خیال آزند تا آن زمانیکہ اثر حرارت و کیفیت
معہودہ ایشان پیدا شود و بعد ازان آن خیال را نفی نکنند بلکہ آنرا نگاہدارند و چشم
و گوش و ہر قوا بہ آن خیال متوجہ قلب شوند کہ عبارتست از حقیقت جامعہ انسانی
کہ مجموع کائنات از علوی و سفلی مفصل آنست. اگرچہ آن از حلول در اجسام منزہ
است اما چون نسبتی میان او و میان این قطعہ لحم صنوبری واقع است. پس توجہ
بہ این لحم صنوبری باید نمود، چشم و فکر و خیال و ہمہ قوا بر آن گماشتن، و حاضر آن
بودن و بر دل نشستن. و ماشک ندایم کہ در این حالت کیفیت غیبت و بیخودی رخ
نمودن آغاز می کند!

(۲۹) مجاهده

مولانا شیخ ابوالرضا محمد قدس سره می فرمودند احسن ریاضات توسط است در اکل و شرب با دوام توجه تا آنکه ملکه دل گردد. می فرمودند چون حضور در دل جا گرفت دیگر به سخن گفتن و امثال این زایل نمی گردد. آری اگر مشغول شود به تعلیم و تعلم علوم دقیقه حجابی خفیف واقع می شود!

حضرت خواجہ باقی اللہ قدس سره وقتی یکی از مخلصان به تقریبی می فرمودند که اگر ما ریاضات شاقه چنانچه ارباب سلوک می کشند بکشیده ایم لیکن انتظارها و قلق ها کشیده ایم که چندین ریاضات و محن در ضمن آن می بود.

درین طریق دوام محافظت نسبت و التزام متابعت سنت علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التمجیة و سعی در ستر احوال و اختیار توسط حال و مراعات حد اعتدال در مطامع و ملابس، از ریاضات شاقه و مجاہدت شدیدہ است. عوام کالانعام این امور را ریاضت نمی شمردند و از مجاہدت نمی دانند. ریاضت و مجاہدہ نزد ایشان منحصر در گرسنگی و کثرت جوع در نظرشان عظیم القدر است زیرا که خوردن نزد این بہائم صفقان از اہم ہماہم است و از عظیم مقاصد. پس ناچار ترک آن ریاضت

۱- انفاس العارفين از شاه ولی اللہ، ص ۹۸. ۲- کلیات باقی اللہ از ابوالحسن زید فاروقی نقشبندی و ڈاکٹر برہان احمد فاروقی، ص ۵۸. ملک دین محمد اینڈ سنز اشاعت منزل لاہور.

شاقه بود و مجاهده شديده باشد، به خلاف دوام محافظت نسبت والتزام متابعت سنت علي صاحبها الصلوة والسلام والتحيه. و امثال آنها در نظر عوام قدری نیست و اعتدای نه، تا ترک اینها را از منکرات دانسته، تحصیل این امور را از ریاضات شمرند. پس لازم است بر اکابر این طریقت که در ستر احوال می کوشند، ترک ریاضت کنند که در نظر عوام عظیم القدر است و باعث قبول خلق است و مستلزم شهرت است که متضمن آفت است و مضر ثمرات.

قال عليه وعلى آله الصلوة والسلام: بحسب امرء من الشدة أن يتنازل إليه بالأصابع في دين أو دنياً إلا من عصمه الله.

نزوفقر گرسنگی های دور و دراز، از مراعات حد اعتدال در مأكولات بسیار آسان است و بيسر تمام دارد و می یابد که ریاضت مراعات توسط حال از ریاضت کثرت جوع زیاده است!

۳۰) پیازده شرط نقشبندیه

شرط اول بهوش در دم

بهوش در دم، دو معنی دارد. معنی عام و معنی خاص. معنی عام آنست که هر نفسی که

از درون برمی آید، باید که از حضور و آگاهی باشد. غفلت را راه ندهد و همیشه
ذکر باشد و طی قلب حاصل کند. چنانچه در هر نفس چندین بار ذکر گوید، بلکه چندصد
بار تا رشکوار شود و مقصود او حاصل گردد.

و معنی خاص آن است که در هر نفس نفی غیر و اثبات حق کند یا نفی گوناگون
از خود که لَا مَوْجُودَ إِلَّا هُوَ اشارت به آن است!

شرط دوم. نظر بر قدم

و نظر بر قدم دو معنی دارد. عام و خاص.

معنی عام آن است که سالک در راه رفتن و آمدن بر فوق و تحت و زمین
و بسیار نظر نکند و بر پشت پای خود نظر کند یعنی دهن حق را نیز پای خود بیارد و با تواضع
و شکستگی و علم و زنی در راه برود.

معنی خاص آن است که سالک چون در راه معرفت می رود، قدم بر قدم در معرفت های
گوناگون نهد و ترقی حاصل کند چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در
هر روز هفتاد بار استغفار می کرد یعنی هر روز هفتاد مقام را طی می کرد و قدم بر
می داشت. ۲.

مراد از نظر بر قدم آن نیست که باید که نظر از قدم تجاوز نکند و پیش از قدم

۱- هشت شرائط نقشبندیه از ملا حسین خاّز، ص ۲.

۲- هشت شرائط نقشبندیه از ملا حسین خاّز، ص ۴.

میل به فوق ننماید زیرا که خلاف واقع است بلکه نظر همیشه از قدم تفوق می فرماید و قدم را ردیف نمود می نماید، زیرا که عروج بر زینه های علو اول نظر راست . بعد ازان قدم صعود می نماید و چون قدم به مرتبه نظر رسید، نظر از اینجا بر زینه بالا آید و قدم به تبعیت آن صعود می فرماید بعد ازان نظر ازان مقام ترقی می کند علی هذا القیاس .

و اگر مراد آنست که نظر باید که به مقامی ترقی ننماید که آنجا قدم را گنجایش نباشد، پس آن نیز غیر واقع است زیرا که بعد از تمامی قدم اگر نظر تنها نباشد بسیاری از مراتب کمال فائت شود . بیان آنست که نهایت قدم تا نهایت مراتب استعداد سالک است بلکه تا نهایت استعداد نبی که آن سالک بر قدم اوست . لیکن قدم اول باصالت است . و قدم ثانی به تبعیت آن نبی . و فوق مراتب این دو استعداد، او را قدم نیست اما نظر هست و این نظر چون حدت پیدا کند، منتهای او، نهایت مراتب نظر آن نبی است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات که آن سالک بر قدم اوست

و گوئیم که اگر مراد آن است که قدم باید که از نظر تخلف ننماید بنوعی که در هیچ وقتی از اوقات به مقام نظر نرسد، نیک است زیرا که این معنی مانع ترقی است.

و همچنین اگر از قدم و نظر ظاهر مراد داشته شود، گنجایش دارد، چه در وقت راه رفتن نظر پراکندگی پیدای کند و به محسوسات متلونه انتشار حاصل میگردد و اگر نظر

بر قدم دوخته شود، به جمعیت اقب باشد.

نظر بر قدم برای دفع تفرقه ایست که از آفاق می خیزد و کلمه ثانی یعنی بهوش در دم
دفع تفرقه انفس می سازد.^۱

شرط سوم. سفر در وطن

معنی عام آن است که سالک در طبیعت بشری سفر کند یعنی از صفات بهی بشری
و از بشری به ملکی و از صفات ذمیمه به جمیله انتقال کند. و معنی خاص آن است که سالک
سفر ناسوت و ملکوت و جبروت و لاهوت بکند.^۲

و از جمله خصایص این طریقه علیّه سفر در وطن است که عبارت از سیر انفسی
است. هر چند سیر انفسی در جمیع طرق مشایخ ثابت است اما آن سیر در نهایت میسر
می شود بعد از قطع سیر آفاقی و درین طریق ابتدا ازین سیر است و سیر آفاقی در ضمن این
سیر قطع می یابد. پس منشأ این سیر که در ابتدا حاصل می گردد، اندراج النهایت فی البدایت
گشت.^۳

شرط چهارم خلوت در انجمن

معنی عام آن است که سالک ظاهر خود باخلق و باطن خود باحق تعالی بدارد و
ظاهر خود به نور فرائض و سنن متور کند و باطن خود به مشاهده حق تعالی متور سازد و ذره بینی

۲- هشت شرایط نقشبندیه، ص ۵.

۱- مکتوبات امام ربانی، دفتر اول مکتوب ۲۹۵.

۳- مکتوبات امام ربانی، دفتر اول مکتوب ۲۲۰.

خفلیت را درون خود راه ندهد و در خلأ و ملأ و بیع و شری با حق تعالی باشد. معنی خاص آن است که روح خلیفه خدا است و عرش صفت اوست. درون او صحراهای گوناگون و انجن های عجایب و غزایب است. نظر آن بر آن نکند تا از مشاهده حق تعالی باز نماند و در عجایب و غزایب او خوشحال شود!

و خاصه دیگر در انجن است که متفرع است بر سفر در وطن. هرگاه که سفر در وطن میسر شد پس در انجن تفرقه نیز در خلوت خانه وطن سفر نماید و تفرقه آفاق به حجه انفس راه نیابد. این خلوت هر چند منتهمان طرق دیگر را نیز میسر است اما درین طریق، چون در ابتدا دست می دهد از خواص این طریق گشت. باید دانست که خلوت در انجن بر تقدیر است که در های خلوت خانه وطن را بر بسته باشد و روزنها را مسدود ساخته یعنی در انجن تفرقه، ملتفت احدی نگردد و متکلم و مخاطب نباشد، نه آنکه چشم را بپوشد و سواص را به تکلف معطل سازد که آن منافی این طریق است.^۲

شرط پنجم یاد کرد

که عبارت است از ذکر سسانی به قلبی و این نیز دو معنی دارد. عام آن است که هر چه از زبان گفته شود. اثر آن به دل رساند و ذوق آن بخشد. و خاص آنست

۱- هشت شرایط نقشبندیه از ملا حسین خاّز. ص ۷.

۲- مکتوبات امام ربّانی، دفتر اول، مکتوب ۲۲۰.

که هر چه از دل یاد خدا کند، زبان ازان بیگانه سازد و در درون خود فرو شود و در صوای دل سیرها کند!

حضرت مولانا سعد الدین کاشغری قدس سره فرموده اند که طریق تعلیم ذکر آنست که اول شیخ به دل گوید لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ مرید دل خود حاضر کند و در مقابله دل شیخ بدارد و چشم فزاکند و دهان استوار کند و زبان را به کام چسباند و دندانرا برهم نهد و نفس را بگیرد و با تعظیم و قوت تمام در ذکر شروع کند بر موافقت شیخ و به دل گوید نه به زبان و در جس نفس صبر کند در یک نفس سه بار گوید چنانکه خلوت ذکر به دل رسد. و حضرت ایشان در بعضی از کلمات قدسیه خود گفته اند که مقصود از ذکر آنست که همیشه دل آگاه بحق بماند باشد به وصف محبت و تعظیم. اگر در صحبت ارباب جمعیت این آگاهی حاصل شود، خلاصه ذکر حاصل شد و روح ذکر آنست که دل آگاه بحق بماند باشد و اگر در صحبت این آگاهی حاصل نشود طریق آنست که ذکر گفته شود. و طریقی که نگمداشت این آسان تر بود آنست که دم را در زیر ناف حبس کرده لب را بر لب چسباند و زبانرا بر کام بروچی که نفس در درون بسیار تنگ نشود و حقیقت دل را که عبارت ازان معنی مدرک در آنست که هر طرف می رود و اندیشه دنیا و مصالح دنیاوی همه او می اندیشد و در طرفه العین او را به آسمان رفتن و تمام عالم را تمام میر کردن میسر است از همه اندیشهها بیزار سازد و ویرا متوجه

گوشت پاره که بر صورت صنوبر است گرداند و او را مشغول به ذکر گفتن کند بر این طریق که کلمه لَا را به طرف بالا کشد و کلمه اِلَهِهَ را به طرف راست حرکت کند و کلمه اِلَّا اللهُ را سخت بر دل صنوبری زند. چنانکه حرارت او به تمام اعضای او رسد و در طرف نفی وجود جمیع محدثات را به نظر فنا و ناخواستن مطالعه باید کرد در طرف اثبات وجود حق را سباز به نظر بقا و مقصود وی مطالعه باید نمود و جمیع اوقات را مستغرق این ذکر باید گردانید و به هیچ شغل ازان باز نباید آمد تا به واسطه تکرار کلمه صورت توحید در دل قرار گیرد و ذکر صفت لازم دل گردد!

طریق یاد کرد آنست که نفس خود را در درون کشد و زبان با کلام چسباند و به دل کلمه لَا اِلَهِهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللهُ سه کثرت یا زیاده همچنین زیاده می کند تا آن مقدار که می تواند به تعظیم و قوت تمام در بند و حبس نفس صبر کند تا حلاوت آن ذکر بل رسد و ذکر را بازگشت کند و بازگشت هم به دل کند چه ذکر کثیر آنست که دل گوید زیرا که به دل ذکر گفتن دیگر است و از دل ذکر گفتن دیگر. در ابتدا که مرید به تلقین شیخ ذکر می گوید از دل می گوید. باز چون در گفتن ذکر حضوری حاصل می شود، در آن مقام به دل ذکر می گوید. گفته می شود چنانکه در خواب و بیداری یکسان بود. درین مقام دل ذکر می گوید و چون مرتبه یاد کرد به کمال رسد نگاه داشت پیدا شود چنانکه در یکدم ده بار گوید که

فاطر او بغیر بیرون نرود!

شرط ششم بازگشت

آن است که از ذکر بازگشت او به مذکور باشد و این نیز دو معنی دارد .
عام آن است که یاد کن نام پروردگار خود را و بریده شو از همه مخلوقات بریدنی کامل،
یعنی در همه حال متوجه به خدا باش . و خاص آنست که یاد کن پروردگار خود را وقتی
که فراموش کرده باشی خود را چه حقیقت ذکر، فای ذاکر است در مذکور.^۲

بازگشت عبارت از آنست که گویند در عقب هر ذکری گوید که خداوند مقصود
من از ذکر، تقا و رضای تست زیرا که این کلمه نفی کننده است هر خاطری را که بیاید
از نیک و بد تا ذکر او خالص ماند و سیر او از ماسوای حق فارغ گردد.^۳

شرط هفتم نگاه داشت

نگاه داشت آن است که مراقبه نفی خواطر کئی و آنچه دون حق است، دل
را از ان نگاهداری و این نیز دو معنی دارد . عام آنست که چنان در مراقبه شوی که
ظاهر و باطن خود همه به جانب حق تعالی بندی . و خاص آن است که نه ظاهر ماند
و نه باطن و نه مراقبه ماند نه غیر.^۴

۱- تحفة السالکین، ص ۱۲۰ . ۲- هشت شرایط نقشبندیه از ملاحسین خباز، ص ۹ .

۳- تحفة السالکین یا تحقیقات، ص ۱۱۹ . ۴- هشت شرایط نقشبندیه، ص ۹ .

شرط هشتم یاد داشت است

که مقصود از همه عبادات دوام آگاهی است بر سبیل ذوق. این نیز دو معنی دارد. عام آن است که همیشه در توحید و معرفت مستغرق باشد و ذوق دائمی حاصل کند و بیهوش و بی عقل نشود. اگر شود، نقصان طریقت است و گریه نکند و آه نکشد، معنی خاص آنست که در استغراق توحید و معرفت اسرار الهی که بیاید، بر آن قرار نگیرد. تازه به تازه اسرار حاصل شود و ظاهر نازد. یاد داشت نهایت مقام نیست.

و یاد داشت که در عبارت اکابر این سلسله علیه واقع می شود، بعد از تحقق هر دو جهت جذب و سلوک صورت می بندد و نهایت گفتن او را به اعتبار نهایت مراتب شهود و آگاهی است و الا نهایت مطلق وراء وراء است. تفصیلش آنست که شهود یا در مراتب صورت است یا در مراتب معنی یا وراء صورت و معنی^۲. و شهود و حدت در مراتب کثرت بر نبی که مراتب تمام مخفی شود و مشهود جز وجه باقی هیچ نماند. این مقام را به یاد داشت مناسب دانسته، اطلاق یاد داشت بر این مرتبه کرده اند و این را تجلی ذاتی و شهود ذاتی نیز می گویند و این مقام را مقام احسان می فرمایند و آن گم شدن را به وصل معبر ساخته اند. مصرع:

۱- هشت شرط نقشبندیه از ملا حسین خباز ص ۹. ۲- مکتوبات امام ربانی مکتوب ۲۹، دفتر اول.

تو در و گم شو، وصال این است و بس

و این اصطلاح مخصوص است به حضرت ناصر الدین خواجه عبداللہ؟ از مشایخ

متقدمین این سلسله هم کسی به این اصطلاح تکلم نفرموده است. مصراع:

هر چه خوبان کنند، خوب آید

از کلمات قدی سائت ایشان است که زبان ما مرآتِ دل است و دل مرآتِ

روح و روح مرآتِ حقیقتِ انسانی و حقیقتِ انسانی مرآتِ حق سبحانه و تعالیٰ!

شرط نهم و قوتِ زمانی

وقوتِ زمانی آنست که از غفلت و نسیانِ زمانِ گذشته تقصیر و ندامت، پیشه خود

سازد.^۲ بنده بهر حال واقفِ احوالِ خود باشد. اگر به طاعت است شاکر باشد و اگر به معصیت

است غدر خواهد.^۳

شرط دهم و قوتِ عددی

وقوتِ عددی آنست که در حالتِ خود عدد کند که ترقی حالات می شود یا نه!^۴ در نفی

و اثبات، رعایتِ عدد طاق کند. منتهای عدد در یک دم بیست و یک بار است. اگر اثر

این شغل که بی تعلقی از ماسوا است در دل پیدا آید، شکر بجا آرد و الا باز از سر نو شروع

کند.^۵

۱- مکتوباتِ امام ربانی، مکتوب ۲۹۰، دفتر اول: ۲- هشت شرایطِ نقشبندیهِ از ملا حسین خباز، ص ۱۰.

۳- ضیاء القلوب از حاجی امداد اللہ؟ ص ۷۲. ۴- هشت شرایطِ نقشبندیهِ، ص ۱۰.

۵- ضیاء القلوب، ص ۷۲.

شرط یازدهم وقوف قلبی

وقوف قلبی آنست که در تزکیه نفس و تصفیه دل و تجلیه روح هر روز زیاده کوشد! حاضر بود
به جناب سقّی تعالیٰ به وجهی که دل را هیچ علاقه بغیر حق نباشد. توجه بسوی قلب کند که زیر پستان چپ واقع است.^۲

۳۱) ذکر قلبی

فکر ازاله مرض قلبی درین فرصت یسیر به ذکر کثیر از اتم مہام است و علاج
علت معنوی درین مہلت قلیل به یاد رب جلیل از اعظم مقاصد. ولی که گرفتار غیر
است ازو چه توقع خیر. روحیکه مایل به کمتر است نفس آماره ازو بہتر است.
آنجا ہمہ سلامتی قلب می طلبند و خلاصی روح می جویند و ما کوته اندیشان در فکر تحصیل اسباب
گرفتاری روح و قلبیم. هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ چه توان کرد وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا
أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ^۳

اوقات را به ذکر و فکر معمور دارند و در کسب مرضیات مولای حقیقی جل شانہ
به جان کوشند و فرصت را غنیمت شمرند و توشه آخرت را آماده سازند. چندان مہلوت
به ذکر قلبی نمایند که ذکر و حضور ملکہ دل شود و صفت لازمہ او گردد که به نفی منتفی نشود
چنانچہ سمع صفت سامعہ و بصر صفت باصرہ و انقطاع تامم دل را از ماسوی حاصل شود

۲- ضیاء القلوب از حاجی املا اللہ، ص ۷۲.

۱- هشت شرایط نقشبندیہ، ص ۱۰.

۳- مکتوبات مجدد الف ثانی، دفتر اول، مکتوب ۱۴۵.

و نسیان مادون او تعالیٰ نمایند به حدی که اگر به تکلف ماسوی بر یاد او دهند ،
یادش نیاید . این حالت معتبر به فقای قلبی است و منزل اول است از منازل صول

۳۲) هفت لطایف

عالم امر را روبرو بیچونی است و توجه به بیچگونگی ابتدای عالم امر از مرتبه قلب
است و فوق قلب روح است و فوق روح سراسر است و فوق سراسر خفی است و فوق
خفی خفی است .

پنجگانه عالم امر را اگر جواهر نمسه گویند، گنجایش دارد. از کوتاه نظری خرف
ریزه بی چندا فراهم آورده ، جواهر انگاشته است . ادراک این جواهر نمسه عالم امر
و اطلاع بر حقایق اینها نصیب کمل تابعان محمد رسول الله است . صلی الله علیه و
علی آله و سلم ۲

مخدوما! این راه که مادر صدد قطع آنیم همگی هفت گام است به عدد هفت
لطیفه انسانی. دو قدم در عالم خلق اند که به قالب و نفس تعلق دارند و پنج گام در
عالم امر اند که به قلب و روح و سر و خفی و اخفی مربوط اند. و در هر قدمی ازین اقدام
سبعه ، ده هزار حجب خرق می نماید. ۳

۱- مکتوبات معصومیه جلد ثالث، مکتوب ۱۰، مطبع روز بازار امرتسر ۱۳۴۰ هـ.

۲- مکتوبات امام ربانی دفتر اول مکتوب ۳۴ . ۳- مکتوبات امام ربانی، دفتر اول، مکتوب ۵۸ .

جماعت صوفیه رضوان الله علیهم که خواص این دین مبین اند، از راه مجاهده بر قانون شریعت در موت اختیاری، به شرف مشاهده عالم غیب بروفق بیانی که کتاب و سنت بران ناطق است، مشرف شدند، در انسان کبیرهفت لطیفه دیدند.

اول : لطیفه قلبی که ذات الصدور و ضمیر عبارت از آن است.

دوم : لطیفه نفسی که ضمیر قایم به آن است.

سوم : لطیفه قلبی و آن حقیقتی است جامع میان صفات و ستون بیانی و

خصایص و احوال کونی روحانی و طبیعی و ظهور آن حقیقت از هیئت اجتماعی باشد میان صفات و حقایق الٰهی و کونی و آنچه این دو اصل مشتمل است بران از اخلاق و صفات و آنچه متولد شود ازین دو اصل، پس از ریاضات و مجاهدات و زوال احکام انحرافی، بواسطه غلبه ربّانی که حاکم است بر اعتدال روحانی و طبیعی.

چون این امور موجود گردد و حقیقت قلب حقیقی ظاهر گردد و چنانچه سیاهی از اجتماعی زاج و عطف ظاهر شود و آن مضمّن مشهوره متعلق تقرفات و مرآت شهود آنست. و این حقیقت جامعه انسانی که قلب عبارت از آن است، مجموع کاینات علوی و سفلی مفصل آنست اگرچه از حلول در اجسام منزّه است.

اما چون نسبتی میان او و میان این قطعه لحم صنوبری هست. پس توجه بدین لحم صنوبری باید نمود و چشم فکر و همه قوای را بروی گماشت و حاضر آن باید بود تا کیفیت غیبت و بیخودی رو نماید و آن را راهی فرض باید نمود و خود را به آن بیخودی

دادن تا مشاهده عالم غیب بی تو در تو ظاهر شدن گیرد.

چهارم : ستری یعنی آن قوتی که مشاهده عالم غیب به آن توان کرد و آن قوت
 قائم به لطیفه قلبی است .

پنجم : لطیفه روحی .

ششم : لطیفه خفیه

هفتم : لطیفه حقیقی یعنی فیضی که از صفت موجودیت حق سبحانه فایض و هم

اشیای ممکنه از وی موجودند به صفت وجودیت او قائم و او سبحانه و تعالی مفیض
 در ذات یکتا و صفات بی همتا که جمیع ممکنات اوست که به سبب افعال او
 به ظهور آمده و افعال او از صفات فعلیه او صادر شده و صفات او ذات مقدس
 او را من الازل الی الابد ثابت است .

و اخص صوفیه آدمی را با عالم موازنه کرده اند . هر چیزی که در عالم بود، آن هم

را در آدم جمع یافتند و در هیئت اجتماعی لطیفه که بر آدم بود، در عالم ندیدند که آنرا

لطیفه انانیت گویند که آن لطیفه آیینیه تجلیات جمال و جلال حقست سبحانه و

ادراک تجلی حق سبحانه و تعالی تواند کرد عند التجلی الحق سبحانه علیه، و بحق راجع شود،

و بنده نیست شود . و باز چون او را به بنده دهد، باز بنده به همان هستی، هست

شود . درین حال صرف توحید از بنده درست آید . درین حال بنده را علم شود،

بیرون از خیال و ظن و بیرون از اثره علم مسموعی او . درین مقام خلق را بحق هست

تواند دید و حتی را بختی یگانه تواند شناخت . خلق، حجابِ حق نتواند شد و حتی مشاهده
مشهود در عالم، غیر آدمی را این قوت و حالت نداده اند!

لطیفه روح

روح انسانی لطیفه ایست ربانی و جوهریست سماوی روحانی نورانی می ناطق
متحرک که قانی نشود و دریا بنده صورت همه چیزها. این جسد به منزله سرای است
ویرا، و شناخت وی کلید شناخت خدای آمد سبحانه. شناخت حقیقت جوهر وی و کیفیت
تصرف وی درین بدن از علمها نیست که هر کس بداند.

آنچه صفات ذاتی اوست هفت است از نورانیت و محبت و علم و حلم و انس و
بقا و حیوة و صفات دیگر ازین صفات تولد کند، چنانکه از نورانیت، سمعی و بصیری و
تشکلی و از محبت، شوق و طلب و صدق و از علم، ارادت و معرفت، و از حلم، حیا و
وقار و تحمل و سکون، و از انس، شفقت و رحمت، و از بقا، ثبات و دوام، از حیوة،
عقل و فهم و ادراکات دیگر از وجدانیات و غیرها.^۲

ثبوت طایف

ولی الله بن عبدالرحیم المشهور به شاه ولی الله رحمة الله علیه در رساله مشتمی به اطائف

القدس فی معرفت لطائف النفس در بیان حقیقت قلب ، و عقل و نفس و روح و سر و مخفی و اخفی و بحر بهمت و انا نوشته اند و موافق و جبران و کشف خود طریق تهذیب هر یکی ازینها بیان فرموداند:

در تهذیب لطایف ثلثه بارزه به وجهی که حکمت خلقی تقاضا می کند، اشباح لطیفه انسانیه بر سه شعبه قلب و نفس و عقل به نقل ثابت است که الاوان فی الجمد مضغه اذا صلحت صلح الجمد کله و اذا فسدت فسدت الجمد کله الا وهی القلب و نیز آمده است النفس تمنی و تشتتی والفرج یصدق ذلك و یکذبه و نیز آمده است دین المرء عقله و من لا عقله لا دین له!

لطایف سه باطنه که عبارت از قابلیت است. لطیفه مأخوذ از لطایف است و آن شش لطیفه را لطایف از آن گویند که از علم او لطیف اند. قابلیت عبارت از استعداد ظهور ذاتی و صفاتی و الهی و کونی یعنی آن شش قابلیت در حقیقت شش انوارند که از ذات بیکیف صورت تعینات لطیفه گرفته از ظهور ذاتی خویش ظاهر آمده در جسد انسان ساری گشته.^۲

احوال و مواجید لطایف

از گذشت قلب ، روح است و از گذشت روح سراسر است و از گذشت سرخفی

۱- الطاف القدس از شاه ولی الله^{ره}، ص ۱۷. ۲- مواهب محمد زبیر، ص ۸۵. از قطب الدین محمد انزلی مخطوط در مجموع شماره ۱۸۱۸، کتب خانه مهریه گولره شریف.

است. بعد از آن اخفی. هر کلام ازین چهار باقی مانده احوال و مواجید علیحده دارد. همه را جدا جدا طی باید کرد و به کمالات هر کلام متجلی باید شد!

فنا و لطایف

باید دانست که فایده فنا زوال صفات بشریه است و رفع شرک خفی. اگرچه ستر خفی و اخفی به احکام شرعی مکلف نشده اند، و شرک آنها را در اسلام اعتباری ننموده اند لیکن در مرتبه ولایت خاصه از رفع آن شرک خفی چاره نیست. و هر چند آنها نازک تر و نورانی تر اند، شرک آنها خفی تر است و رفع آن شرک دقیق تر و تواند بود که بعضی را فنا، قلب و روح دست دهد و فای بر نشود و بعضی را فنا ستر شود و فقای دو لطیفه که بعد از آن است نشود و به فنا همان لطیفه قلب و روح و ستر اکتفا رود و از ادلیا بود. لیکن چون فردا حقایق هر یک ازین لطایف در جلوه آید، آن لطایف که درین نشأت به دولت فنا و بقا مشرف نشده اند از ثمرات و نتایج مناسبه آن فنا و بقا فایده کامل بگیرند. مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلَّ سَبِيلًا ۲.

③ ذکر جمهر و خفی

حضرت خواجه ما قدس ستره فرمودند: روزی خواجه عبدالخالق قدس ستره در میان کار

بر استاد خود تفسیر می خوانند بر تفسیر این آیت رسیدند که اُدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً اِنَّهٗ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِلِينَ از استاد خود پرسیدند که حقیقت این خفیه و طلیقه وی چیست؟ اگر ذاکر بلند می خواند یا در مقام ذکر به اعضا حرکت می کند، غیر واقف می شود و خفیه نمی ماند و اگر به دل می گوید شیطان به حکم شیطان ببحری فی ابن آدم مجری الدم واقف می شود، استاد فرمودند این علم لدنی است اگر حق تعالی خواسته باشد از اهل اللد کسی بتو رسد و ترا تعلیم کند. ۱

③۴ مشاهده و مکاشفه

فرقی بس دقیق است میان مشاهده و مکاشفه و تجلی، هر سالک کامل را بدان وقوف نباشد؛ اینجا این قدر نموده می آید که مشاهده با تجلی و بی تجلی باشد، و تجلی بی مشاهده و با مشاهده باشد. تجلی چون از صفات جمال باشد، با مشاهده بود؛ و چون از صفات جلال باشد، بی مشاهده باشد، زیرا که صفات جلال رفیع اشنیئیت می کند و اثبات وحدت.

اما مشاهده و تجلی بی مکاشفه نبود، و مکاشفه بود که بی مشاهده و تجلی بود. و گویند: سالک راستر و تجلی است و تجلی نور مکاشفه است که از حق سبحانه و تعالی

بر دل عارف ظاهری گردد و دل را می سوزد و مدهوش می گرداند و ستر ازاله این تجلی است از دل تا نسوزد و از نور تجلی ناچیز نگردد. پس ستر از الله تعالی رحمت باشد مر عارف را، چنانکه تجلی فضلی باشد. اگر ستر نبود، در اوان ظهور سلطان حقیقت، وجود ساک متلاشی شدی!

③۵ تجلیات افعالی

ساک چنان مشاهده کند که هیچ فعل در صور آن مظاهر ظاهر نمی شود آلا از حق سبحانه و تعالی. در مثال چنان داند که صور عالم به مثابه لبعثتی چند اند که استاد کامل به حسب خیال دقایق ایشان را از باطن تحریک می دهد و افعال خود تمام می نماید.

③۶ تجلیات اسماء و صفات الهی

ساک چنان مشاهده کند و محققش گردد که صفت کمالی نیست الا حق سبحانه و تعالی را و در مثال چنان داند که حیوة و علم و قدرة و ارادت و سایر صفات کمالیت که اهل عالم راست جمله ازان حق است و نسبت آنها به اهل عالم عاریتی است و محقق بدین مقام. آنرا توحید صفات خوانند.

②۷ گشادگی روزن دل

گمان مبرک که روزن دل به ملکوت بخواب و بی مرگ گشاده نگردد که این چنین نیست بلکه اگر در بیداری کسی خویشتن را ریاضت کند و دل را از دست غضب و شهوت و احوال بد و ناپایست این جهان بیرون کند و جای خالی بنشیند و چشم فراز کند و حواس را معطل کند و دل را با عالم ملکوت مناسبت دهد بدانکه **اللّٰهُمَّ اللّٰهُمَّ** بر دوام گوید به دل نه بزبان. تا چنان شود که از خویشتن تمام بیخبر شود و از هیچ چیز خبری ندارد مگر از خدای سبحان. چون چنین شود اگر چه بیدار باشد آن روزن گشاده شود و آنچه دیگران در خواب بینند وی به بیداری بیند و ارواح دفرشتگان در صورتهای نیکو ویرا، پدید آیند و پیغمبران را علیم السلام دیدن گیرد و ازیشان فایده گیرد و مدد ها یابد و ملکوت آسمان و زمین بوی نمایند. کسی را که این راه گشاده شد، کارهایی عظیم بیند که در حد وصف نیاید و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: طوبیت لی الارض فدایت مشارقها دمغاربها و آنکه حق سبحان و تعالی گفت:

وَ كَذٰلِكَ نُبْرِئُ اِبْنٰهَیْمَ مَلَكُوتِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ مِمَّ دَرِنِ

حال بوده است. ۱

۳۸) مراقبه

معنی مراقبت پاسبانی و نگاه داشتن بود. نفس را نیز بگوش داشتن هر لحظتی حاجت باشد که اگر از وی غافل مانی با سر طبع خویش شود از کاهلی و شهوت راندن. و اصل مراقبت اینست که بداند که خدای عزوجل بروی مطلق است در هر چه می کند و می اندیشد و خلق ظاهر وی می بیند و حق تعالی ظاهر و باطن وی می بیند. هر که این بشناخت و بر دل وی این معرفت غالب شد ظاهر و باطن وی با ادب شود.

مراقبت بر دو وجه است. یکی مراقبت صدیقانست که دل ایشان بر عظمت حق تعالی مستغرق بود و در هیبت وی شکسته بود و در وی جای التفات بغیر نباشد. چون دل راست بایستاد و بجوارح خود تبحر بود. از مناجات باز ماند به معاصی چون پردازد ؟

دوم مراقبت پارسایان و اصحاب الیمین است و این کسانی باشند که دانند که خدای تعالی بر ایشان مطلق است و از وی شرم می دارند و لیکن در عظمت و جلال وی مدحوش و مستغرق نشده باشند!

حضرت خواجه علاء الدین می فرمودند: طریقه مراقبه از طریق نفی اثبات اعلی است

و اقرب است به جذب. از طریق مراقبه به مرتبه وزارت و تصرف در ملک و ملکوت می توان رسید، و اشرف بر خواطر و به نظر موهبت نظر کردن و باطنی را منور گردانیدن از دوام مراقبه است. از ملکه مراقبه دوام جمعیت خاطر و دوام قبول دلها حاصل است و این معنی را جمع قبول می نامند.

③۹ علم لدنی

علمی بود که اهل قرب را به تعلیم الهی و تفهیم ربّانی بی واسطه معلوم و مفهوم گردد و آن علم را به معرفت ذات و صفات حضرت عزت تعلق باشد. آن علم را حق سبحان و تعالی از عالم غیب در دل ایشان در اندازد و این علم به شهادت وجد و ذوق بود نه به دلالت عقل و نقل. در وقتی بود که نور حقیقت ظهور کند و مباشرت دل گردد بی حجاب صفات بشریت، و لوح دل از نقوش علم روحانی و عقلی و سمعی و حسی به کلی صافی شده باشد و بنده از وجود بشریت در آمده، و از لدن خویش به لدن حضرت حق رسیده و از آن حضرت در معرفت ذات و صفات او جل ذکرة ادراک معانی و فهم کلام توانسته.

④ معرفت نفس

قال حجة الاسلام: دل آدمی چون آئینه است که هر که در وی نگری، باید که حق را ببینی. و بسیار کس اند که در خود بنگرند و حق را نمی بینند و حق را نمی شناسند پس لابد است شناختن آن وجه و آن نظر که آن آئینه آن معرفتست. و آن بر دو وجه است. یکی آن که غامض است و بیشتر فهمها آنرا در نیابد، و آن وجه که همه کس فهم آن توانند کرد آنست که آدمی از ذات خویش، هستی ذات حق سبحانه، بشناسد و از صفات خویش، صفات او، و از تصرف در مملکت خویش که تن و اعضای وی است، تصرف حق در جمله عالم بشناسد. پس بدین وجه معرفت نفس آئینه و کلید معرفت حق سبحانه و تعالی شده!

⑤ اتصاف به اوصاف حق سبحانه

خواجہ عبید اللہ احرار فرماید: سالک می تواند بود که متصف شود به اوصاف حق سبحانه فهو بعد غیر واصل. این معنی خواجہ بود چه از وصل مقصود شهود ذاتی است بی مزاحمت شعوبه بوجود کثرتی. مرتبه اتصاف به اوصاف که مرتبه تجلیات صفات

است، بی کثرت از وجی متعذر است. اگر خواهی که در مقام حضور باشی باحق سبحانه از مک و وسوسه شیطان آزاد باشی، بلکه ملک را اطلاع بر حضور تو نشود، بلکه نفس ترا قوی بر حضور تو نشود، بر تو باد که همشینی با مردی کتی که دل و جان ایشان در ذکر ذات مستغرق شده باشد و از خود رهایی یافته. تعبیر از این معنی بعضی به شهود و بعضی به وجود کرده اند و بعضی به تجلی ذات و بعضی به یاد داشت کرده اند!

④ تَخَلُّقٌ بِأَخْلَاقِ اللَّهِ

بدانکه معنی تخلق به اخلاق الله که در ولایت مأخوذ است، که حاصل شود مراولیا، الله را صفاتی که مناسب باشد مرصفت واجبی را تعالی. لیکن آن مناسبت در اسم بود و مشارکت در عموم صفات نه در خواص معانی که آن محال است و مستلزم قلب حقایق. در تحقیقات خواجہ محمد پارسا قدس سره می فرماید: در مقام معنی تخلقوا باخلاق الله صفت دیگر ملک است و معنی ملک متصرف بود بر همه. چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود، او را مقهور تواند داشت و تصرف او در دلها نفاذ یابد و بدین صفت موصوف شده باشد. صفت دیگر سیمح است و معنی سیمح شنوا است. چون رونده راه، سخن حق را از هر کس که باشد، بی گرائی قبول کند و اسرار غیبی و حقایق

به گوش جان فہم کند، بدین صفت موصوف شده باشد. صفت دیگر بصیر است
و معنی بصیر بینا است. چون رونده را بصیرت بصر، به سیرت او بینا شد باشد
و به نور فراست همه عیوب خود بیند و کمال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود
بیند و نیز بصیری حق، منظور نظر او شده باشد، تا هر چه کند بر موجب پسندیده
حق کند، بدین صفت موصوف شده باشد. صفت دیگر ممیت است، و معنی ممیت
میرانده بود. چون سالک بدعتیابی که بجای سنت گرفته اند، وی منع آن بدعتها نماید
بدین صفت موصوف شده باشد!

۱۰۷

فهارس رساله قدسیه

- ۱- فهرست الفاظ و اصطلاحات عرفانی.
- ۲- فهرست نامهای اشخاص.
- ۳- فهرست آیات قرآن شریفیت. (در متن)
- ۴- فهرست احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم
- ۵- فهرست مصراع های اول اشعار.
- ۶- فهرست نامهای جای ها.
- ۷- فهرست نامهای کتاب ها و رسائل.
- ۸- فهرست مأخذ سلسله نقشبندی.
- ۹- فهرست مأخذ شجره نقشبندیه.

www.mujaddidway.com

۱- فهرست الفاظ و اصطلاحات عرفانی

اتصاف بر اوصاف الٰہی ۱۸۰	آ
اتصاف بر اوصاف حق سبحانه ۲۴۲	آبِ نطف و کرم ۱۹۸
اتصاف بر صفات ربّانی ۱۸۳	آثارِ تصرفات ۱۵، ۱۳
اثبات ۱۵۵	آثارِ جذبات ۱۷۵
اثبات حق ۲۲۱	آثارِ جذبات الٰہی ۶۴
اثبات حق سبحانه ۱۴۹	آثارِ قدرت ۲۱۰
اثبات غیر ۱۴۹	آداب سلوک ۱۲۵
اثبات معبود بر حق ۲۱۳	آداب شریعت و طریقت ۵۹
اثبات واجب الوجود ۸۶	آزاد ۱۶۳
اثبات وحدت ۲۳۷	آگاہی ۳۵، ۱۷۵، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۱
اثر ریاضت ۶۶	آلہ طبیعت ۲۱۳
اجازت دعوت خلق ۱۷۵	آواز مقدمه جذب ۲۱۷
اجله مشایخ ۱۷۹	ا
احاطت روحانیت ۱۶۹	ابتدا ۱۸۲
أحد ۱۷۷	ابدال ۲۰۱
احسان ۱۹۳	الو الوقت ۹۲، ۲۲۰
احسن ریاضات ۲۱۹	اتباع احوال و اذواق و مواجید ۱۹۳

ادراک معانی ۱۷۰	احوال ۱۱۵، ۱۲۶، ۱۵۶، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶
اذکارِ باطنی ۱۴۰	۱۹۳، ۲۱۹، ۲۲۰
اذکارِ ظاہری ۱۴۰	احوالِ اموات و معاون ۲۰۱
اذکارِ کلمہ ۳۷	احوالِ باطنی ۱۴۲، ۱۴۱
اذواق ۱۹۳	احوالِ شریفہ ۱۱، ۱۸۵
اذواقِ طورِ نبوت ۱۷۷، ۱۷۴	احوالِ شکر ۵۳
ارادت ۱۲۵، ۵۹	احوالِ عجیبہ ۱۲۴
ارادت و معرفت ۲۳۴	احوالِ عظیمہ ۱۵۶
ارادہ خود ۸۴	احوالِ کونی روحانی و طبیعی ۲۳۲
اربابِ الطریقہ ۱۳۱	احوالِ مخفیہ ۱۳۶
اربابِ تحقیق ۱۲۹	احوالِ مخیبات ۲۰۱
اربابِ جوغ ۲۰۱	احوال و مقاماتِ صدیقان ۱۱
اربابِ سلوک ۲۱۹	احوال و مواجیدِ لطایف ۲۳۵
ارشاد و ہدایت ۱۱۴	اختصاصِ الہی ۱۸۱
ارواح ۱۶۹	اختلاط باخلق ۱۶۳
ارواحِ انبیاء ۱۵۶	اختیار ۱۷۱
ارواحِ طیبتہ ۱۴۰	اختیارِ فقر ۹۳
ارواحِ مقدسہ ۱۳۱، ۲۱۰	خص صوفیہ ۲۳۳
ازالہٴ امراض ۱۹۲	خفی ۲۰۸، ۲۳۱
از خود غائب شدن ۷	اخلاص ۱۸۱، ۱۸۳
از خود برکلی فانی شدن ۴۷	اخلاق ۲۶
از مراد بی مراد گشتن ۱۸۱	اختیار ۲۰۲
از ہمہ کس گسستہ شدن ۱۴۴	ادراک تجلی حق سبحانہ ۲۳۳

استخار، اخبار، چہارہ	ازین قوم ۱۱۹
استمداد از باطن مقدس ۱۴۱	اساس سیر و سلوک ۱۲۱
استمداد از روحانیت ۱۴۸	اساس مواظبت بر ذکر ۱۴۵
استمداد باطنی ۱۴۹	اسباب دیوی ۱۰۱
استیناس ۱۱۵	استاد ۲۳۷
اسرار ۱۹۸، ۵۸	استدلال ۲۰۱
اسرار غیبی ۲۴۳	استرشاد ۱۱۵
اسرار قرآن و حدیث ۱۱	استطاعت ۲۰۰
اسماء ۲۰۷	استعجاب، سیزدہ
اسم اعظم ۳۷	استعداد ۱۹۴، ۱۵۱
اسم ذات ۲۱۷	استعدادات ۱۳۴
اسم ولایت ۱۷۴	استعداد این راہ ۵۷
اسماء و جوہی ۲۰۹، ۲۰۸	استعداد سالک ۲۲۲
اسما و صفات ۲۰۹، ۲۰۴	استعداد نبیؐ ۲۲۲
اسما و صفات و اجہی ۲۰۹	استغراق ۱۷۴، ۲۱۱، ۲۱۷
اسمی مبدأً تعین ۲۰۹	استغراق توحید ۲۲۸
اشارات مجذوب ۷۷	استغفار ۱۴۷
اشتغال ۲۱۸، ۱۸۴	استفادہ، سیزدہ، چہارہ، ہفدہ
اشراف بر خواطر ۲۴۱	استقامت ۹۳، ۴
اشراق ۲۱۱	استقامت احوال ۱۴۲، ۱۳۳
اشراق و انوار عرفانی ۳۱	استقامت افعال ۱۴۲، ۱۳۳
اشخال ۱۷۴	استقامت باطن ۱۴۲
اصحاب ۴۷	استماع ۱۱۵

اطمینان ۱۹۸	اصحاب الابصار ، سیزده
اطمینان دل ۱۵۰	اصحاب الانتباه ۱۲۱
اطمینان نفس ۱۹۲، ۱۹۳	اصحاب امیر ۵۹
انظار طلب ۱۶۲	اصحاب ایشان ۱۰۳
اعتبارات ۲۰۷	اصحاب خواجہ ۷۳
اعتدال اجزای قالب ۱۹۳	اصحاب خواجہ بزرگ ۱۰۵
اعتدال روحانی و طبیعی ۲۳۷	اصحاب خود ۷۴
اعتراض موسیٰ بر حضرت ۱۶۸	اصطلاحات صوفیان ۳۷، ۳۴
اعتصام بر صفت قیوم ۱۳۱	اصطلاح صوفیان ۲۱۷
اعلای ترک دنیا ۲۱۶	اصفیاء ۱۱۳
اعلای کلمۃ الحق ۲۰۰	اصل اول ۲۰۵
اعمال باطنہ ۱۷۵	اصل تثنائی ۲۰۶
افاضہ کمالات ۱۹۳	اصل ثالث ۲۰۵
افتقار ۱۶۷	اصل ثانی ۲۰۵
افعال اختیاریہ ۱۹۹	اصل جوہر ۱۵۲
افلاس خود ۱۱۸	اصل سعادت جان ۲۱۳
اقتباس انوار ۱۶۹	اصل فوقانی ۲۰۶
اقتباس جدواریت مواجید ۱۷۶	اصلی از اصول ۲۰۵
اقدام سید ۲۳۱	اصول ۲۰۵، ۲۰۸
اکابر ۲۲۰	اصول پنجگانه عالم کبیر ۲۰۹
اکابران دین ۲۱۰	اضطراب ۱۷۲
اکابر نقشبندیہ ۸۵	اطلاق اسم فنا ۲۰۸
اکمل تعینات ۲۰۷	اطلاہ خلق ۲۱۶

اندریشہ کل کائنات ۱۶۰	ابقاء ۱۳۸
انس باحق تعالیٰ ۲۱۴، ۲۱۵	الطائف ربوبیت ۱۶۱
انسان عیون المحققین ۱۱۵	العارف الکامل ۳۶
انسان کامل ۱۶۳	انفائی ۱۸۱
انسان کبیر ۲۳۲	انفناء ۱۸۵، ۲۰۷
انس و محبت حق تعالیٰ ۱۴۴	انفائی اللہ ۱۳۸، ۱۷۴
انشعاب لطیفہ انسانیہ ۲۳۵	انہامی ۱۳۴، ۱۳۵
انفاس طیبہ ۱۱۹، ۱۷۶	الوہیت ۱۷۴، ۱۷۵
انفاس قدسیہ ۹۳	انام ۱۴۷
انفاس نفیہ ۱۱، ۱۱۴، ۱۲۱	انام ابن طایفہ ۲۰
انقطاع ۱۷۹	انام ربانی ۱۶۰
انقطاع تام ۱۳۹	انتزاع علم بروجود ۲۰۸
انوار ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۶۹	امکان ۲۰۷
انوار الہی ۱۵۵	امکان وصول ۱۸۵
انوار حقیقت ۱۲۶، ۱۶۹	امید وصول ۱۱۶
انوار حقیقت بی نہایت ۱۴۰	امیر المؤمنین ۱۹۷
انوار قدم ۱۸۵	انا ۲۰۵
انوار ولایت ۱۰۴	انتساب ۱۲۵
اولیٰ سلوک ۶۱	انتفاش صورت کونیہ ۱۶۹
اوتاد ۲۰۱	انتہا ۱۷۲
اوراد ۷۳	انجن تفرقہ ۲۲۴
اولوالالبصار ۱۲۰	انجن های عجایب و غزایب ۲۲۴
اولیاء ۱۳۴، ۱۶۸، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۰۲	اندراج نہایت فی البدایت ۲۲۳

اہل حقیقت ۱۲۲	اولیاء اللہ ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹
اہل حقیقت و عرفان ۱۱۶	۱۹۸، ۲۳۳
اہل ریاضت ۲۰۱	اولیای امت ۱۲۹، ۱۴۸، ۱۴۹
اہل سلوک ۲۱۶	اولیای حق ۲۰۱
اہل طلب ۱۶۶	اولیای خداوند ۱۷۳، ۱۷۴
اہل عجز ۲۰۰	اولیای عشرت ۱۷۷
اہل فراست ۲۰۱	اویس ۱۳۰
اہل فنا و بقا ۱۸۱	اویسی ۱۳۰
اہل قبور ۲۱۰	اویسیان ۱۹۷
اہل قرب ۱۶۹	اویسیت ۵۶
اہل محبت ۱۳۰	اہل اللہ ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۱
اہل معاملات ۱۳۰	۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۸۳، ۲۳۷
اہل معرفت ۷۵، ۱۳۰، ۱۷۸، ۲۰۱	اہل باطن ۱۶۷
اہل وصول ۱۸۶	اہل بدایت ۱۵۸
اہل ہمت ۲۰۰	اہل بصیرت ۱۱۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۶
اہل یقین ۱۲۵	اہل ینش و اعتبار ۱۲۰
آئینہ تجلیات جمال و جہل حق ۲۳۳	اہل تحقیق ۱۳۴
آئینہ قبول ۲۰۴	اہل تصرف ۲۰۰
ایقان ۱۲۱	اہل تصوف ۵۹، ۱۷۹
ایمنی ۱۷۲	اہل تلویح ۱۶۱، ۱۶۳
این راہ ۲۰۳	اہل تمکین ۱۴۱، ۱۶۱، ۱۶۳
این طایفہ ۲۲، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹	اہل توحید ۱۳۰
۲۰۰	اہل جوع ۲۰۱

ب

- بایدت حال فنا ۱۸۱
 بایدت سیر فی الله ۱۷۹
 بایدت فطرت ۱۵۳
 بایدت ولایت کبری ۲۰۹
 بر دل نشستن ۲۱۸
 برزخ ۹۲
 برکات توجیه ۶۶
 بروق عدم ۲۱۱
 برهان المحققین ۱۹۱
 برهان شهود ۱۱۳
 بزرگان عارفان ۱۰
 بشارت ۱۳۷
 بشریت ۱۷۷، ۱۶۹
 بصرد بصیرت ۸۴
 بصیرت ۱۶۳
 بصیرت بصر ۲۴۴
 بصیری حق ۲۴۴
 بقاء ۱۴۷، ۱۷۹، ۱۸۴، ۲۰۳، ۲۰۴
 ۲۰۷
 بقا بالله ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۳
 بقاء بعد الفناء ۱۸۱
 بقایای وجود بشریت ۱۴۲
 بقای وجود محب بر محبوب ۱۸۵
- باب جلال ۱۹۸
 باده عجت الی ۲۱۷
 بادیه هستی ۱۸۰
 بارگاه دل ۱۵۰
 بارهستی ۱۶۵
 بازداشتن نفس ۱۵۰
 بازگشت ۲۲۷، ۲۲۴، ۱۵۱، ۸۷
 باطن ۵۰، ۵۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۱
 ۱۹۲
 باطن باحق ۲۲۳
 باطن بنده ۱۸۰، ۱۵۵
 باطن خویش ۱۴۶
 باطن دیگران ۱۷۵
 باطن را منور گردانیدن ۲۴۱
 باطن نبوت ۱۷۵
 باطنی ۱۶۹، ۲۱۸
 باعث قبول خلق ۲۲۰
 باقی ۱۸۶
 بانفس خود بودن ۲۱۵
 بانگ جرس ۲۱۷
 بحرنا متناهی اذکر کم ۱۵۱
 بحق باقی شدن ۶۷

بی صفت ۶۶	بلند پرواز ۴۸
بی صفتی و بی نهایتی ۱۴۰	بلوغ ۱۷۴
بیضه بشریت ۱۲۶	بلوغ سالک ۱۷۵
بی نشان ۱۴۰	بنای طریق نقشبند ۹۰
بی نشانی ۱۸۳	بوطن ۱۳۶
بی نقشی ۸۲	بوی جنسیت ۱۱۷
بی ملاحظه اسما و صفات ۲۰۶	بوی معرفت ۴۷
پ	بهائم صفات ۲۱۹
پرورش نسبت باطنی ۲۱۸	به باطن باحق ۹۰
پنجگانه عالم امر ۲۰۸	به قدم معرفت ۲۱۶
پنجگانه عالم کبیر ۲۰۹	به طریق ودیعت ۱۹۶
پندار ۱۱۸	به ظاهر باخلق ۹۰
پنداری ۱۹۱	به مقصود حقیقی پیوستن ۴۸
پوست حقیقت ذکر ۱۵۷	به نظر موهبت نظر کردن ۲۴۱
پیر ۱۹۷	به یگانگی دانستن ۱۵۳
پیر راه ۱۴۷	به یگانگی شناختن ۱۵۳
پیشوای بحق ۱۱۳	بیابان تحیر ۱۸۶
پیشوایان ۱۷۲	بی اختیار ۱۶۱، ۱۶۶
پیوندی ۱۴۹	بی اختیاری حقیقی ۱۳۹
ت	بی چارگی ۱۷۳
تبرک و استیناس ۱۱۵	بی حاصلی ۱۴۳
تبرک و تقرب ۹۳	بی حجاب ۱۶۹
تجزه کلی ۱۳۹، ۹۳	بیخودی ۲۱۸

تجربہ ۱۷۹	تجیر ۱۷۶، ۱۷۲
تجلی ۱۶۶، ۱۵۹، ۱۵۱	تخلق بہ اخلاق اللہ ۲۳۳
تجلیاتِ اسماء و صفاتِ الٰہی ۲۳۸	تخلق بہ اخلاقِ ربّانی ۱۸۰
تجلیاتِ افعال ۲۳۸	تحمّ ذکر ۱۵۷
تجلیاتِ ذاتی ۱۵۵	تحمّ ذکرِ حقیقی ۱۶۶
تجلیاتِ ذاتیہ ۲۰۶	تربیت ۵۹، ۶۵، ۶۸، ۸۶، ۱۰۴، ۱۲۷، ۱۴۷
تجلیاتِ ربّانی ۱۳۱	۱۹۷
تجلیاتِ صفاتِ مختلفہ ۱۵۸	تربیتِ طالبان ۶۶
تجلیاتِ صفاتی و اسمائی ۱۵۵	تربیتِ معنوی ۶۵
تجلی از صفاتِ جلال ۲۳۷	تربیتِ وجودِ خلق ۱۴۵، ۹۰
تجلی از صفاتِ جمال ۲۳۷	تربیت و شفقت ۵۲
تجلی افعال ۲۰۶، ۱۵۵	ترقی درجات ۱۷۴
تجلی بی مشاہدہ و با مشاہدہ ۲۳۷	ترک اختیارها و خواستہا ۱۳۸
تجلی بی مکاشفہ ۲۳۷	ترک تصرف ۲۰۰، ۱۹۹
تجلی ذات ۱۵۵	ترک جان ۱۷۳
تجلی ذاتی ۲۲۸	ترک دنیا ۲۱۵، ۱۴۴، ۹۳
تجلی سبحانی ۱۵۲	ترک ریاضت ۲۲۰
تجلی صفات ۲۰۶	ترک شہوات ۱۴۶
تجلی و شہود ۳۷	ترک معاصی ۱۴۶
تجلی کلامِ الٰہی ۱۱۷	تزکیہ نفس ۲۳۰
تجلیہ روح ۲۳۰	تسلیم ۱۲۶
تحصیل صفاتِ حمیدہ ۳۷	تسلیم ارادتِ شیخ ۱۳۹
تحقق ۱۸۰	تسلیم تصرفاتِ الٰہی ۱۷۳

تصوف اسلام ۲۷	تسليم تصرفات غيب ۱۷۲
تصوف اسلامي ۲۵	تسليم تصرفات ولايت ۱۶۷
تفرع ۸۰	تسليم ولايت شيخ ۱۳۹
تعلق علمي وحيي ۲۱۴	نشويق ۱۱۸، ۱۵۴، ۱۶۲
تعليم آداب سلوك ۱۲۵	تصديقي قلب ۱۹۲، ۱۹۳
تعليم الهي ۱۶۹	تصرف ۷۵، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۷۵
تعليم ذكر ۲۲۵	۱۷۴، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۸
تعليم طريقت ۱۰۸	تصرفات ۱۲۴، ۱۷۳، ۲۰۲
تعيين ۲۰۷	تصرفات جذبات حتى سبحانه ۱۸۰
تعيينات ۲۰۷	تصرفات وجود فنا ۱۷۵
تعيينات حقاني ۱۸۳	تصرفات احوال ۱۶۳
تعيينات خلايق ۲۰۹	تصرف بعد وصال ۹۷
تعيينات ديگر ۲۰۷	تصرف جذبات الوهيت ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۷۵
تعيينات لطيفه ۲	تصرف حتى سبحانه ۱۷۵
تعيين و تقيده ۱۸۳	تصرف در باطن ۶۵
تعيينات وجودي ۲۰۵	تصرف در خلق برحق ۱۷۵
تغيير ۱۸۶	تصرف در دلما ۲۴۳
تفرقه ۵۰، ۸۳، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۶، ۲۲۳	تصرف غيب ۱۷۲
۲۲۴	تصرف در ملك و ملكوت ۲۴۱
تفرقه انفس ۲۲۳	تصرف عدم ۱۴۳
تفصيل مرتبه اسماء و صفات ۲۰۹	تصرف ملك ۱۶۱
تفصيل واحسان ۱۹۳	تصفيه دل ۱۱۸، ۱۶۴، ۲۳۰
تفصيل خواص ملك بر خواص بشر ۱۶۴	تصوف ۱۲۵، ۱۴۶، ۱۶۷، ۱۵۴، ۱۷۹، ۱۹۷

- توجہات بہ ارواح طیبہ مشایخ ۱۳۰
توجہ بہ ارواح مقدسہ ۲۱۰
توجہ بہ روحانیت اویس قرنیؓ ۱۳۹، ۶۶
توجہ بہ روحانیت قدوة الاولیاء ۱۳۹
توجہ بغیر حضرت ربوبیت ۵
توجہ نام بہ جناب حق بجانب ۱۸۲
توجہ کلی ۱۵۵
توجہ بہمان صفت ۲۰۹
توحید ۲۱۱، ۸۸
توحید احصی الخواص ۲۱۱
توحید خواص ۲۱۱
توحید صفات ۲۳۸
توحید علمی ۲۱۱
توحید عملی ۲۱۱
توحید عوام ۲۱۱
توحید قوی ۲۱۱
توحید و وحدت دوستی حق تعالیٰ ۳۰، ۳۴
توسط ۲۱۹
توسط حال ۲۱۹
توفیق یاد کرد ۱۵۳
توکل ۸۷، ۳۶
تمدب اخلاق ۱۹۲
تمدب لطایف ۲۳۵
- تفویض ۱۷۲، ۸۷
تقسیم ربانی ۱۶۹
تقدیسات ۲۰۷
تقرّب ۱۵۹
تکمیل دیگران ۱۷۵
تکمیل طلبا ۱۰
تلاشی ۱۸۶
تلقین ۱۶۶
تلقین اسم ذات ۸۳، ۸۴
تلقین ذکر ۲۱۸، ۶۲، ۹
تلقین ذکر بہ طریقہ ظاہر و باطن ۵۹
تلویحات احوال ۱۶۱
تمامی مسافت ۳۵
تکلیف ۱۸۱
تکلیف قلب ۱۹۳
تنبیہ ۱۵۶، ۱۱۸
تذریعات ۲۰۷
تواضع ۲۲۱
تواضع باخلق ۲۱۰
توبہ فصوح ۱۶۵
توبہ و انابت ۴، ۳۴، ۵۳
توجہ ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۸
توجہ بہ ارواح طیبات ۶۶

ش

ثمرۂ ولایت ۱۶۶

ثبوت لطائف ۲۳۶

ج

جاری شدن ذکر ۲۱۷

جامع کمال معرفت و محبت ۹۱

جامعیت جنت جذبہ ۱۹۶

جبروت ۲۲۳

جذبات الحق ۷۷

جذب ۲۱۷

جذبات ۶۳، ۶۰

جذبات الوہیت ۱۷۵

جذبات حق سبحانہ ۱۸۰

جذبات کرم ۲۱۱

جذب جاذب حقیقی ۱۰۵

جذبہ ۹۱، ۱۳۸، ۱۷۵، ۱۹۴، ۲۱۱

جذبۃ الہی ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۷۵

جذبہ و سلوک ۸۶

جذوات مواجید ۱۱۹، ۱۷۶

جلال ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۸۳، ۲۱۲

جلال و جمال ۱۹۸

جماعت صوفیہ ۲۳۲

جمال ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۹۸

جمال ازل ۱۷۶

جمال حقیقت ۱۳۹

جمال حقیقت فہم ۱۱۸

جمال سلطان الالہ ۱۵۰

جمال مصطفیٰ ۹۲

جمع ۱۷۶

جمع خواہ متفرقہ ۱۴۳

جمع قبول ۲۲۱

جمعیت در صحبت ۸۸

جمعیت دل ۱۷۰

جوہر خمسہ ۲۳۱

جوہر ملائکہ ۱۵۶

جوہر دل ۱۵۰

جوہریت ۱۷۱

جہت سلوک ۱۹۶

جہد و تکلف ۲۱۲

چ

چشم بصیرت ۱۵۰

چشم حقیقت بین ۲۱۱

چشم داشت نتیجہ ۱۷۱

چشم شہود ۲۱۱

چشم فکر و خیال ۲۱۸

	ح
حرکتِ علیہ ۲۰۷	حال ۱۴۳، ۱۴۸
حزن و خوف ۱۷۳	حالات ۱۴۰
حسب روحانیت ۱۹۷	حالتِ بسط ۵۴
حصولِ استغراق ۲۱۷	حالِ فنا ۱۸۰، ۱۸۵
حصولِ جذبہ ۹۱	حالِ فنا و بقا ۱۷۹
حصولِ علومِ طریقت ۱۰۵	جسِ نفس ۳۷، ۲۲۵
حصولِ کمالِ معرفت ۳۴	حجاب ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۸۱، ۱۸۵
حصولِ ولایتِ خاصہ ۲۰۴	حجابِ حق ۱۸۴
حضرتِ الہدیت ۱۳۸	حجابِ خلق ۱۸۴
حضرتِ الہیت ۱۵۶	حجابہا ۲۰۱
حضرتِ جمع ۲۰۱	حجابی خفیف ۲۱۹
حضرتِ سلطنت ۱۶۱	حجب ۱۸۵
حضرتِ صمدیت ۱۴۷	حجبِ روزنگان ۱۴۹
حضرتِ عزتِ جلِ ذکرہ ۱۴۹	حجرۃِ انفس ۲۲۳
حضرتِ واجب الوجود ۱۷۲	حدوث و امکان ۲۰۷
حضور ۲۲۱، ۸۷	حدیثِ انفس ۱۵۸
حضورِ در دل ۲۱۹	حدیثِ صحیح ۱۷۸
حقیضِ بشریت ۱۳۸	حدیثِ غفلت ۲۱۲
خطِ روحانی یا جسمانی ۱۷۳	حدیثِ نفس ۱۴۵، ۱۵۷
خطوطِ بشریت ۱۸۰	حرارت و کیفیت ۲۱۸
خطوطِ جسمانی و روحانی ۱۸۱	حس ۱۷۸
خطوطِ و تعلقاتِ جسمانی و روحانی ۱۷۲	حرکتِ در علم ۲۰۷
حکمت ۲۱۰، ۱۴۸، ۱۴۹	

حقیقت ذکر ۱۵۰، ۱۵۷	حکمت الہی ۱۶۰
حقیقت ذکر خفیہ ۲۳۷	حکم تعین و تقید ۱۸۳
حقیقت ذکر خفیہ و سر ۱۵۳	حکمتا ۱۶۷
حقیقت روح ۲۳۵	حل الوجود ۳۶
حقیقت سر ۲۳۵	حلاوت ذکر ۲۲۵
حقیقت شریعت ۱۹۳	حلاوت عظیمہ ۱۵۰
حقیقت طبیعت ۱۷۸	علم ۲۲۱
حقیقت عقل ۲۳۵	حلول در اجسام ۲۱۸
حقیقت فنا ۱۵۴، ۱۷۷، ۲۰۹	حقایق آداب طریقت ۹
حقیقت قرآن ۳۷	حقایق الاشیاء و ماہیاتہا ۳۶
حقیقت قلب ۲۳۵	حقایق علوم ۱۵۸
حقیقت کلمہ توحید ۲۱۳	حقیقت ۱۴۹، ۲۰۳
حقیقت کلمہ لا ۱۴۳	حقیقت اخفی ۲۳۵
حقیقت محبت ذاتی ۱۳۴، ۱۸۱	حقیقت استغفار ۱۶۷
حقیقت معشوق ۲۱۵	حقیقت الذکر ۱۵۲، ۱۵۵
حقیقت نفس ۲۳۵	حقیقت الفناء فی اللہ عز و جل ۶۴
حقیقت نیت ۱۷۱	حقیقت انا ۲۳۵
حقیقت ولایت ۱۷۵	حقیقت توجہ بہ ارواح مقدسہ ۲۱۰
حقیقت و مجاز ۵	حقیقت جامعہ انسانی ۲۱۸
حیرت ۱۳۴، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۳	حقیقت حجاب ۱۴۹
حیرتی ۱۷۲	حقیقت تجربہت ۲۳۵
حیوۃ حسیہ ۱۳۶	حقیقت حقی ۲۳۵
حیوۃ حقیقیہ ۱۳۶	حقیقت دل ۲۳۵

خلوت خانه وطن ۲۲۴
 خلوت در انجمن ۲۲۳، ۲۲۴
 خلیفه حق ۹۲
 خلیفه خدا ۲۲۴
 خندان تصرف ۱۳۷
 خواجگان نقشبندی ۸۸
 خوارق عادات ۱۱۷، ۷۴
 خواستهای طبیعی ۱۳۷
 خواص مرتبه نبی صفتی ۱۴۱
 خواطر ۱۳۴
 خوف ۳۴، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۹۸
 خوف و رجا ۱۳۲
 خیریت و جمعیت ۸۸
 د
 داعیه ۷۲، ۱۶۶
 داعیه سلوک ۱۴۵
 داعیه طلب ۱۶۵، ۱۶۶
 دامن همت ۱۷۳
 دایره امکان ۲۰۸
 دایره ظل ۲۰۹
 دایره خلایق اسما و حیوانی ۲۰۹
 درجات استعداد ۲۰۴
 درجات قربت ۱۲۲، ۱۳۸

خ

خارج طریق ۲۱۱
 خار و خاشاک طبیعت ۱۴۶
 خار و سوس و دنیا ۱۵۷
 خاشع و خاضع ۱۸۳
 خرق عادت ۱۳
 خرقه خلافت ۱۰۶
 خرمن سعادت ۱۴۱
 خشیت ۲۸، ۱۷۴
 خصایص این طریقه ۲۲۳
 خصایص طریق نقشبند ۸۵
 خصایص ولایت ۱۱۴
 خطوطان ۱۸۴
 خفا ۱۸۰
 خفی ۱۵۴، ۲۰۸، ۲۳۱
 خلاصی روح ۲۳۰
 خلاصه ذکر ۲۲۵
 خلاصی تمام ۲۰۴
 خلقت ۱۲۹
 خلعت نیابت ۱۷۶
 خلفای خاندان خواجگان ۸
 خلفای کمل ۱۰
 خلوت ۹۰، ۱۸۰

دعوت خلق برحق ۳	درجات کمال ۱۲۹
دعویٰ ۱۹۱	درجات ولایت ۱۲۳، ۱۷۴
دعوت معنی ۱۷۷	درجات ولایت خاصہ ۱۳۸
دفع تفرقہ ۲۲۳	درجات و مراتب مجموعی ۱۲۹
دفع رذایل ۱۹۲	درجہ اعلیٰ بی اختیاری ۱۳۸
دفعہ تفرقہ انفس ۲۲۳	درجہ عدم ۶۷
دقایق نوم ۱۵۸	درجہ علیا ۱۰
دلالت عقل و نقل ۱۶۹	درجہ کمال ۱۷۵
دل بندہ ۱۹۵	درجہ ولایت ۱۹۲
دل بندہ مؤمن ۱۴۰	در و طلب ۱۴۵
دل ذاکر ۱۵۰	در و عظیم ۵۶
دل شب ۱۶۰	در رنگ ظل ۲۰۵
دل عارف ۲۳۸	در حق ۲۱۶
دل فارغ ۱۴۶	در صفت در آمدن ۲۰۹
دل قرآن ۱۶۰	در ایشان خانواده خواجهگان ۸۹
دنیا ۲۱۵	در ویش صادق ۱۳۳
دوام آگاہی ۲۲۸	در ویش اہل دل ۵۲، ۵۱
دوام توجہ ۲۱۹	در ویش ۷۷
دوام جمعیت خاطر ۲۴۱	دریای نور بی نہایت ۶۵
دوام ذکر ۱۳۴	دست تصرف ۶۵
دوام ذکر قلبی ۱۵۵	دعوات صالحہ ۱۲۲
دوام عمل ۷	دعوت بحق ۱۸۷
دوام قبول دلہا ۲۴۱	دعوت خلق ۱۷۶

ذکر بر دوام ۱۵۷	دوام محافظت نسبت ۲۲۰، ۲۱۹
ذکر بھر ۹۰، ۸۷، ۵۹	دوام مراقبہ ۱۵۷
ذکر بھر و خفی ۲۳۴	دوام مشغولی ۷
ذکر حق سبحانہ ۱۴۳، ۱۴۵	دور افتادگیہان خلق ۱۳۴
ذکر خداوند ۱۴۴	دوستانان عرفان . چہاروہ
ذکر خفی ۵۴، ۱۵۳	دولت ایمان ۱۴۰
ذکر خفیہ ۵۴، ۸۷، ۱۵۱	دولت باطنی ۵۴
ذکر دل ۱۵۳	دولت بزرگ ۱۵۷
ذکر دوست ۱۵۵، ۲۱۳	دولت فنا و بقا ۲۳۴
ذکر روح ۱۵۰، ۱۵۳	دولت مراقبہ ۴۷
ذکر زبان ۱۵۳	دولت وصول ۴۸
ذکر ستر ۱۵۳	دوون حق ۲۲۱
ذکر علانیہ ۵۰، ۵۹، ۱۴۴	دید قصور ۱۴۷
ذکر قلبی ۱۴۳، ۱۵۱، ۲۳۰	دیدہ دل ۷۱۷
ذکر لا الہ الا اللہ ۱۳۱، ۱۳۹	ذ
ذکر سانی ۱۵۱، ۱۵۵، ۲۲۴	ذات بکیف ۲۳۵
ذکر کماح و خلوت ۷۷	ذات و صفات ۱۴۹، ۱۷۰، ۱۸۱
ذکر و شہود و مشاہدہ ۳۷	ذات و صفات فانیہ ۱۸۰
ذکر و فکر ۸۴	ذکر ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۱
ذکر و نفی خواطر ۲۱۲	ذکر روح ۱۵۱
ذکرھا ۱۴۰	ذرۃ عبودیت ۱۳۸
ذلت باطنی ۱۴۵	ذکر ۸۹، ۱۳۱، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۷، ۲۱۲
ذوات و صفات و افعال اشیا ۲۰۳	۲۲۱، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۳

خصت ۱۶۴	ذوق ۱۶۹ ، ۲۲۴
رسوم طریقت ۲۲	ذوق دوم ۶۲
رسیدن ۱۸۳	ذوق و حال ۱۱۶
رعایت تقویٰ ۱۲۳	راستی بر دلی مسلمانی ۸۹
رعایت خیر مردم ۹۰	راه ۲۱۶
رعایت عدد در ذکر قلبی ۱۴۳	ماه بحق سبحانه ۸۹
رعایت عدد طاق ۲۲۹	ماه به حضرت حق سبحانه ۱۴۹
رعایت وقوف قلبی ۱۵۰ ، ۲۱۴	راه رفتن ۱۵۶
رفتن راه ۱۴۶	راه ذکر ۳۷
رفع اثینیت ۲۳۷	راه حق ۱۴۷
رفع تعینات ۲۰۵	ماه طریقت ۲۱۶
رفع شرک خفی ۲۳۶	راه طلب ۱۸۰
رفع غیر و غیرت ۲۰۳	راه علم و عقل ۱۸۲
رق تصرف احوال ۱۴۳	راه فوز اکبر ۳۷
رقیت اغیار ۲۰۴	راه کشف ۳۷
رموز ۱۲۱	راه گفتن ۱۵۶
رموز عالی ۱۷۹	راه مجاهده ۲۳۲
روح ۲۰۸ ، ۲۳۱	راه معرفت ۲۲۱
روحانی ۱۷۳ ، ۱۸۳ ، ۲۳۴	راههای شیطان ۱۴۷
روحانیت ۹۷ ، ۱۲۵ ، ۱۲۹ ، ۱۳۹ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹	راه یقین ۲۰۲ ، ۱۱
روحانیت حضرت خواجہ جهان ۱۹۴	رجوع ۱۷۶ ، ۱۸۱ ، ۱۸۶
روحانیت شیخ ابویزید ۱۲۷	رجوع بحق ۱۸۷
روحانیت عیسیٰ ۱۳۵	

زوال صفات بشریہ ۲۳۴	روح پر فتوح ۹۷
زوال ہوا ۱۴۶	روح ذکر ۲۲۵
زحد ۳۶، ۲۱۶	روح صورت ہر عمل ۱۷۱
زھرہ یک آ ۱۷۳	روش ۱۴۳
زیارت کنندہ ۲۰۹	روندۂ راہ ۱۴۳، ۲۲۳، ۲۴۴
زیارت مشاہد ۲۱۰	رویۂ انقلب ۸۷
زیارت مشاہد مقدسہ ۲۰۹	رویۂ جلال ۱۸۳
س	دہبائیت و گوشہ گیری ۸۸
ساحل تفرقہ ۱۷۶	رہ بین ۱۷۲
ساحل دریای فنا ۱۸۲	ریاضات ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱
ساقی ۸۲	ریاضات شاقہ ۲۱۹
سالک ۳۵، ۹۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۷۴، ۱۷۵	ریاضت ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱
۱۷۹، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۲۱	ریاضت کثرتِ جوع ۲۲۰
۲۲۲، ۲۲۳	ریاضتِ مراعاتِ توسطِ حال ۲۲۰
ساکنانِ طریقِ انتباہ ۱۲۵	ریاضتِ شبِ بیداری ۷۷
سالکِ رشید ۲۰۸	ز
سببِ ظہور ۱۷۳	زحمتِ اغیار ۱۵۰
سبق ۵۹	زخود گم شدن ۲۱۸
سبقِ اول و آخر ۸۸	زلتِ بر انبیاء ۱۶۷
سبکِ عرفانی ۲۷	زمانِ غلبہ و تصرف ۱۶۱
سیرِ احوال ۲۱۹، ۲۲۰	زمانِ نفی ۱۴۳
ستر و اخفا ۱۳	زمینِ مستعدِ دلِ طالب ۱۴۶
سخنِ مردان ۱۹۱	زوال ۱۶۱

سلسله الذهب ۱۲۷	ستر ۲۳۱، ۲۰۸، ۱۵۴
سلسله خواجگان ۳۳	ستر ايشان ۱۶۳
سلسله مشايخ ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۵، ۹۲	سرچشمه شفقت و تربيت ۸۶
سلسله نقشبندی ۴۳	ستر کلمه ۱۵۳
سلطان الاذکار ۲۱۷	سرمايه ادراک ۱۴۰
سلطان العارفين ۱۹۷، ۱۹۶	ستر و اصل ۱۸۶
سلطان ظهور و جلال ۲۱۲	ستر و تجلی ۲۳۷
سلطان نور ظهور حق ۲۱۱	سرور مشاهدت ۱۸۱
سلوک ۳۵، ۳۶، ۹۱، ۱۰۴، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷	سرهمه عبادات ۱۴۴
۲۱۴، ۲۰۲، ۱۹۶، ۱۸۳، ۱۴۳، ۱۳۸، ۱۳۱	سطوات نور تجلی ۱۸۶
۲۱۹	سطوت انوار قدم ۱۸۵
سلوک آفاقی ۹۱	سعادت ۱۹۲، ۱۴۸، ۱۴۱، ۱۳۹
سلوک راه ۱۴۵، ۵۷	سعادت جان ۲۱۳
سُنَّتِ الْمَنِيِّ ۱۸۱	سعادت خدمت
سند ارباب الطریقه ۱۲۱	سعادت عظمیٰ ۱۴۴
سند علم باطن ۱۲۶	سعادت و شقاوت نفس ۳۷
سردل ۱۵۹	سفر در وطن ۲۲۳، ۲۲۴
سید الطایفه ۱۲۵، ۱۷۹	سفل ۲۱۸
سیر آفاقی ۲۲۳	سگان قبای غیرت ۱۷۵
سیر الی الحق ۳۵	سکرش ۱۸۱
سیر الی اللہ ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۵، ۱۷۹، ۱۸۵	سکون و اطمینان ۱۹۸
۲۰۳، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹	سلامتی قلب ۲۲۰، ۲۰۴
سیر انفسی ۲۲۳	سلسله ۱۲۶

شرف مجالس ۱۱۵	سیر باللہ ۱۸۷
شرکہ خفی ۱۸۱، ۲۳۶	سیر ثمالث ۲۰۷
شعور بہ وجود کثرت ۲۴۲	سیر در صفت ۴۶
شغل ۲۱۷	سیر در ظلال اسمای و جوتی ۲۰۸
شغل اسم ذات ۸۴	سیر عاشق بہ معشوق ۱۳۹
شکر ۳۶	سیر عن اللہ باللہ ۲۰۷
شکستگی ۵۴، ۵۵، ۲۲۱	سیر عن اللہ و باللہ ۱۸۷
شکم ماہی فنا ۱۷۶	سیر فی اللہ ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۰۳
شمس دین ۱۱۶	۲۰۹، ۲۰۷
شناختن اولیای حق ۲۰۱	سیر معشوق در عاشق ۱۳۹
شناختن طلاب ۲۰۱	سیر و سلوک ۱۲۱
شوق و اشتیاق ۳۷	سیر جبل ۲۱۱
شوق و طلب ۲۳۴	ش
شہادت و جدو و ذوق ۱۴۹، ۲۴۱	شائل با حق ۲۰۷
شہوات دنیا ۱۵۷	شاہبازان اوج معرفت ۱۰۳
شہوت و حرص ۱۷۸	شاہدین عدلین ۱۶۲
شہود ۱۱۳، ۱۵۳، ۱۵۵، ۲۱۱	شرائط نقشبندیہ ۲۲۰
شہود حق سبحانہ ۱۸۶	شرح الف با تا ۳۷
شہود ذاتی ۲۲۸	شرح صدر ۱۵۰
شہود عالم وحدت و وحدانیت ۱۸۳	شرط اعظم سلوک ۱۴۳
شہود وحدت ۲۲۸	شرط بسیار گفتن ۲۱۳
شہودی ۲۰۵	شرف حال ۱۶۴
شیخ الاسلام ۲۰۰	شرف صحبت ۱۲۶

صدق ۱۸۰	شیخ طریقت ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۸۷
صدقِ حال ۵۸	شیخ کامل ۱۴۶
صدق در توحید ۳۷	شینئی ۱۰
صدق و ارادت ۱۱۵	شیون ۲۰۷
صدیقان ۱۱۹، ۱۲۸، ۲۰۱	ص
صدیقین ۱۱۹، ۱۱	صاحب اختیار ۱۶۱
صرف توحید ۲۳۳	صاحب تصرف ۱۱۶۶، ۲۱۸
صرف ہمت ۲۰۰	صاحب دل ۱۷۸
صفات ۲۰۷، ۲۰۹	صاحب دولت ۴۸
صفات بشریہ ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۳۹	صاحب دولتانِ حقیقی ۱۲۵
صفاتِ بہیمی ۲۲۳	صاحب فنا ۱۸۶
صفاتِ ذاتی خود ۱۸۰	صاحب نظران ۱۲۲
صفاتِ قانونیہ ۱۸۰	صاحب ولایت ۱۴۶
صفاتِ فعلیہ ۲۳۳	صافی ۱۴۲، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۷۱
صفاتِ کمالیہ ۱۵۳	صبر ۳۶
صفاتِ مذموم ۱۴۶	صحبۃ اربابِ جمعیت ۲۲۵
صفاتِ واجبی ۲۰۹	صحبۃ انیار ۱۵۷
صفات و حقایق الہی ۲۳۲	صحبۃ قلب ۱۴۱
صفات و شئون ربانی ۲۳۲	صحبۃ مقلب قلب ۱۴۱
صفت ۱۷۲	صحتِ حالِ فنا ۱۸۰
صفتِ آن بزرگ ۲۰۹	صحتِ عبودیت ۱۸۳
صفتِ اختیار ۱۳۷	صحوای دل ۲۲۵
صفتِ ارادت ۱۶۶	صحو ۱۸۱

طالب خطِ روحانی یا جہانی ۱۷۳	صفت اہل تکلیف ۱۶۳
طالبِ حق سبحانہ ۱۶۶	صفتِ جذبہ ۱۷۵
طالبِ صادق ۱۵۱	صفتِ جلالی جمالی ۱۳۲
طالبِ صحبتِ دوستانِ حق سبحانہ ۱۶۶	صفتِ ذاتی ۱۵۸
طالیفہٴ علانیہ ۲۱۸	صفتِ قیومیّت ۲۳۳
طبیعتِ بشری ۲۲۳	صفتِ مجبوی ۱۰۹
طردِ غفلت ۱۵۷	صنعتِ بُرخ ۹
طرقِ صوفیہ ۸۵	صورتِ الارادۃ الکلیہ ۱۳۴
طرقِ مشائخ ۲۲۳	صورتِ تفرقہ ۱۷۰
طریق ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۹۶، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۳	صورتِ جہانیت ۱۶۸
طریقِ اصل اللہ ۱۶۴	صورتِ جمعیت ۱۷۰
طریقِ ائمہٴ اہل بیتؑ ۱۲۷	صورتِ حقیقتِ توحید ۱۵۰
طریقِ تصرف ۲۰۰	صورتِ طبیعت ۱۷۷
طریقِ تعلیمِ ذکر ۲۲۵	صورتِ عطا ۱۸۱
طریقِ تہذیب ۲۳۵	صورتِ ملکوت ۱۵۶
طریقِ جذبہ ۱۳۱، ۸۶	صورتِ مثالیہٴ اہل قبور ۲۱۰
طریقِ جذبہ و سلوک ۸	صوفیان ۲۱۷
طریقِ خواجگان ۹۷	
طریقِ سلوک ۱۳۱، ۸۶	ط
طریقِ لا الہ الا اللہ ۱۶۰	طاقتِ تجلی ۱۵۹
طریقِ نقشبندی ۸۹	طالب ۱۲۶، ۱۴۶، ۱۶۵، ۱۹۱، ۲۰۴، ۲۱۷
طریقِ وجرِ خاص ۱۳۱	طالبان ۱۹۷، ۱۰۴، ۶۷، ۴
طریقیت ۳، ۴، ۳۲، ۶۶، ۹۰، ۱۲۱، ۱۲۳	لابانِ صادق ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۵
	لابانِ وصال ۱۱۳

طی قلب ۲۲۱	۲۲۰، ۲۱۴، ۲۰۳
ظ	طریقت نقشبندی ۲۵
ظاہر باخلق ۲۲۳	طریقہ اویسیان ۱۳۰
ظاہر و باطن خود ۸۴	طریقہ اہل اللہ ۹۰
ظہل اسم الہی ۲۰۹	طریقہ اہل باطن ۱۶۷
ظلال اسماء و توبی ۲۰۹، ۲۰۸	طریقہ توجہ ۲۱۸
ظلال اصول پنجگانہ عالم کبیر ۲۰۹	طریقہ خواجہ بہاؤ الدین ۹۱
ظلمات بشریت ۱۳۶	طریقہ مراقبہ ۲۴۰
ظلمات حدشان ۱۸۵	طریقہ نقشبندی ۱۰
ظلمت بیابان تحیر ۱۸۶	طریقہ علیہ نقشبندیہ ۸۵
ظلمت شرک ۱۶۱	طریقہ موصل برحقایق ۱۵۷
ظہور ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۱۶۹	طلاب ۲۰۱
ظہور آثار لطیفہ ۱۵۰	طلاب الیقین ۱۲۲
ظہور اثر بروحانیت ۶۶	طلب ۱۸۷، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۲، ۱۶۵
ظہور ارادت ازلی ۱۳۷	۱۹۱
ظہور بقا ۱۸۶	طلب طالبان ۱۱۸
ظہور بی صفتی ۱۳۹	طلب نوریقین ۱۷۶
ظہور حق ۲۱۱	طلب بہت ۲۰۰
ظہور دائیہ طلب ۱۶۶	طلبانیت ۱۸۱
ظہور سلطانِ جہت ربوبیت ۱۸۲	طواف مزاراتِ خواجگان ۱۵
ظہور سلطان حقیقت ۲۳۸	طوایف صوفیان ۸۸
ظہور نور ایمان ۱۶۱	ظہور نبوت ۱۷۷
ظہور و جلال ۲۱۲	ظہارت فطرت ۱۳۶

عزیز الوجود ۲۱۶	ع
عزیمت ۱۶۶	عارف ۲۰۸، ۲۰۶، ۱۱۹، ۴۳
عطای محض ۱۸۱	عاشق ۲۱۵
عظمت الهی ۱۷۶	عاشق گرم رو ۲۱۳، ۱۵۵
عظمت البیت ۱۸۳	عاقبت کار ۱۷۲
عظمت و جلال ۱۷۴	عالم امر ۲۳۱، ۲۰۸، ۲۰۴
عقل و نقل ۱۶۹	عالم توحید و خدائیت ۱۵۶
عکس از محبت الهی ۱۶۶	عالم خلق ۲۳۱، ۲۰۴
علامت جاری شدن ذکر ۲۱۷	عالم صیغر ۲۰۸
علامت حقیقت ذکر ۱۴۵	عالم غیب ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۰۹، ۲۰۸، ۱۶۹
علامت صحبت مفید ۱۹۵	عبادت تامه جامع ۱۵۸
علامت صحبت مراقبه ۱۵۷	عجایب و غرایب ۲۲۴
علامت صحبت ولایت ۱۷۵	عجز و حیرت ۱۷۲
علائق ظاهری و باطنی ۱۳۹	عدم ۲۰۹، ۲۰۸، ۱۷۹، ۱۷۷
علائق و عوایق ۱۵۰	عدم صحبت حال فنا ۱۸۰
علائق و عوایق و شواغل ۱۱۸	عدم عبود غیر ۲۰۴
علل معنوی ۱۹۳	عدم عزلت ۸۹
علماء الراشخین ۳، ۱۰، ۱۹۳	عرفاء ۱۹۹، ۳۴، ۲۵
علم اسفل ۲۰۷	عرفان چهارده، ۳۶
علم اعلیٰ ۲۰۷	عرفان و ادب ایرانی ۲۵
علم البقاء ۱۸۳	عروج ۲۲۲، ۲۰۶، ۲۰۵، ۹۱
علم الشهود ۳	عروجی ۲۰۵
علم الفناء ۱۸۳	عزبت ظاهری ۱۶۵

عوام کالانعام ۲۱۹	علم الواجب تعالیٰ ۲۰۷
عود و جود طبیعی عارضی ۱۷۷	علم باطن ۱۷۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۷۹
عیسوی المشهد ۱۳۵	علم باللہ ۱۲۹
عین ذکر ۱۴۴	علم دراست ۲۰۳، ۱۱۸
عین فنا ۱۸۳	علم ظاہر ۱۲۷
غ	علم لدنی ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۷۰، ۲۰۲، ۲۳۷
غافل از دنیا و ما فیہا ۲۱۷	۲۴۱
غالب و متصرف ۱۶۱	علم مسموعی ۲۳۳
غایب از احساس ۱۸۱	علم وراثت ۲۰۳
غزوة بکر جمع ۱۷۵	علم وراثت و عیان ۱۱۸
غشاوت غفلت ۲۱۱	علوم امکانات ۲۰۷
غفلت ۳۵، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۴	علوم دقیقہ ۲۱۹
غلبات احوال ۱۳۳	علوم روحانی ۱۶۹
غلبات جذبات ۵۶	علوم مراتب الوجود ۲۰۸
غلبات حال ۱۸۳، ۷۲	علوم و معارف ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۹۶
غلبہ اش و محبت ۱۴۴	علوی ۲۱۸
غلبہ حال	عمر ابدی ۱۸۷
غلبہ محبت ۲۱۵	عمل باطن ۱۷۵
غوث ۲۰۲	عمل بر عزیمت ۵۸، ۵۹، ۸۵، ۱۴۳
غیب ۱۷۴، ۱۷۲، ۲۰۱، ۲۱۸	عن اللہ مع اللہ ۲۰۸
غیبت از احساس ۱۸۱	عنان ارادت و تسلیم ۶۰
غیبت و فنا ۶۴	عنایت ازلی ۱۷۶
غیبتی ۵۷، ۶۴، ۷۴، ۱۹۲	عوام اهل اسلام ۱۹۲

فنا فی اتم ۲۰۷، ۲۰۴	غیر محبوب ۲۱۴
فنا از وجود ظلمانی طبیعی ۱۸۴	غیر تبت ۲۰۳، ۱۵۵
فنا فی حمت بشریت ۱۸۲	ف
فنا فی حقیقی ۶۴	فاضله رودی ۱۵۸
فنا فی ذات ۱۸۰	فانی ۲۳۴، ۲۰۵، ۱۸۶، ۱۸۳، ۱۸۰، ۱۵۰
فنا فی ذاکر در مذکور ۲۲۷	فانی شدن ۱۵۱
فنا فی روح ۲۳۴	فتوح بسیار ۸۶
فنا فی سر ۲۳۴	فدا و ایثار ۹۳
فنا فی صفات ۱۸۰	فدای ۱۳۳
فنا فی صفات بشریت ۱۳۹	فراز از اجتماع ۸۸
فنا بمن الفناء ۲۱۱	فراست ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۳۴
فنا فنا ۱۸۳، ۲۰۴	فراست استدلالی ۲۰۱
فنا فی الله ۹۲، ۱۷۸، ۱۸۳	فراست تجربی ۲۰۱
فنا فی قلب ۲۳۴	فراست نظری ۲۰۱
فنا فی قلبی ۲۳۱	فزیاد جرس ۲۱۷
فنا فی طایف ۲۳۶	فضاء مشاهده ۱۵۵
فنا فی مطلق ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۸۲، ۲۰۴	فضل دیگران ۱۱۸
فنا و بقا ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۴، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵	فضیلت و کمال ۱۶۴
فنا فی خطوط ۱۷۳	فطرت سلیمه انسانی ۱۳۶
فنا فی ذکر ۳۷	فقر ۳۶
فنا فی فضل و احسان ۱۹۳	فنا ۴۵، ۱۵۹، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲
فنا فی ۸۷، ۲۰۹	۱۸۶، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۸
فنا فی الی ۱۳۴	۲۰۹، ۲۱۲

فیضی از صفتِ موجدیتِ حق سبحانه، ۲۳۲

فیضِ حقانی ۱۹۵

فیضِ حق سبحانه، ۱۴۶

فیضِ وجود ۳۶

ق

قابلیتِ صحبت ۸۶

قبرِ خفا ۱۸۰

قبض ۸۳

قبضِ شدید ۵۶

قبض و بسط ۵۶

قبولِ خلق ۲۲۰

قبول و غفران ۱۳۷

قدمِ اول ۱۵۱

قدم بر اصالت ۲۲۲

قدم بر تبعیت ۲۲۲

قدم در بلایت و ولایتِ کبریٰ ۲۰۹

قدم در عزیمت ۱۲۴

قدمِ صدق ۱۸۰

قدّس اللہ ارواحِ اصالیهما و اسرارِ موالیهما ۸۵

۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۷

قدّس اللہ تعالیٰ ارواحِ اصالیهما و اسرارِ موالیهما ۸۵

قدّس اللہ تعالیٰ ارواحِ ۳۰، ۵۷، ۸۹

قدّس اللہ تعالیٰ اسرارِ ۸، ۹۱

قدّس اللہ تعالیٰ روحاً، ۶، ۱۰۴، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۴،

۱۲۵، ۱۲۶، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۰،

۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۱۰،

قدّس اللہ تعالیٰ روحاً ۱۰۲

قدّس اللہ تعالیٰ سرّہ، ۷، ۴، ۷، ۸، ۱۲، ۲۳، ۵۴،

۱۰۷، ۱۵۷،

قدّس اللہ تعالیٰ سرّہ الاقدس ۹۱، ۹۸،

قدّس اللہ تعالیٰ سرّہ العزیز ۷

قدّس اللہ سرّہ، ۴۴، ۷۹، ۸۹، ۱۲۵، ۱۷۲،

۱۷۴، ۱۸۱، ۱۹۶،

قدّس اللہ روحاً، ۹۲، ۱۰۷، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶،

۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۵،

۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۱،

۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴،

قدّس اللہ روحاً ۱۲۳

قدّس سرّہ چهارده، شانزده، هیجده، ۳، ۵، ۶، ۸،

۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۵، ۳۴،

۴۱، ۴۷، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۹، ۶۳، ۶۴،

۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۴، ۷۹، ۸۱،

۸۳، ۹۰، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵،

۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴،

۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۲۳،

قدوة العارفين ۴۳، ۱۱۵

قلب حقایق ۲۲۳	قدوۃ الکبار ۱۲۰
قلوب ۱۹۸	قدوۃ اہل اللہ ۱۲۱
قناعت ۳۶	قارگاہ ذکر ۱۴۴
قوتِ استار ۲۱۱	قار گرفتن ذکر ۲۱۲
قوت و ہمت ۲۰۰	قرب ۲۰۲، ۱۶۹
قوی ہمت ۱۹۱	قرب بندہ برحق سبحانہ ۱۳۷
قیام صفات او ۲۰۶	قرب حضرت النبیؐ ۱۵۷
قیامِ عارف بر ذات واجب الوجود ۲۰۶	قرب حق ۲۰۲
ک	قرب صوری ۲۰۹
کاملان ۱۷۶، ۱۷۵	قربیب البعید ۲۰۸
کاملان اولیاء ۱۳۶	قصر عرفان ۹۶، ۹۵
کاملان راہ ۱۲۵	قطان و یارب حیرت ۱۷۵
کاملان طریقت ۷۶	قطب ۲۰۲، ۱۰
کاملان مکمل ۱۲۶	قطب ارشاد ۹۷
کامل صاحبِ تقویٰ ۱۴۷	قطب الزمان ۱۲۸
کامل مکمل ۱۶۷	قطب اہل حقیقت و عرفان ۱۱۴
کبرا ۱۱۷، ۱۶۲، ۱۸۴، ۱۸۵	قطب زمان ۱۲۵
کبراءِ امت ۱۲۷	قطع تعلقات ۹۳
کبراءِ دین ۱۲۵	قطع علایق مخلوقات ۱۶۰
کتمانِ کرامتِ ولایت ۷۶	قطع منازل ۳۵
کثرتِ جوع ۲۱۹، ۲۲۰	قطع علایق و عوایق ۱۵۷
کرامات ۱۰، ۷۶، ۷۹، ۱۷۱	قطع لحم صنوبری ۲۱۸
کراماتِ غیبیہ ۱۲۴	قلب ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۸، ۲۲۱

کمالِ اطمینانِ نفس ۱۹۳	کرامات و آثارِ عجیبہ ۱۱۵
کمالِ اوصافِ محبوب ۱۸۷	کسبِ اخلاص ۱۷۱
کمالِ توجہ ۲۱۰	کسبِ صفتی ۱۷۲
کمالِ حال ۱۴۰	کسرِ شہوات ۱۴۴
کمالِ درجات و مراتب ذکر ۱۵۵	کسوتِ وجودِ باقی ۱۸۰
کمالِ سعادت ۱۵۶	کشف ۱۹۹، ۲۰۱
کمالِ مرتبہ بی صفتی ۱۴۱	کشفِ ارواح ۲۰۱
کمالِ مردِ راہ ۲۰۲	کشفِ الصریح ۲۰۰
کمالِ معرفت ۱۳۵	کشفِ ذاتی ۱۴۰
کمالِ وجودِ اصل اللہ ۱۶۵	کشفِ صور ۲۰۱
کم دین ۱۶۷	کشفِ عظمتِ البیت ۱۸۳
کم زون ۱۶۷	کشفِ قبور ۲۰۱
کن نیکون ۱۳۴	کشف و شہود ۳۱
کوہِ احد ۱۶۷	کفرانِ نعمت ۳۶
کیفیات ۶۲	کلام ۱۷۹
کیفیتِ تصرفِ روح ۲۳۴	کلماتِ القدسیہ ۱۲۳
کیفیتِ غیبت و بیخودی ۲۳۷	کلماتِ قدسیہ ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۱
گ	کلماتِ شایخ ۱۲۱
گذرانیدنِ قصو براہل اللہ ۱۶۸	کلیدِ شناختِ خدا ۲۳۴
گرسنگی ۲۱۹، ۲۲۰	کلیدِ عجایبِ ملکوت ۱۵۷
گرفاری و مجتہ ۲۰۳	کلیدِ معرفتِ حق ۲۴۲
گشادگیِ روزنِ دل ۲۳۹	کمال ۱۶۳، ۱۷۲
	کمالِ استغراق ۲۱۱

ل

لطایف سبعہ ۳۶
 لطیفہ ستری ۲۳۳
 لطیفہ قلبی ۲۳۲
 لطیفہ قلبی ۲۳۲
 لطیفہ نفسی ۲۳۲
 نقای حق سبحانہ و تعالیٰ ۳۷
 لوح دل ۱۶۹
 م
 ماڈون ۲۰۳
 ماڈون ۳
 ماسویٰ ۱۹۵
 ماسوی اللہ ۲۱۳
 ماسوای حق ۲۰۳
 مآلوفات ۱۷۹
 ماہی فنا ۱۷۵، ۱۷۶
 مبادی احوال ۵۶
 مبادی تعیناتِ خلائق ۲۰۹
 مبادی جذبات ۱۲۳
 مبادی حال ۱۰۶
 مبادی سلوک ۱۴۰
 مبادی ظہور احوال ۷۱
 مبتدی ۱۵۷
 مبتدیان ۱۶۶

لامکانی ۲۰۸
 لاپوت ۲۲۳
 لباس سیاست ۱۰۹
 لپہ توحید ۱۸۶
 لچرنا ۱۸۱
 لحم صنوبری ۲۱۸
 لڈن ۱۷۰
 لڈن حضرت حق ۲۲۱
 لڈن حضرت حق سبحانہ ۱۶۹
 لڈن خویش ۲۲۱، ۱۶۹
 سان التقویٰ ۱۷۹
 سان ذوق و اشارت ۱۱۸
 سان علم و عبارت ۱۱۸
 لطایف ستہ باطنہ ۲۳۵
 لطایف معارف ۱۱۵
 لطف و کرم ۱۹۸
 لطیفہ انانیت ۲۳۳
 لطیفہ آمینہ تجلیاتِ جمال و جلال حق ۲۳۳
 لطیفہ روح ۲۳۶
 لطیفہ روحی ۲۳۳
 لطیفہ حق ۲۳۳
 لطیفہ حقی ۲۳۳

بجز از لباس حرف و صوت ۱۵۰	مبدأ اثباتها ۱۱۵
بجز محبت ۱۹۳	مبدأ تعیین ۲۰۹
بجوس کائنات علوی و سفلی ۲۳۲	مبدأ درجات خاصه ۱۵۴
محاسبه ۸۷	مبدأ سلوک و وسط و نهایت ۱۲۴، ۵۷
معاشره ۱۵۵	متابعیت صوری و معنوی ۱۹۲
محب ۲۱۳	متابعیت کامله ۱۹۲
مجان و معتقدان ۵۰	متجلی ۱۵۵، ۱۵۴
محبت ۱۹۴	متحد بر حق تعالی ۲۰۵
محبت الہی ۲۱۷	متخلق بہ اخلاق الہی ۱۳۶
محبت حضرت الوہیت ۱۳۳	متصرف ۱۸۰
محبت ذاتی ۱۳۴، ۱۸۱، ۱۸۲	متصف بہ اخلاق الہی ۱۳۲
محبت مفروضه ۱۵۵	متقدمان ۹۱
محبت و گرفتاری ۲۰۳	متلاشی ۱۵۹
محبوب ۲۱۳، ۲۱۴	متمکن ۲۱۲
محبوبات و مآلوفات ۱۳۹	متوجر و ج پرفروش شدن ۹۷
محرمان و مشبہات ۲۱۴	متوجر قلب ۲۱۸
مخومی ۱۷۹	متوسط ۱۵۷
مخبر ظهور ۱۸۰	مجاور حق سبحانه ۲۱۰
مخص فضل الہی ۱۴۵	مجاور خلق ۲۱۰
مخص فضل الہدی ۲۰۸	مجاہدات ۲۱۹، ۲۰۲، ۱۸۰، ۲۰۹
مخص فضل خداوندی ۲۰۴	مجاہدت ۱۸۱
مخص فضل و احسان ۱۹۳	مجاہدہ ۲۱۹، ۱۳۴، ۲۰۲
مخفوظ ۱۸۰، ۱۸۱	مجاہدہ شدیدہ ۲۲۰

مراتب و ہوب ۲۰۷	محلِ خطر ۱۶۴
مراتب وجود ۲۰۸	محمدی المشرف (صلی اللہ علیہ وسلم) ۲۰۸-۰۸۳
مراتب وصول ۱۸۷	محو کردن صفات بشریہ ۱۳۸
مراد ۱۳۹	مخالفت با خلق ۱۸۴
مرامات حد اعتدال ۲۲۰، ۲۱۹	موزن طریقت ۲۲
مراقب ۶۵	مخلصان ۲۱۹
مراقبت ۱۴۴	مخلصانِ محق ۱۱۵
مراقبت پارسایان و اصحاب الیہین ۲۳۰	مدامت بر مراقبہ ۱۵۷
مراقبت صدیقان ۲۳۰	مرآت ۲۰۶
مراقب دل ۱۵۷	مرآت حق سبحانہ و تعالیٰ ۲۲۹
مراقبہ ۲۳۰، ۱۸۹، ۸۷، ۷۳، ۷۰	مرآت حقیقت انسانی ۲۲۹
مراقبہ خواطر ۱۵۱	مرآت دل ۲۲۹
مراقبہ نغمی خواطر ۲۲۷	مرآت روح ۲۲۹
مرتبہ اسماء و صفات ۲۰۹	مرآت صورت ۲۲۸
مرتبہ اسماء و صفات واجبی ۲۰۵	مرآت کثرت ۲۲۸
مرتبہ انشاء ۱۳۸	مرآت معنی ۲۲۸
مرتبہ بقا باللہ ۱۷۸	مراتب استعداد سالک ۲۲۲
مرتبہ جمع ۲۰۷	مراتب توحید ۳۶
مرتبہ زحفی ۱۵۳	مراتب ثلثہ توحید ۳۷
مرتبہ روح و قلب ۱۵۳	مراتب سر و قلب و روح ۳۷
مرتبہ فنا ۱۸۱، ۱۵۳	مراتب کمال ۲۲۲
مرتبہ قلب ۲۳۱	مراتب کمال و تکمیل ۸۵
مرتبہ محبتی ۱۲۹	مراتب نظر آن نبی ۴ ۲۲۲

مستوفی شدن ۱۸۰	مرتبہ ندماء ۱۶۱
مستملک ۱۷۵، ۱۵۱	مرتبہ وزراء ۱۶۱
مسند ارشاد و ہدایت ۱۰۳، ۱۱۴	مرتبہ وصول ۱۸۶
مشاہدات ۱۸۶	مرتبہ ولایتِ خاصہ ۲۳۶
مشاہد اکابرانِ دین ۲۱۰	مرتبہ و مقام ۱۲۸
مشاہد صورتِ مثالیہ اہل قبور ۲۱۰	مرتبہ وہم و حس ۲۰۶
مشاہد مقدسہ ۲۰۹	مرتبہ یادگاہ ۲۲۶
مشاہدہ ۵۰، ۵۳، ۵۷، ۸۷، ۱۳۹، ۱۵۱، ۱۵۵	مردانِ غیب ۲۰۱
۲۰۲، ۱۸۶، ۱۸۱، ۱۷۵	مردم ۲۰۲
مشاہدہ احوال ۱۶۳	مردم عزیز ۱۳۹
مشاہدہ انبیاءِ علیہم السلام ۲۰۲	مرشد الاولیاء ۳۳
مشاہدہ پیغمبرِ صلی اللہ علیہ وسلم ۲۰۲	مرشد علی الحقیقہ جل ذکرہ ۱۶۸
مشاہدہ باجیل و بی تجلی ۲۳۷	مرغانِ راہ ۱۱۹
مشاہدہ بایزید ۱۹۹	مرغ روحانیت ۱۲۶، ۶۸
مشاہدہ جمالِ عارفان چہارہ ۲۲۴، ۲۲۳	مرغِ ہمت ۶۸
مشاہدہ خوارقِ عادات ۱۱۷	مرید ۱۹۸، ۱۶۰، ۱۳۹
مشاہدہ صحابہؓ و تابعینؓ ۲۰۲	راحتِ شہوت ۱۴۴
مشاہدہ صورت ۱۵۶	مزاراتِ شایخِ مبارک ۲۰۶
مشاہدہ عالمِ غیب ۲۳۲	مذکور ۲۱۳
مشاہدہ فضل ۸۶	مسترشدین ۱۲۲
مشاہدہ محبوب ۱۴۳، ۱۸۶	مستغرق ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۶۰
مشاہدہ نقصانِ احوال ۱۶۷	مستغرقِ ذکرِ حق سبحانہ ۱۴۵
	مسند و مرثا ۲۱۷

معارف و عوارف ۱۱	مشاہدہ وجود قدیم حق ۱۵۰
معانی حقیقہ ۱۱۸	مشاہدہ و مکاشفہ ۲۳۷
معانی ظاہرہ ۱۱۸	مشائخ ۱۰، ۴۶، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۷۹، ۱۸۳
معرفت ۱۶۹، ۱۷۸، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۲۱	۲۲۳
معرفت اسرار الہی ۲۲۸	مشائخ طریقت ۳۰، ۴۴، ۱۳۱، ۱۳۹
معرفت ذات و صفات ۱۷۰	مشائخ عظام ۲۲
معرفت نفس ۳۳، ۲۴۲	مشائخ کبار ۱۴، ۲۰۹
معشوق ۲۱۵	مشائخ قابل جمال ۱۱۳
معلم حاذق ۱۵۱	مشرب دل ۱۸۱
معنی اذکر کم ۱۵۳	مشرب خضر ۱۴۸
معنی خاص ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴	مشغلہ محسوسات ۱۵۷
معنی ذکر ۱۴۹	مشغولی ۲۱۳
مفتاح سعادت ۸۸	مشکوٰۃ روحانیت ۱۶۹
معنی عام ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴	مشکوٰۃ نبوت ۱۶۹
معنی کلمہ توحید ۱۵۶	مشورت بر اہل اللہ ۱۴۹
معنی مراقبت ۲۴۰	مضحل ۱۸۶، ۲۱۱
مقام ۱۳۱، ۱۷۶، ۱۸۸	مطالعہ الطاف ربوبیت ۱۶۱
مقامات ۱۲۴، ۱۸۱، ۱۸۲	مطلق الغان ۱۶۱
مقامات شریفہ ۱۱۵، ۱۲۳	مظاہر آثار قدرت ۲۱۰
مقامات و منازل اسماء و صفات خدا ۳۶	منظر تصرف نبیؐ ۱۷۵
مقام اثبات ۲۰۳	منظر صفات ربانی ۱۱۴
مقام احسان ۲۲۸	منظر صفت ۱۷۵
مقام انس ۲۱۵	منظر نور محمدی صلی اللہ علیہ وسلم ۳۷

مقصود از ذکر ۲۱۳	مقام بقا ۱۸۷، ۲۰۳
مقصود از زیارت مشاهد ۲۱۰	مقام تصرف ۲۰۰
مکاشفات ۱۵۶	مقام تکلیف ۱۸۱
مکاشفه ۱۵۵	مقام تنزل ۱۸۷
مکاشفه آسمان ۲۰۱	مقام جذب ۱۷۵
مکاشفه بی مشاهده و تجلی ۲۳۷	مقام خاص ۱۸۷
مکاشفه ارض ۲۰۱	مقام ذکر ۲۳۷
مکاشفه روحانیان ۲۰۱	مقام رضا و سعادت ۱۳۸
مکشوف ۱۱	مقام طریقت ۱۹۳، ۲۰۲
ملاحظه اسماء و صفات ۲۰۶	مقام عجز ۱۹۹
ملاذ الاصفیا ۴۴	مقام فنا ۱۸۱، ۲۶۷
ملاذ زمان ۱۱۴	مقام مشا ۱۸۱
ملازمت ذکر ۱۵۸	مقام وصول ۱۳۹
ملایک زمین ۲۰۲	مقام ولایت ۱۷۴
ملفوظات ۱۹۱	مقبسات الوار حقیقت ۱۲۴، ۱۶۹
ملفوظ محمدوم جانیان ۲۰۱	مقتدا ۱۲۴، ۱۴۸
ملکوت ۱۵۷، ۱۵۴، ۲۲۳	مقتدای روزگار ۴۸
ملکوت آسمانها ۶۵	مقدمه جذب ۲۱۷
ملک و ملکوت ۲۰۴	مقدمه ولایت ۲۰۳
ملکه خوانانی ۱۵۱	مقربان حضرت جلال ۱۷۵
ملکه دل ۲۱۹	مقربان ذوالجلال. بیزره
ملکن ۲۰۶	مقصود اقصیٰ ۲۰۳
ملکات ۱۷۷، ۱۸۴، ۲۰۸	مقصود ۲۲۱

موضوعات تصوف و سلوک و عرفان . چهارده

مواطن حقیقت ۲۰۳

موهبت محض ۱۸۲، ۱۸۱

میدان بقا ۱۷۶

میدان طاعت ۵۵

ن

ناچیز ۱۸۷، ۲۰۵

نارسیدگان ۱۸۶

ناسوت ۲۲۳

نائب مناب ۱۶۱

نایب ریاضت ۶۲

نتیجه جذبه الهی ۱۳۳

نخباء ۲۰۲

ندما ۱۶۳

نردبان تسلیم احکام و قضا و قدر ۱۳۶

نزول ۱۹۳

نزول فیض نامتناهی ۱۱۶

نسبت ۵۹، ۸۶، ۱۲۵، ۲۱۸

نسبت استمداد از روحانیت ۱۶۸

نسبت انتساب ۱۲۶

نسبت باطنی ۱۷۰

نسبت جذبه ۸۲

نسبت جذبه و سلوک ۱۹۶

منازل ۱۲۳

منازل راه ۳۵

منتها ۲۰۲

منتهای عدد و در یک دم ۲۲۹

منتفی ۱۷۹، ۱۵۸

منتیان ۲۲۴

مدرج بر طریق علم ۱۸۷

منزل اول از منازل و حصول ۲۳۱

منزل فنا ۱۸۶

منزل گاه حقیقی ۳۵

منزل گاه عزت ۲۱۶

منزه از تعینات و قیود ۲۰۵

منتأ مکان ۲۰۸

منفعت و گران ۱۶۵

منکشف ۲۰۱

منقطع شدن ۶۸

منور ۲۲۳

مواجید ۱۷۶، ۱۹۳

مواجید بطایف ۲۳۵

مواظبت بر ذکر ۱۴۵

موافقیت در تدبیر و تقدیر ۱۳۸

موانع و معارض ۲۰۲

مورد اخلاق سبحانی ۱۱۴

نفع خلق ۱۶۴	نسبت سلوک آفاقی و جذبر ۹۱
نفی ۲۱۸	نسبت فرویت ۱۰
نفی آلہ طبیعت ۲۱۳	نسبت مرکبہ ۱۹۵، ۱۹۶
نفی اثبات ۵۹	نسبت مشرب خضر ۱۶۸
نفی اثبات بر طریق حنفیہ ۵۹	نسبت ولایت پیغمبران ۱۶۸
نفی اختیار ۱۳۸	نسبت ولایت سید المرسلین ۱۶۸
نفی حق ۱۴۹	نسیان ماسویٰ ۲۰۳، ۲۰۴
نفی خواطر ۱۵۰، ۱۵۱، ۲۱۲	نشان خویش گم کردن ۸۲
نفی شدن ۱۳۷	نظارگیان این قوم ۱۱۹
نفی شدن وجود بشریت ۱۴۳	نظر بر قدم ۲۲۱، ۲۲۳
نفی غیر ۲۲۱	نظر بقا ۱۳۹، ۱۵۰
نفی کردن خاطر ۱۴۳	نظر تربیت ۱۶۴
نفی کلی ۲۱۲	نظر عنایت و تربیت ۴۷
نفی گوناگون ۲۲۱	نظر فنا ۱۵۰
نفی ماسویٰ ۹۳	نظر فنا و ناخواستن ۱۳۹
نفی ماسویٰ حق ۱۴۹	نظر موبست ۹
نفی و اثبات ۱۴۹	نظر نتیجہ ۱۷۱
نفی وجود ۱۸۵	نظر ہمت ۱۸۳
نفی وجود بشریت ۱۶۸	نقمتی خاص ۸۳
نفی وجود طبیعی ۸۶	نقاس قدسیہ ۲۸
نفی صہ تعلقات ۱۴۲	نقعات قدم ۲۱۱
نقاصت عدم ۲۰۶	نفس امارہ ۲۳۰
نقبا ۲۰۱	نفس بند ۸۴

نور و صفای ۱۲۳	نقش ارادی ۸۴
نوری ۱۹۹	نقش اسم ذات ۸۴، ۸۳
نور یقین ۱۷۶	نقصانِ دل‌لیقت ۲۲۸
نهایت ۱۸۷	نقوش علوم روحانی و عقلی و سمعی و حسی ۱۶۹
نهایت استعداد نبی ^ص ۲۲۲	نقوش ماسومی ۲۰۴
نهایت این اصول ۲۰۸	نگه داشت ۲۲۷، ۲۲۶، ۱۵۱
نهایت درجات اولیاء ۱۴۰	نمک مشایخ ۱۹۷
نهایت سیرال الله ۱۵۵، ۱۷۹	نورانی ۱۸۴، ۲۳۴
نهایت قدم ۲۲۲	نورانیت ۱۵۹، ۲۳۴
نهایت مراتب استعداد سالک ۲۲۲	نورانیت دل ۱۴۶
نهایت مراتب شهود ۲۲۸	نورانیت کله ۱۴۶
نهایت مراتب نظر آن نبی ^ص ۲۲۲	نور تجلی ۱۸۶
نهایت مقام ۱۵۴	نور حجبی ۱۷۰
نهایت وصول ۲۰۹	نور حقیقت ۱۴۹، ۲۴۱
نیاز ۵۱، ۵۰	نور حیوة حقیقیه ۱۳۶
نیاز و تفریح ۴۸، ۴۹	نور دل ۱۵۹
نیستی ۱۴۷، ۱۷۹	نور ذکر ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۸
و	نور ظهور حقیقی ۲۱۱
واجب الوجود ۲۰۶	نور عظیم ۱۵۸
واجد الفاقده ۲۰۸	نور فراست ۲۳۴
وارث الانبیاء والمرسلین ۱۱۵	نور فیض و سنن ۲۲۳
واردات غیبیه ۸۷	نور قرآن ۱۵۹
واسطه ۱۲۵	نور مکاشفه ۲۳۷

وجود روحانیت ۱۸۳، ۱۵۳، ۱۴۰	واسطه وصول ۱۲۳
وجود سالک ۲۳۸	واصل ۲۰۱، ۱۸۶
وجود طبیعی اصلی ۱۷۷	واصل المجرود ۲۰۸
وجود طبیعی عارضی ۱۷۷	واصلان ۱۷۶، ۱۷۵
وجود ظلمانی طبیعی ۱۸۴	واقعه ۱۲۳، ۱۴۲
وجود عدم ۱۷۹، ۱۷۷	واله و حیران ۱۷۳
وجود قدیم حضرت عزت ۱۳۹	وجدان ۱۸۱
وجود محبت ۱۸۶	وجدانِ حلاوتِ عظیمه ۱۵۰
وجود مومنون حقایق ۲۰۷	وجدان و کشف ۲۳۵
وجود نورانی روحانی ۱۸۴	وجدانیات ۲۳۴
وجودی ۲۰۵	وجد و ذوق ۱۶۹
وجدانیت ۱۸۳	و جوب ۲۰۶
وجدت ۱۸۳، ۳	و جوب و جود ۲۰۶
دسوس و برآجس ۱۸۱، ۱۸۰	وجود ۱۱۳، ۳، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۰
دربانی ۲۲۸	۱۸۵، ۲۰۸، ۲۱۱
وزرا ۱۶۳	وجود بشریت ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۷
وسایط ۱۳۱	۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۷، ۱۸۲
وسط ۱۷۲	وجود جسمانیت ۱۸۳
وسعت مشرب ۸۹	وجود جمیع محذات ۱۶۹
وسیلہ کمال توجہ برحق ۲۱۰	وجود حقایق ۱۸۰
وصال ۲۱۸	وجود خارجی ۲۰۶
وصل ۲۲۸	وجود خود ۱۷۸
وصول ۲۰۹، ۱۸۵، ۱۷۶، ۱۷۵	وجود روح ۱۵۳

۱۸۰ ہستی	وصول پر درجہ کمال ۱۰۸
ہستی ذاکر ۱۵۰	وصول پر مرتبہ اسما و صفات واجبی ۲۰۹
ہستی سالک ۲۰۴	وصول فیض ربانی ۱۳۱
ہستیہا ۱۷۹	وصول محب پر محبوب ۱۸۵
ہفتاد قدم ۲۲۱	وضو باطن ۱۴۲
ہفت صفات ذاتی ۲۳۴	وقار و تحمل و سکون ۲۳۴
ہفت گام ۲۰۴	وقوف زمانی ۲۲۹
ہفت لطائف ۲۳۱	وقوف عددی ۲۲۹
ہمت ۲۰۰، ۱۷۳، ۱۲۲	وقوف قلبی ۲۳۰، ۲۱۴، ۱۵۰
ہمگی دل ۱۵۵	وطن ما لوفات ۱۷۹
ہوا ۱۴۶، ۱۴۵	ولایت ۱۲۳، ۱۷۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۵، ۲۰۳
ہوش دروم ۲۲۳، ۲۲۰	۲۴۳
ہیبت ۷۴	ولایت اولیاء ۲۰۸
ہیبت و تعظیم ۱۴۴	ولایت خاصہ محمدیہ (صلی اللہ علیہ وسلم) ۲۰۴
ہیبت اجتماعی لطیفہ ۲۳۳	ولایت صغریٰ ۲۰۸، ۲۰۹
ی	ولایت کبریٰ ۲۰۹
یادداشت ۱۵۱، ۲۲۸	ولی عزالت ۱۶۳
یادکرد ۱۵۱، ۱۵۳، ۲۲۴، ۲۲۶	ولی عشرت ۱۶۳
یازده شرائط نقشبندیہ ۲۲۰	د
یقین ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۷۶، ۲۰۲	صیوط ۱۹۳

www.mujaddidway.com

۲- فهرست نامهای اشخاص

ابو الحفیظ بخاری ۴۷
 ابوالقاسم اسحاق ۳۷
 ابوالقاسم گرگانی ۱۵۵
 ابوبکر ذرک: ابوبکر صدیق[ؓ] حضرت ابوبکر صدیق[ؓ]، حضرت
 صدیق اکبر[ؓ]، صدیق اکبر[ؓ] ۱۹۶
 ابوبکر صدیق[ؓ] ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۹۷
 ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث ۱۹۶
 ابوتراب ۱۹۸، ۱۹۹
 ابوتراب نخشبی ۱۳۳
 ابوسعید خدری ۱۸۱
 ابوسلیمان دارانی ۱۷۱
 ابوطالب[ؓ] ۱۲۸
 ابوعلی رودباری ۱۹۵
 ابوعلی کاتب ۱۹۵
 ابونصر[ؓ] (ذرک: خواجرا ابونصر پارسا) ۲۱
 ابی مسعود الشیبی ۱۹۹
 احمد بن محمد الجعفی ۱۸۸

۲

آنحضرت صلی الله علیه وسلم (ذرک: حضرت صلی الله علیه
 وسلم، حضرت خیر البشر صلی الله علیه وسلم، حضرت
 رسالت صلی الله علیه وسلم، حضرت رسالت پناه
 صلی الله علیه وسلم، حضرت سید المرسلین صلی الله
 علیه وسلم، حضرت سیدی صلی الله علیه وسلم،
 رسول الله صلی الله علیه وسلم، رسول الله صلی الله
 علیه وآله وسلم، سید الانبیاء صلی الله علیه وسلم،
 سید المرسلین صلی الله علیه وسلم، سید عالم صلی الله علیه
 وسلم، سیدنا محمد سید المرسلین (صلی الله علیه وسلم)،
 سیدنا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم، محمد صلی الله
 علیه وسلم، محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم، محمد
 مصطفی صلی الله علیه وسلم، مصطفی صلی الله علیه
 وسلم، نبی علیه السلام، ۱۹۷

۱

ابراهیم بن شیبانی ۱۸۳
 ابن مسعود[ؓ] ۳۵

امام محمد باقرؑ ۴۵، ۱۲۷	احمد بن محمود ۲۴
امام محمد تقیؑ ۴۵	احمد منزوی ۳۱، ۳۳
امام محمد شیبانیؑ ۴۲	استاد سعید نفیسی ۱۰، ۳۴، ۹۸، ۹۹
امام موسیٰ کاظمؑ ۳۵، ۱۲۶	استاذ الائمه حلوانیؑ ۴
امیر المؤمنین حضرت عثمانؓ درک : امیر المؤمنین عثمانؓ	اسماعیل حکیم ۳۲
حضرت عثمانؓ ۲۰	اسماعیل سامانی ۴۲
امیر المؤمنین حضرت علیؓ درک : امیر المؤمنین علیؓ	الحاج سید علی احمد شاہ الہودی ۳۴
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ ۱۲۶	الحافظی البخاریؑ درک : خواجہ پارسیاؑ، خواجہ محمدؑ،
امیر المؤمنین عثمانؓ ۱۲۸	خواجہ محمد پارسیاؑ، خواجہ محمد بن محمد بن محمودؑ،
امیر المؤمنین علیؓ ۴۵	محمد بن محمد الحافظی البخاریؑ، محمد بن محمد بن محمودؑ،
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ ۱۲۷، ۱۲۸	محمد حافظی (۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۱۵)
امیر المؤمنین عمرؓ ۱۲۸	امام احمد حنبلؑ ۱۵۹
امیر برہانؑ ۴۵	امام جعفر صادقؑ درک : حضرت امام جعفر صادقؑ،
امیر تیمور ۱۵، ۳۳، ۳۴، ۸۰	۱۲۷، ۱۹۵، ۱۹۶
امیر دولت شاہ بن علاؤ الدولہ غازی امرتسری ۱۲	امام حسن عسکریؑ ۴۴، ۴۵
امیر سید برہان الدین ۴۵	امام حسینؑ درک : سید الشہداء الحسین بن علیؑ، ۴۵
امیر سید برہان الدین قلیچ ۴۵	امام ربانیؑ شیخ ابویعقوب یوسف بن ایوب ہمدانی
امیر سید بلاق ۴۵	۱۱۹، ۱۲۵، ۲۶
امیر سید جلال الدین ۳۴	امام زین العابدین علی بن الحسینؑ درک : حضرت امام
امیر سید زین العابدین ۳۴	زین العابدینؑ ۱۲۷
امیر سید شعبان ۴۵	امام علی بن موسیٰ الرضاؑ ۱۲۶
امیر سید عبداللہ ۴۵	امام علی بن موسیٰ رضاؑ ۴۵
امیر سید فخر الدین ۳۵	امام علی نقیؑ ۴۵

بہاؤ الدین محمد نقشبند (رک: بہاؤ الدین) ۸۳

پ

پرفور و کٹر غلام مصطفیٰ خان. پانزدہ، ہفتدہ

پیر جمال الدین اروستانی ۲۵

ج

جلال الدین رومی (رک: مولانا روم) مولانا جلال الدین

۱۷

جنید (رک: جنید بغدادی)، سید اطائف، شیخ جنید

۱۷۹، ۹۲، ۸۲

جنید بغدادی ۱۹، ۱۹۵

چ

چلی ۲۶

چنگیز خان ۳۲

ح

حاج آقا حسین ملک ۲۶

حاجی محبوب النبی. پانزدہ

حافظ الدین (رک: خواجہ ابونصر محمد بن محمد الحافظی

النجاری، خواجہ ابونصر پارسا، ابونصر) ۲۲

حبیب عجبی ۱۲۶

حجۃ الاسلام ۲۳۲

حجۃ الاسلام امام محمد غزالی ۱۳۵

حسن بصری ۱۲۶، ۲۱۶

حضرت صلی اللہ علیہ وسلم (رک: آنحضرت صلی اللہ

امیر سید محمد قاسم ۳۵

امیر سید محمود رومی ۳۵

امیر سید محمود علی اکبر ۳۵

امیر سید نقی صوفی ۳۵

امیر محمود ۸۱

اویس ۱۳۰

اویس قرنی ۱۳۹، ۱۳۰، ۱۶۶

ب

بابا سمرقندی ۷۹، ۸۰

بایزید (رک: حضرت بایزید، سلطان العارفين ابو بکر)

سلطان العارفين شیخ البرزید بسطامی، سلطان

بایزید بسطامی (۸۲، ۹۲، ۱۹۸، ۱۹۹)

برخ ۹

بشر حافی ۱۷۹

بہاؤ الدین (رک: بہاؤ الدین محمد نقشبند، حضرت

خواجہ، حضرت خواجہ بہاؤ الدین، حضرت

خواجہ نقشبند، حضرت خواجہ نما، حضرت

قطب المشايخ، خواجہ، خواجہ بہاؤ الدین

خواجہ بزرگ، خواجہ نما، خواجہ بہاؤ الدین

نقشبند، خواجہ نقشبند، سرخیل نقشبند

سیدنا شیخ بہاؤ الحق و الدین محمد بن محمد النجاری،

شاہ نقشبند، شیخ بزرگوار، محمد بن محمد النجاری،

نقشبند (۸۳، ۹۲، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳)

۲۱۳، ۲۳۷

حضرت خواجہ نعمت اللہ (رک: بہاؤ الدین) ۱۰۸
 حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم (رک: آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم) ۲۰، ۸۱، ۱۲۶، ۱۲۷،

۱۳۰، ۱۶۹

حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم (رک: آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم) ۱۲۱

حضرت سلمان فارسی (رک: سلمان فارسی) ۳۵
 حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم (رک: آنحضرت

صلى اللہ علیہ وسلم) ۱۳۱

حضرت سیدنا حکیم آنا ۵۲

حضرت سیدی صلی اللہ علیہ وسلم ۱۱۳

حضرت شیخ احمد سرہندی مجدد الف ثانی (رک: حضرت
 مجدد الف ثانی) شیخ احمد سرہندی مجدد الف ثانی

چارہ

حضرت شیخ سرمست ۸۳

حضرت صدیق اکبر (رک: ابو بکر صدیق) حضرت
 ابو بکر صدیق، حضرت صدیق اکبر، صدیق اکبر

۱۹۴

حضرت عثمان (رک: امیر المؤمنین حضرت عثمان) ۳۱

حضرت عزیزان (رک: خواجہ عزیزان علی، خواجہ

عزیزان علی رامینی) ۷۸

حضرت غوث الثقلین (رک: غوث اعظم) ۸۳، ۸۴

علیہ وسلم) ۲۳

حضرت ابو الحسن (رک: شیخ ابو الحسن خرقانی) ۴۵
 حضرت ابو بکر صدیق (رک: ابو بکر، ابو بکر صدیق)
 حضرت صدیق اکبر، صدیق اکبر) ۴۵

حضرت ابو علی فارمدی ۴۵

حضرت امام جعفر صادق (رک: امام جعفر صادق)

۳۴، ۴۵

حضرت امام زین العابدین (رک: امام زین العابدین)

علی بن الحسین) ۴۳، ۴۵

حضرت بایزید (رک: بایزید) ۴۵

حضرت خضر (رک: حضرت خواجہ خضر، حضرت) ۸۴

حضرت خواجہ (رک: بہاؤ الدین) ۴۵، ۴۶،

۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۹۵، ۱۲۳

۱۲۴، ۱۹۱

حضرت خواجہ بہاؤ الدین (رک: بہاؤ الدین) ۸۳

حضرت خواجہ خضر ۱۹۷

حضرت خواجہ باقی باللہ (رک: خواجہ باقی باللہ)

۲۱۹

حضرت خیر البشر صلی اللہ علیہ وسلم (رک: آنحضرت

صلى اللہ علیہ وسلم) ۲۳

حضرت خواجہ علاؤ الدین (رک: خواجہ علاؤ الدین مطار)

۱۸۲، ۹۵

حضرت خواجہ ما (رک: بہاؤ الدین) ۱۸۴، ۱۸۵

حضرت قاسم بن محمد^{۳۵} ۳۵
 حضرت قاضی صدر الدین. پانزدہ
 حضرت قطب المشایخ (رک: بہاؤ الدین^{۲۰۲})
 حضرت مجدد الف ثانی (رک: حضرت شیخ احمد سرہندی،
 مجدد الف ثانی^{۱۹۵}) ۱۹۵
 حضرت مخدوم جہانیاں^{۲۰۱} ۲۰۱
 خ
 خادم الفقراء عماد الدین ۱۲
 خارجہ بن زید بن ثابت^{۱۹۶} ۱۹۶
 حضرت^۴ (رک: حضرت خضر^۴، حضرت خواجہ خضر^۴)
 ۲۰۲، ۱۶۸
 خضر^۳ علیہ السلام ۸۴
 خلیل اتا^{۵۲}، ۵۳
 خواجہ^۲ (رک: بہاؤ الدین^{۲۱۴}) ۲۱۴
 خواجہ ابونصر پارسا^۲ (رک: حافظ الدین) ۲۳، ۲۲
 خواجہ احرار (رک: خواجہ ناصر الدین عبید اللہ احرار^۲)
 خواجہ عبید اللہ^۲ خواجہ عبید اللہ احرار^۲ ۸۹
 خواجہ احمد اجغزونی^{۱۹۱} ۱۹۱
 خواجہ احمد صدیق^{۵۷} ۵۷
 خواجہ امام محمد بن علی حکیم ترمذی^۲ (رک: خواجہ علی
 حکیم ترمذی، خواجہ محمد بن علی حکیم، خواجہ
 محمد بن علی حکیم ترمذی^{۱۵۸}) ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۴۰
 خواجہ امیر کلال^۲ (رک: خواجہ سید امیر کلال^۲) سید

امیر کلال^۲، میر سید کلال^۲ (۳۸، ۳۷، ۳۶)
 ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۵، ۶۱، ۵۹، ۵۸، ۵۱
 خواجہ اولیاء کلال^۲ ۵۷
 خواجہ بابا ساسی (رک: خواجہ محمد بابا) ۶۸
 خواجہ باقی باللہ^۲ (رک: حضرت خواجہ باقی باللہ) ۶۶
 ۹۲، ۸۲
 خواجہ بہاؤ الدین (رک: بہاؤ الدین) ۱۰، ۶، ۲۹
 ۳۰، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷
 ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۶۸، ۶۹، ۷۴
 ۸۱، ۸۸، ۹۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷
 خواجہ بہاؤ الدین نقشبند (رک: بہاؤ الدین)
 چارہ، نوزدہ، بیست، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۹۴
 خواجہ بزرگ (رک: بہاؤ الدین^۲) ۱۶۰، ۵۱
 ۵۳، ۵۵، ۷۳، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶
 ۲۱۰، ۱۰۷
 خواجہ بہاؤ الحق والدین البخاری (رک: بہاؤ الدین)
 ۲۰۲
 خواجہ پارسا (رک: الحافظی البخاری) ۲۱، ۲۳، ۲۵
 ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶
 خواجہ حسام الدین پارسا بلخی ۱۰۶
 خواجہ حسام الدین یوسف حافظی بخاری (رک: مولانا
 حسام الدین خواجہ یوسف) ۱۰۷
 خواجہ سید امیر کلال^۲ (رک: خواجہ امیر کلال، سید امیر

دکتر علی اکبر جعفری . چهارده	خواجہ محمد زاہد کابلی ۳۶
ذ	خواجہ محمد عارف ریوگری (درک : خواجہ عارف ریوگری)
ذاتون مصری ^{۱۸۱} ، ۱۷۹	۳۶
ر	خواجہ محمد واسع ^{۱۹۱} ، ۱۲۳
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم (درک : آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ۳۵، ۵۸، ۶۴، ۱۹۱، ۱۴۳، ۱۷۶، ۲۳۹، ۲۰۰)	خواجہ محمود ابوالخیر فغنوی ۳، ۴، ۶، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۹، ۲۰
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ۵۸	خواجہ مسافر ^۴
رویم ^{۲۰۲}	خواجہ مسافر خوارزمی ۱۰۴، ۱۰۵
ز	خواجہ ناصر الدین عبید اللہ ^{۱۰۸} (درک : خواجہ احرام ۱۰۸)
زید بن حارثہ ^{۹۷}	۱۰۹
س	خواجہ ناصر الدین عبید اللہ احرام ^{۱۰۸} (درک : خواجہ احرام)
سربیل نقشبندان (درک : بہاؤ الدین) ^{۳۷}	۲۳
سری سقطی ^{۱۷۹}	خواجہ نقشبند ^{۱۰۸} (درک : بہاؤ الدین) ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۱
سعید بن المسیب ^{۱۹۶}	۱۵، ۲۳، ۲۸، ۳۱، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۸، ۴۹، ۹۸، ۹۹
سعید فرزند حضرت عثمان ^{۴۱}	خواجہ یعقوب چرخي ^{۱۰۷} (درک : خواجہ یعقوب بن عثمان چرخي ^{۱۰۷} ، مولانا یعقوب چرخي، مولانا محمد یعقوب چرخي، مولانا یعقوب بن عثمان بن محمود چرخي)
سفيان ثوري ^{۱۵۸}	۹۷
سلطان العارفين ابو يزيد ^{۱۳۵} ، ۱۳۳ (درک : بايزيد ^{۱۳۵} ، ۱۳۳)	خواجہ یعقوب بن عثمان چرخي ۱۰۷
سلطان العارفين شيخ ابو يزيد بسطامي ^{۱۲۷} (درک : بايزيد ^{۱۲۷})	خواجہ يوسف ہمدانی (درک : امام ربانی شيخ ابو يعقوب يوسف ہمدانی ^{۱۲۵}) ۱۰، ۱۲۵
سلطان بايزيد بسطامي ^{۱۹۷} (درک : بايزيد ^{۱۹۷})	داراشکوہ ۹۷، ۱۹۳
سلطان شاهرخ ۱۲	داؤد طائي ^{۱۲۶}
سلطان فارسي ^{۱۲۸} (درک : حضرت سلمان فارسي ^{۱۲۸})	د
سليمان بن يبار ^{۱۹۷}	
سيد الشهداء الحسين بن علي ^{۱۲۷} (درک : امام حسين ^{۱۲۷})	

شاه نورالدین نعمة الله ولي کرمانی^{۱۱} ۱۲۰، ۱۲۵
 شرف الدین محمد نقشبندی ۳۴
 شیخ ابراهیم مجذوب^{۷۷}
 شیخ ابوالحسن المغربي الشاذلی^{۲۱۴}
 شیخ ابوالحسن خرقانی^۲ (درک: حضرت ابوالحسن) ۱۲۵
 ۱۳۱، ۱۳۷
 شیخ ابوالقاسم کرکاتی^{۱۳۱، ۱۳۷}
 شیخ ابوسعید ابوالخیر^{۱۳۱، ۱۳۷}
 شیخ ابوعبد الرحمن سلمی نیشاپوری^{۱۲۰}
 شیخ ابوعثمان مغربی^{۱۹۵}
 شیخ ابوعلی الحسن بن محمد دقاق^{۱۹۱}
 شیخ ابوعلی فارمدی طوسی^{۱۲۵}
 شیخ احمد سرهندي^۲ (درک: مجتهد الف ثانی، حضرت مجدد
 الف ثانی)^{۸۵}
 شیخ امیر حسین^{۷۱}
 شیخ بزرگوار^۲ (درک: بہاؤ الدین)^{۱۲۰}
 شیخ بیلار ۳۷
 شیخ خسرو ۷۱
 شیخ جنید^۲ (درک: جنید، جنید بغدادی، سید الطایفہ) ۱۲۵
 ۱۹۷
 شیخ رشید ۷۳
 شیخ زین الدین الخوافی^{۲۰}
 شیخ شادی ۷۱

سید الطایفہ (درک: جنید بغدادی)^{۲۰}
 سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم (درک: آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم) ۱۶۸
 سید امیر کلال^۲ (درک: خواجہ امیر کلال، میر سید کلال)^۲
 ۱۳۶، ۱۳۷
 سید اثیبا صلی اللہ علیہ وسلم (درک: آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم) ۱۶۸
 سید پیر حسام الدین راشدی، پانزدہ، ہفدہ
 سید عالم صلی اللہ علیہ وسلم (درک: آنحضرت صلی اللہ علیہ
 وسلم) ۳۲
 سید علی ہمدانی^۲ ۳۳
 سید محمد بخاری ۳۴
 سید محمد نور بخش ۲۵
 سیدنا شیخ بہاؤ الحق والدین محمد بن محمد البخاری^۲ (درک:
 بہاؤ الدین)^{۱۱۵}
 سیدنا محمد سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم (درک: آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم) ۲۶
 سیدنا محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم (درک: آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم) ۳۵
 سیف الحق والدین ابوالخزری ۱۰۸
 ش
 شاہ نقشبند^۲ (درک: بہاؤ الدین)^{۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹}
 ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۹۶، ۹۰، ۸۴

شیخ شہاب الحق والدین سہروردی^{۱۵۷}

شیخ شہید شیخ مجد الدین بغدادی^{۱۱۸، ۱۲۶، ۱۶۰}

شیخ طریقت شیخ عطار^{۱۳۰} (رک: شیخ عطار)

شیخ عبداللہ بلخی^{۸۳}

شیخ عطار^{۱۳۱، ۱۴۵، ۱۷۲، ۱۸۷}

شیخ علاؤ الدین (رک: خواجہ علاؤ الدین عطار، خواجہ علاؤ-

الحق والدین محمد بن محمد^{۲۰۹}

شیخ قنم^{۷۰}

شیخ قطب الدین^{۷۸}

شیخ محمد بن خواجہ مسعود البخاری^{۱۰، ۲۴} (ہجیدہ)

شیخ محی الدین بن العربی^{۲۳، ۲۸}

شیخ معمر^{۸۳}

شیخ نور الدین عبدالرحمن^{۷۱، ۷۴}

ص

صاحب الفصوص (رک: شیخ محی الدین بن العربی^{۲۰۰})

صاین الدین ترکہ اصفہانی^{۳۴}

صدیق اکبر^{۱۳۰} (رک: ابو بکر^{۱۳۰})

ط

طاہر^{۳۲}

ع

عبد الجلیل مجدوانی^{۵۳}

عبدالرحمن جامی (رک: نور الدین عبدالرحمن^{۶۳})

عبدالغفور^{۳۰}

عبداللہ الفقیہہ^{۴۲}

عبداللہ بن جعفر طیار^۳

عبداللہ بن عتبہ^{۱۹۶}

عبداللہ خجندی^{۱۶۲}

عروہ بن زبیر^{۱۹۷}

عزیزان علی رامیتنی^{۴۶، ۵۱، ۵۷، ۵۹، ۱۲۴}

۱۵۹

عصام الدین^{۱۳، ۱۴، ۱۵}

علاؤ الدین (رک: خواجہ علاؤ الدین عطار^{۱۰۲})

عیسیٰ^{۱۳۵، ۱۷۶}

غ

غوث الاعظم (رک: حضرت غوث الثقلین^{۸۳، ۸۴})

ف

فقیر چراغ الدین - ہمدہ

ق

قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق^{۱۲۸}

قوام الملک نظام الدین ابو یعلیٰ احمد^{۳۲}

ل

لسان التصوف شیخ ابوسعید احمد بن عیسیٰ الخزاز^{۱۷۹}

لوط علیہ السلام^{۲۰۰}

م

مانی^{۸۶}

مجدد الف ثانی (رک: حضرت شیخ احمد سرہندی، شیخ احمد^{۶۳})

- ۲۰۲ (علیه وسلم)
- مخدوم اعظم ۹۷
- مرزا الخ بیگ ۱۳، ۱۳
- مرزا خلیل پسر محمد جهانگیر ۱۵، ۱۴
- مرزا شاهرخ ۱۵، ۱۴، ۲۳
- مسعود بیگ ۳۳
- مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم (رک): آنحضرت صلی اللہ
- علیہ وسلم . ۳۷، ۵۸، ۸۴
- معروف کرخی ۱۲۶
- معصوم علی شیرازی ۱۱
- ملا عبدالرحیم ۱۵
- ملک محمد اقبال . نوزده، بیست
- ملک معز الدین حسین ۸۹
- منصور سامانی ۳۲
- موسیٰ ۸۲، ۱۶۸، ۱۷۸
- مولانا امیر ابو بکر افشچی ۷۷
- مولانا تاج الدین درغی ۲۷
- مولانا جامی (رک): نور الدین عبدالرحمن، ۱۱، ۳۰
- مولانا جلال الدین (رک): جلال الدین رومی، ۹۱
- مولانا جلال الدین خالدي ۷۱
- مولانا جلال الدین درغی ۲۷
- مولانا حافظ الدین ۳، ۳
- مولانا حسام الدین خواجہ یوسف (رک): خواجہ حسام الدین
- سرہندی، حضرت مجدد الف ثانی (بیچہ ۱۰، ۱۰)
- ۳۳، ۹۸
- محمد (صلی اللہ علیہ وسلم) (رک): آنحضرت صلی اللہ علیہ
- وسلم (۱۸۸)
- محمد اختر بیچہ ۳۵، ۲۶، ۳۳
- محمد البدونی ۳۲
- محمد بن احمد . پانزده
- محمد بن اسمعیل معروف بہ البخاری ۴۷
- محمد بن فضل ۳۲
- محمد بن محمد البخاری (رک): خواجہ بہاؤ الدین نقشبند
- ۱۰۴
- محمد بن محمد البخاری (رک): خواجہ علاؤ الدین عطار
- ۱۰۳
- محمد بن محمد الحافظی البخاری (رک): الحافظی البخاری
- ۱۱۵
- محمد بن محمد بن محمود (رک): الحافظی البخاری (۳، ۱۰،
- ۱۱، ۳۸
- محمد حافظی (رک): الحافظی البخاری (۲۱، ۳۳
- محمد حسین تسلیحی . سیزده، چہارده، ۲۶
- محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم (رک): آنحضرت
- صلی اللہ علیہ وسلم ۳۱
- محمد زاہد ۱۳۳
- محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم (رک): آنحضرت صلی اللہ

مولانا محمد ہروی ۷۱
 مولانا محمد یعقوب چرخنی (درک: خواجہ یعقوب چرخنی)
 خواجہ یعقوب بن عثمان چرخنی (۱۰۳)
 مولانا نور الدین عبدالرحمن بن احمد جامی ہروی (درک:
 عبدالرحمن جامی، مولانا عبدالرحمن جامی، نور الدین
 عبدالرحمن بن احمد جامی ہروی) ۸۸
 مولانا یعقوب بن عثمان بن محمود چرخنی ثم غزنوی (درک:
 خواجہ یعقوب چرخنی، خواجہ یعقوب بن عثمان،
 مولانا محمد یعقوب چرخنی، یعقوب بن عثمان بن
 محمود بن محمد) ۸۸
 مولانا یعقوب چرخنی ۱۰۸، ۱۵۵
 میر سید شریف جورجانی ۱۰۳
 میر سید کلال (درک: خواجہ امیر کلال، خواجہ سید
 امیر کلال) ۱۵

ن

نبی علیہ السلام (درک: آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم)

۲۰۳

نجم الدین الکبرا ۱۳۱
 نصیر الدین (درک: خواجہ ابونصر محمد بن محمد بن محمد
 الحافظی البخاری، خواجہ ابونصر پارسا، ابونصر،
 حافظ الدین) ۲۲
 نقشبند (درک: شاہ نقشبند، خواجہ بہاؤ الدین، خواجہ
 نقشبند، خواجہ بزرگ، حضرت خواجہ بہاؤ الدین)

یوسف حافظی بخاری ۱۰۷

مولانا روم (درک: جلال الدین رومی، مولانا جلال) ۷۷

مولانا زین الدین ابوبکر ۸۳، ۷۳

مولانا زین الدین ابوبکر تائب آبادی ۱۴

مولانا سعد الدین کاشغری ۲۲۵

مولانا سیف المحی ترمینی ۵۵

مولانا سیف الدین خوارزمی ۷۱

مولانا سیف الدین ساری ۱۰۳

مولانا سیف الدین مناری ۱۰۷

مولانا شمس الدین فاری رومی ۲۰

مولانا شیخ ابوالرضا ۲۱۹

مولانا شیخ محمد مخاندی ۱۰۳

مولانا صد الدین شاشی ۱۰۵

مولانا عارف ۸

مولانا عارف دیک کرانی ۱۰

مولانا عبدالرحمن جامی (درک: مولانا نور الدین عبدالرحمن)

۱۰۸، ۳۲، ۳۰، ۲۸، ۲۵، ۱۴، ۱۳

مولانا عبدالعزیز ۷۱

مولانا عبدالعزیز کاتب ۲۴

مولانا غلام ربانی ۸۴

مولانا قاضی سلطان ۷۱

مولانا نجم الدین مشہور بہ محمد قاضی سمرقندی ۸۹

مولانا محمد مخاندی ۱۰۴، ۷

۹

ولی اللہ بن عبد الرحیم المشہور برشاہ ولی اللہ ۲۳۴

ی

یعقوب بن عثمان بن محمود بن محمد الغزنوی ثم الپرخچی درک:

خواجر یعقوب چرخچی، خواجر یعقوب بن عثمان، مولانا

محمد یعقوب چرخچی، مولانا یعقوب بن عثمان، ۲۰۲

۸۸، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۳۶، ۳۱، ۲۹، ۲۷

۲۰۲، ۱۱۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۹۹

نور الدین عبدالرحمن بن احمد جامی ہروی درک: مولانا

عبدالرحمن جامی، مولانا جامی، مولانا نور الدین

عبدالرحمن، ۸۸

نوح فرزند منصور سامانی، ۳۲



۳- فهرست آیات قرآن شریف (در متن)

- اتقوا لله وكونوا مع الصادقين ۱۴۸
ادعوا ربكم تضرعاً وخفية انه لا يحب
المعتدين ۲۳۷
اذكرهم ۱۵۱
الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم
يخزونون ۱۷۳
الحمد لله رب العلمين . بيزه
رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله
۸۹
فاتخذوه وكيلاً ۱۹۹
فاذكروني اذكركم ۱۴۳
فكشفتنا عنك غطائك فبصرك اليوم حديد
۲۱۱
قل اعوذ برب الفلق ۱۵۹
قل اعوذ برب الناس ۱۵۹
قل ان ربي يقذف بالحق علام الغيوب ۱۶۹
قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على بصيرة
- انا ومن اتبعني ۱۷۴ ، ۱۸۸
قل هو الله احد ۱۵۹
قل يا ايها الكافرون ۱۵۹
كل شئى هالك الا وجههما ۱۵۰
كن فيكون ۱۳۴
لا علم لنا ۱۷۰
لم تقولون ما لا تفعلون ۱۴۳
لو ان لى بكم قوّة ۲۰
لهم البشرى فى الحيوة الدنيا وفى الآخرة ۱۳۷
ما عندكم ينفد وما عند الله باق ۱۴۳
من كان فى هذه اعشى فهو فى الآخرة اعشى واضل سبيلاً ۲۳۶
من كان يريد حرث الآخرة نزل له فى
حرثه ۱۵۷
نور على نور يهدي الله على نوره من
يشاء ۱۲۶
واذكر ربك اذا نسيت ۱۵۵
وايدهم بروح منه ۱۵۴

وما ظلمهم الله ولكن كانوا انفسهم يظلمون

٢٣٠

وما قدروا لله حق قدره ١١٨

ومن احسن قولا ممن دعا الى الله وعمل

صالحا ١١٩

ومن احسن قولا ممن دعا الى الله وعمل

صالحا وقال اننى من المسلمين ١٧٧

و يجبكم الله ١٩٢

يا ايها الذين امنوا امنوا ٨٧

يضل به كثيرا ويهدى به كثيرا ١١٧

وجعلنا منهم ائمة يهدون بامرنا لما

صبروا وكانوا بآيتنا يوقنون ١٧٧

وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله

ذو الفضل العظيم ١٣٠

وفي انفسكم افلا تبصرون ١٧٨

وكذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات و

الارض ٢٣٩

ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيلها ١٣٧

وما دميت اذ دميت ولكن الله رعى ١١٨٧

٢٠٢



٤- فهرست احاديث نبوي صلى الله عليه وسلم (در متن)

ولو كنت متخذاً احداً خيلاً لاتخذت ابا بكر

خليلاً ١٢٩

١٠- امط الاذى عن الطريق ١٨٥

١١- انا اعلمكم بالله واخشىكم لله ١٧٤

١٢- ان الله عز وجل اتخذ ابراهيم خيلاً وموسى

نجياً واتخذني نجيباً ثم قال وعزتي لا وثون

جيبى على خيلى ونجيبى ١٢٩

١٣- ان لله تعالى سبعين الف حجاب من نود و

ظلمة ١٨٤

١٤- ان لله تعالى عبداً ليسوا بانبياء ولكن يعظهم

النبىون والشهداء لقربهم ومكانتهم

من الله تعالى ولقد تمنى اثنا عشر نبياً

انهم كانوا من امتى ١٧٤

١٥- انما انا بشر غضب كما يغضب البشر

وارضى كما يرضى البشر ١٧٨

١٦- ان من اغبط اوليائى مؤمن خفيف المحاذ ١٧٣

١٧- ان من عباد الله لو اقسم على الله سبحانه لا براه ٩

١- اجتمعوا وضوءكم جمع الله سبحانه

شملمكم ١٤٢

٢- اذا امرتكم بامر فافعلوا منه ما استطعتم

٢٠

٣- الا وان فى الجسد مضغة اذا صلحت صلح

الجسد كله واذا فسدت فسد الجسد كله

الا وحى القلب ٢٣٥

٤- الشيطان يجرى فى ابن آدم مجرى الدم ٢٣٧

٥- العبادة عشرة اجزاء تسعة منها طلب

الحلال وجزء واحد سائر العبادات ٩٣

٦- العلم علان علم القلب فذلك علم نافع علم

الانبياء والمرسلين وعلم اللسان فذلك

حجة الله على ابن آدم ١٠٨

٧- اللهم وفقنى بحجاب امالك ٨٩

٨- النفس تمنى وقتتهى والفرج يصدق ذلك

ويكذبه ٢٣٥

٩- اما بعد فان الله عز وجل اتخذ صاحبكم خيلاً

- ٢٧- لا اجزولمن لاحبته له ١٧١
 ٢٨- لا يسعني ارضي وسماي و يسعني قلب عبدي
 المؤمن ١٥٠
 ٢٩- من واني فقد رأى الحق ٩٢
 ٣٠- من عرف نفسه فقد عرف ربه ١٧٨
 ٣١- من عمل بما علم ورثه الله تعالى علم ما
 لا يعلم ٢٠٣
 ٣٢- وان ذكرني في ملاء ذكرته في ملاء خاير
 منهم ١٤٣
 ٣٣- وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 لم يبق بعدى من النبوة الا الملبسات
 يراها المؤمن او يرى له ١٨



- ١٨- بحسب امراء من الشران يشار اليه بالاصابع
 في دين او دنيا الا من عصمه الله ٢٢٠
 ١٩- بهم يقوم الارض وبهم يدفع البلاء عن
 اهلها وبهم يرزقون وبهم يبطرون
 ١٢٩
 ٢٠- في يسمع وبني يصم وبني ينطق وبني يبطنش و
 في يمشي وبني يعقل ١٨٠
 ٢١- جددوا ايمانكم ١٤١
 ٢٢- دين المرء عقله ومن لا عقله لا دين له
 ٢٢٥
 ٢٣- سلمان من اهل البيت ١٢٨
 ٢٤- صلوا على حيثما كنتم ٢١٠
 ٢٥- طوبى لى الارض فرايت مشارقتها ومغاربها ٢٣٩
 ٢٦- كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يتفأل ووكا
 يتطير ١٨



۱۵۲	ساکنان فلک بخور کنند	۹۲	ابو الوقت دو عالم قطب ارشاد
۱۴۴	ملک طلبش بهر سلیمان ندهند	۱۳۹	در عمر به نادر آن چنانی افتد
۱۱۷	آب نیل است و به قبطی خون نمود	۶۷	آهوی هفتن شکار دارد
۲۲۹	هر چه خوبان کنند، خوب آید -	۱۷۰	هر پری بر عرض دریا کی پرد
۱۴۵	سیر آمده ز خویشتن می باید	۱۸۲	چندان برو این ره که دوی برخیزد
۱۷۸	موسی اندر درخت آتش دید	۱۲۰	انزم زان کاروان گردی رسد
۶۷	ساقی می نقشبند پیش آر	۱۵۴	رستم را هم رخس رستم کشد
۹۲	پی تسکین مشتاقان دیدار	۷۳	هر کسی از سوی کویت ره بگذراند
۱۳۲	نیستم نومید و هستم بی قرار	۱۴۵	هر کس بدست در آرزوی دیگراند
۹۶	چسبست ازین جوهر در همه آفاق کار	۱۷۲	جان خود را عین حسرت ساختند
۶۷	دارم به همان زمین سرو کار	۱۷۲	پیشوایانی که ره بین آمدند
۱۴۸	خلوت از اغیار باید نه زیار	۱۲۲	یک گفتم وصف تو تاره برند
۱۷۷	ای همه دعوت معنی، وی زدگوی بیشتر	۶۷	آن رشته که پارسا لقب بود
۱۰۰	از خون دلم دو چشم پر نم بهتر	۱۸۷	اندر ره حتی، جمله ادب باید بود
۲۱	محمد حاقلی امام فخر	۱۷۳	تو چنان دانی که این آسان بود
۱۴۷	نیست ممکن در ره عشق ای پسر	۱۴۱	گریان جوی نمان آنکه بود
۵۵	قلب روی اندو نستاند روز حشر	۶۷	آئینه ارجمندی بود
۱۱۸	دشمن این حرف و این دم در نظر	۱۳۹	خواصان را اگر چه نمی نبود
۶۳	بس ز خود کرده به عشرت سفر	۱۷۹	ز ذوق این عدم آمد جهان و جان به وجود
۱۵۱	چون توفانی شوی ز ذکر به ذکر	۱۴۸	خلق ترسد از تو، من ترسم ز خود
۱۲۰	گزارم از شکر جز نام بهر	۱۱۳	تو بدو بنشاس او را نه بخود
۱۰۰	ای فضل تو دستگیر من دستگیر	۱۲۰	آسمان نسبت به عرش آمد فرود
۲۲۹	تو دروگم شو، وصال این است و بس	۱۳۷	رو بخویار خدایی را تو زود

- | | | | |
|-----|--------------------------------------|-----|--------------------------------------|
| ۱۳۱ | چونکه با لطفت چنین همسایه ایم | ۲۱۸ | تو ز خود گم شو، کمال اینست و بس |
| ۱۵۲ | ما همیشه میان گل شکریم | ۱۱۹ | گر نیم مرغال ره را هیچکس |
| ۵۴ | ای دوست بیا که ما ترا ایم | ۹۰ | از درون شو آشنا و از برون بیگانه دش |
| ۷۸ | درخت سبز داند قدر باران | ۱۳۷ | قرب حق دوری تست از بود خویش |
| ۹۹ | یارب تو درخت عمر ما پست مکن | ۱۹۵ | ز نهار از ان قوم گریزان می باش |
| ۹۶ | رفت شاه نقشبند آن خواهر دنیا و دین | ۱۷ | روید ای عاشقان حق بر اقبال ابد ملحق |
| ۶۷ | امروز درین خرابه بنشین | ۹۲ | در آن آئینه می یابم محقق |
| ۱۳۸ | نه هر صدف که فرو برد قطره باران | ۱۵۲ | ما به پرمی پریم سوی فلک |
| ۱۳۲ | چپود ای جان بخشی سرمایه جان | ۱۱۳ | تلفات با و لیا ننگ فرغ و ک |
| ۱۲۲ | شرح توحیف است با اصل جهان | ۱۲۰ | نطقها نسبت با و قشراست یک |
| ۱۴۰ | برتر از علم است و بیرون از عیان | ۱۴۲ | صوفی ابن الوقت باشد در مثال |
| ۲۰۶ | قیامت می کنی سدی بدین شیرین سخن گفتن | ۱۳۸ | صدف ببااید و باران و بحر و چندین سال |
| ۱۳۸ | که نتوانی ز خود بریدن | ۱۱۴ | وان تقای او جواب هر سوال |
| ۱۴۸ | یار آئینه است جازاد حزن | ۱۷۸ | شہوت و حرص مرد صاحب دل |
| ۱۳۵ | چون چنین خواهد خدا خواهد چنین | ۱۲۱ | در نیابد حال بخت پیچ خام |
| ۱۴۱ | در بهم جویی بجوی چو نیست او | ۱۳۲ | بتلا، خویش و حیران تو ام |
| ۷۲ | بر رخ هر کس که نیست غلامی او | ۱۳۱ | پادشاه دلد بر خون آغشته ام |
| ۶۷ | هر چند کند عنبرین بو | ۱۱۹ | گر نیم زیشان ازیشان گفته ام |
| ۱۰۰ | یک لخط حضور دل به درگاه تو | ۶۳ | کم زده بی حمدی و هوش دم |
| ۱۵۳ | تا ز خود بشنود نه از من و تو | ۱۳۲ | رہبرم شو زانکه گمراه آمدم |
| ۱۸۶ | در تو کجا رسد کسی تا نرودد پپای تو | ۲۱۷ | در قافله که اوست دانم نرسم |
| ۹۶ | منطسانیم آمده در کوی تو | ۱۰۰ | تا چند کنم تو به و تا کی شکم |
| ۱۸۶ | بجرق بالندار من یحس به | ۹۴ | بجان بکرم کار تو چرا نکم |

۱۸۰	ایک یا مینتی حجتی و معتری	۱۲۱	جمله معشوقست و عاشق پرده
۱۷۲	در تنگ این بحر بی پایان بسی	۱۴۸	و ولت درد مسلمانیم ده
۱۸۷	در یکدم اگر هزار دریا بخش	۱۷۷	ای بساکوه احد کوز راه دل برکنده
۱۳۵	کان لله بوده در ماضی	۱۲۲	این سخن را چون تو مبدأ بوده
۱۵۲	زهره دارد حوادث طبعی	۱۳۵	چون ولی را هست قدرت از اله
۱۷۳	واله و حیران شدم یکبارگی	۱۸	مبارکبادتان این ره بر توفیق و امان الله
	خلیلی قطاع الفیافی الی الحمی	۱۱۵	اروت له مدحاً من فضیلته
۱۴۴	توزنگ خویش نندیشی دمی	۱۱۴	خواجہ کونین و سلطان همه
۷۸	تو نقش نقشبندان را چه دانی	۹۲	خلیفه بود حق را در زمانه
۱۸۴	کس می ندهد ز تو نشانی		و علی تفضن و اصفیه لحسنه
۱۸۲	تو او نشوی و لیکن ارجمد کنی	۲۱	اذا سألت بتاریخ فوته منه
۱۸۵	از تو تا دوست ره بسی نیست، تویی	۲۱۰	تو تا کی گور مردان را پستی
۱۱۸	گو تو مرد راز جوی راز جوی	۱۵۴	چیسست معراج فلک؛ این نیستی
۱۴۷	گر ز تنهای چونا هیدی شوی	۱۸	یا نبی الهدی حدیثک غوثی
۱۱۴	حدیث مفر تبریز و شمس دین گوی	۴۹	ای همه تو، من کیم، جهان که تو داری
۱۱۴	گشت بی کبر و ریاد کیند بی	۹۹	در باقی عمرم چنان بگذاری
		۹۹	یارب بگشا بر دم از تو بردی

۸۔ فہرست مآخذ سلسلہ نقشبندی

ح

حالات مشائخ نقشبندیہ . محمد حسنؒ (اردو)
حنات المقربین . ملا محمد مرادؒ (فارسی)
حضرت القدس . بدرالدین سرحدیؒ (فارسی)
خیر الخیر . خواجہ محبوب عالمؒ (اردو)

د

دار المعارف (ملفوظات شاہ غلام علیؒ). مولانا
رؤف احمدؒ (فارسی)
دلائل السلوک . مولانا اللہ یار خان (اردو)

ذ

ذکر السعیدین . شاہ محمد معصوم رامپوریؒ (فارسی)
ذکر خیر . خواجہ محبوب عالمؒ (اردو)

ر

رسالہ انقاس نفسیہ . خواجہ عبید اللہ احرارؒ
(فارسی)
رسالہ ایضاح الطریفہ . شاہ غلام علیؒ (فارسی)
رسالہ پر تو عشق . خواجہ عبداللہؒ (فارسی)

ا

اربع انہار . شاہ البوسیہؒ (فارسی)
ارشاد الطالبین . قاضی ثناء اللہ پانی پتی (فارسی)
الانتباہ فی سلاسل اولیاء اللہ . شاہ ولی اللہؒ (فارسی)
الطاف القدس . شاہ ولی اللہؒ (فارسی)
القول الجلیل . شاہ ولی اللہؒ (فارسی)
انیس الطالبین وعدۃ السالکین . خواجہ محمد پارساؒ (فارسی)
انیس الطالبین وعدۃ السالکین . خواجہ حسام الدین
یوسفؒ (فارسی)

ت

تحفہ رسولیہ . غلام محی الدین قصوریؒ (فارسی)
تحفہ سعیدیہ . مولانا محبوب الہی (اردو)
تحفہ سعیدیہ . نذیر عیسیٰؒ اردو
تکلمہ مقامات منظریہ . شاہ عبدالغنیؒ (فارسی)
تحقیقات خواجہ محمد پارساؒ (فارسی)
تنویر القلوب . مولانا محمد امینؒ
(عربی)

م

- مثنوی تحفة العاشقین مع تحفة العارفين .
 شاه عبدالصمد نقشبندیؒ (فارسی)
 مجموعہ گلزارِ کریم . قاضی عالم دینؒ (پنجابی)
 معارف لدنیہ . مجدد الف ثانیؒ (فارسی)
 معولاتِ منظریہ . مولوی نعیم ہرانیؒ (فارسی)
 معیار السلوک . محمد ہدایت علی نقشبندیؒ (اردو)
 مفتاح اللطایف . خواجہ محمد اسلمؒ (فارسی)
 مفید الطالبین . شاہ ابوسعیدؒ (فارسی)
 مقاماتِ احمدیہ و ملفوظاتِ معصومیہؒ . خواجہ محمد
 امین نقشبندیؒ (فارسی)
 مقاماتِ سعیدیہ . مولانا محمد منظرؒ (فارسی)
 مقاماتِ معصومی . صغیر احمدؒ نواسہ خواجہ محمد معصومؒ
 (فارسی)
 مقاماتِ منظریہ . شاہ غلام علیؒ (فارسی)
 مکاتیب شاہ غلام علیؒ (فارسی)
 مکتوباتِ ابام ربابی مجدد الف ثانیؒ دفتر اول ،
 دفتر دوم و دفتر سوم (فارسی)
 مکتوباتِ حاجی دوست محمد قندھاریؒ (فارسی)
 مکتوباتِ سعیدیہ . ابو سعد احمد خانؒ (فارسی)
 مکتوباتِ شاہ فقیر اللہ شکار پوریؒ (فارسی)
 مکتوباتِ معصومیہ . خواجہ محمد معصومؒ
 (فارسی)

رسالہ در ذکر نقشبندیہ . شاہ غلام علیؒ (فارسی)
 رسالہ شریفہ . خواجہ عزیزان علی رامیتنیؒ (فارسی)
 رسالہ طریقِ خواجگان . عبدالرحمن جامیؒ (فارسی)
 رشحاتِ عین الحیات . علی بن الحسین الواعظ
 الکاشفیؒ (فارسی)

رسالہ قدسیہ . خواجہ عبید اللہؒ (فارسی)
 رسالہ یاقوتیہ . خواجہ عبید اللہؒ فرزند خواجہ محمد معصومؒ
 (فارسی)

ز

زبدۃ المقامات . محمد حاشم کشمیؒ (فارسی)

ض

ضیاء القلوب . حاجی امداد اللہ مہاجر مکیؒ (فارسی)

ع

عمدۃ السلوک . مولانا سید زوار حسین شاہ (اردو)

ف

فوجِ الحرمین . محمد ہدایت علی نقشبندیؒ (اردو)
 فیوضِ الحرمین . شاہ ولی اللہؒ (فارسی)

ق

قطب الارشاد . شاہ فقیر اللہ شکار پوریؒ (عربی)

ک

کلیاتِ باقی باللہؒ (فارسی)
 مبداء و معاد . مجدد الف ثانیؒ (فارسی)

ھ

ہدایت الانسان الى سبيل العرفان .

حافظ عبدالکریمؒ (اردو)

ہمشت شرایط نقشبندیہ .

ملاحسین خبازؒ (فارسی)

ن

نفحات الانس من حضرات القدس . مولانا عبدالرحمن

جامیؒ (فارسی)

و

وصل حبیب اللہ . پرفسور محمد اقبال ملک (اردو)



www.mujaaddidway.com

۹- ماخذ شجره نقشبندیہ

- ۱- اربع انوار مترجم شاہ ابوسعیدؒ
- ۲- اسم ذات مولانا غلام ربانی
- ۳- الانتباه فی سلاسل اولیاء اللہ شاہ ولی اللہؒ
- ۴- القول الجلیل مع ترجمہ اردو شاہ ولی اللہؒ
- ۵- انوار فضلیہ محمد عبدالرشید
- ۶- اوراد نظیریہ صوفی غلام رسول نقشبندی
- ۷- تحفہ سعیدیہ مولانا محبوب الہی
- ۸- تنویر القلوب مولانا محمد امین
- ۹- حالات مشایخ نقشبندیہ مولوی محمد حسن
- ۱۰- رسالہ قدسیہ خواجہ محمد پارساؒ
- ۱۱- رسائل مشاہیر نقشبندیہ دکتر غلام مصطفیٰ خان
- ۱۲- زبدۃ المقامات محمد یاشم کشمی
- ۱۳- سلسلہ عالیہ نقشبندیہ مجددیہ اقبال الدین صدیقی
- ۱۴- شجرہ طیبیہ حاجی فضل محمود
- ۱۵- شجرہ طیبیہ صوفی محمد سلطان
- ۱۶- شجرہ طیبیہ محمد شفیع الدین
- ۱۷- شجرہ و نسب نامہ خطی عبداللہ ہاتفی
- مشہور آفست پریس کراچی
- لاہور آرٹ پریس لاہور
- آرمی برقی پریس دہلی
- انٹرنیشنل پریس کراچی
- حیدر آباد سندھ
- منظور عام پریس پشاور
- نقوش پریس لاہور
- گیلانی پریس لاہور طبع ثالث
خطی
- محبوب پریس حیدرآباد
- نوٹکھنڈ پرنٹنگ ورکس لاہور
- صدیقیہ پرنٹنگ پریس ملتان
- اسپیشل پریس کلکتہ ۹
- تعمیر پرنٹنگ پریس راولپنڈی
- کوہستان پریس راولپنڈی
- کتابخانہ گنج بخش شمارہ ۳۹۶

۱۸۔ ضیاء القلوب مترجم	حاجی امداد اللہ	مطبع مجتبیٰ دہلی	۱۹۲۷ م
۱۹۔ علاج الساکین	سید عبداللہ	حیدر آباد، دکن	
۲۰۔ فوائدِ حسینہ	بادشاہ گل بخاری	منظور عالم پریس پشاور	۱۹۵۷ م
۲۱۔ قصر عارفان	مولوی احمد علی		
۲۲۔ قطب الارشاد	شاہ فقیر اللہ	مطبع گلزار حسنی بمبئی	۱۳۶۶ھ ق
۲۳۔ ماہنامہ بصیرت کراچی	قاضی عالم دین	دین محمدی پریس لاہور	۱۹۷۲ م
۲۴۔ مجموعہ گلزارِ کریم	محمد ہدایت علی نقشبندی		
۲۵۔ معیار السلوک	شاہ فقیر اللہ شکار پوری		
۲۶۔ مکتوبات	مولانا عبدالرحمن جامی		
۲۷۔ نفحات الانس	محمد یوسف علی شاہ نقشبندی ٹوٹلی	ایکٹرک پریس ہال بازار، امرتسر	۱۳۳۷ھ ق
۲۸۔ وسیلہ نجات	میان فضل حسین	پاکستان پریس کوئٹہ	۱۳۳۸ھ ق
۲۹۔ شجرہ خاندان عالیہ توحید	صوفی محمد جمیل نقشبندی		
۳۰۔ شجرہ نسل حضرت آدم	خواجہ انتصار منطری	انفلاج پرنٹنگ پریس پشاور صد ۱۳۸۷ھ ق - ۱۹۶۸م	
و سلاسل طیبہ			
۳۱۔ منظر الانوار			



قطعه تاریخ

طباعت کتاب رساله قدسیه از تصنیف لطیف حضرت خواجه محمد پارسا تصحیح پروفیسر
محمد اقبال ملک، ناشر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان راولپنڈی

— از نیچہ فکر : سید شرافت نوشاہی —
ساحنپال شریف (گجرات)

چون کتاب رساله قدسیہ	معدن فیض منبع السام
از تصانیف عارف باللہ	<u>خواجه پارسا</u> وحید انام
در صف اولیا معظم بود	منزلش بود برتر از افہام
اوستاد <u>محمد اقبال</u>	کرد تصحیح او بشرف کلام
ز انتشارات مرکز تحقیق	<u>پاک و ایران</u> مظهر اسلام
دفتر اوست پندی راول	مخزن علم و دانش و اعلام

چون شرافت ز سال طبعش جست

گفت ہاتف، کتاب ذی اکرام

۱۳۹۵ھ ق

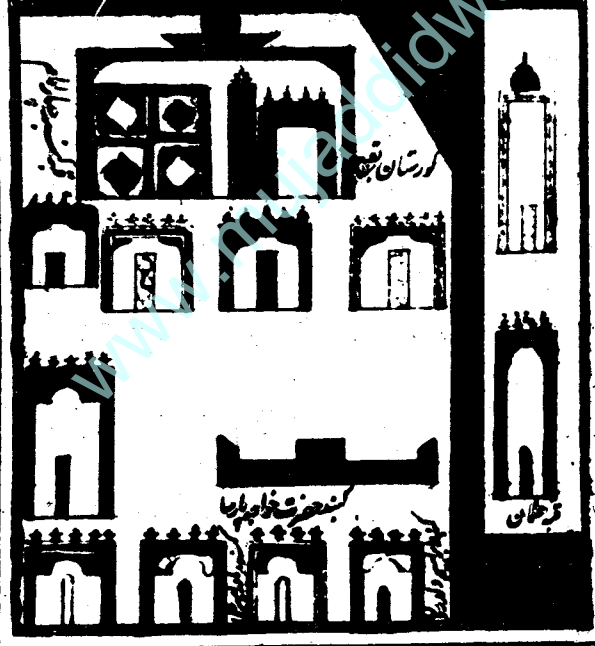
درست نامہ

از خوانندگان ارجند خواہش می‌کنم پیش از استفاده کردن از این کتاب، الفاظ نا درست آنرا از روی این "درست نامہ" تصحیح فرمایند

درست	سطر	صفحه
نماز گزارده	۱۲	۲۰
ابو انعام محمد بن مسعود	۲	۲۲
نرسیده است	۱۱	۳۳
نیش میزده پشت	۱۰	۳۴
خواجہ مسعود	۱۴	۴۸
خطاب رسید	۲	۵۵
۳. انیس العالین	۱۵	۶۶
دران طاق	۱۴	۸۱
پارہ بی جو	۱۲	۹۳
نماز شام	۴	۱۰۸
بی گاہ آمدم	۲	۱۳۲
وجود بشریت	۴	۱۳۳
برہ	۷	۱۳۷
شیخ عبدالدین	۱۲	۱۴۰
نشوی	۱۳	۱۸۲
خلاص یابد	۶	۱۹۵
حقیقت جامعہ انسانی	۱۰	۲۱۸
مستی بہ الطاف	۱۴	۲۳۴
طایف النفس	۱	۲۳۵

رفته بجا که عزت بخواب
 اینهمه خیزند در استاروز
 از شرفسایین زده سر بر خاک
 چشم کشاید بیدار یار
 خاک شوم بر سر کوی جیب

این همه در سایه آن آفتاب
 روز قیامت که در نفع صورت
 خلق جهان مانده همه در خاک
 سرچو بر آرند ز جیب عجار
 بخت کرم یار شو و محقریب



www.mujaddidway.com

نمونه ها

تصاویر

www.ijadidway.com

www.mujaaddidway.com

نمونه ها

تصاویر

www.fujiaadlaway.com

www.mujaaddidway.com

Handwritten text in a dark, textured environment, possibly a book cover or a page from an old manuscript. The text is faint and difficult to read, but appears to be in a historical script. A large, diagonal watermark "www.puadididway.com" is overlaid across the page.



رساله قدسيه در مجموعہ شماره ۸۹۳ صفحہ ۲



www.muhammadidway.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والذي هدانا الله لنكونن من
الغالبين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والذي هدانا الله لنكونن من
الغالبين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والذي هدانا الله لنكونن من
الغالبين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والذي هدانا الله لنكونن من
الغالبين

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript page. The text is heavily obscured by a dark, grainy background and a large diagonal watermark reading "www.muhammadidway.com".

رساله تفسیر شماره ۸۹ ص ۴۴۷

از عمرانان مار ۱۳۱۴ حکومت اعلیٰ سمت جنوبی



مزار شاہ ابوالحسن خرقانی

تاریخی خواجه سہارا الدین نقشبندیہ در بجا

www.mujaddidway.com



ایوان مسجد خواجہ محمد پارسا در بلخ



خانقاہ و قبر شاہ عبداللہ اعجازی، سمرقند

I earnestly hope that the lovers of mystic thought and Persian literature that form the common heritage of Iran and Pakistan, will appreciate this work and with it, the feelings of fraternity and the bonds of culture between these brotherly countries will be further strengthened. There is no doubt that these bonds of a common heritage and culture, can bring the people of Iran and Pakistan still closer together.

I am extremely grateful to Dr. Ali Akbar Jafarey, Director, Iran Pakistan Institute of Persian Studies, for his liberal gesture of arranging the publication of this work. I am also thankful to Mr. Muhammad Hussain Tasbihi and all other friends with whose co-operation I accomplished this task.

Rawalpindi
12th November, 1975.

MALIK MUHAMMAD IQBAL.
Department of Islamic Studies
Government College,
Rawalpindi.

(chain of Masters of Designs). Because it was a tradition of the Masters to work entirely within the social frame-work of the culture in which they operate, the Naqshbandies in the Middle East and the Central Asia gained the repute of being mainly Muslim pietists.

The Naqshbandi school was founded by Bahā-al-Dīn on the verifiable and impeccable authority of his predecessors in the unbroken and documented succession of spiritual pedigree. Little does anyone know, however, how little these externals (which satisfy a person by their moral repute) count in comparison with the fundamental Truth of Experience, which is their invisible, powerful inheritance.

All dervish teachers employ formalities through which they project their teachings. The dervish Orders were originally set up for the purpose of regularizing and making available to selected candidates the special techniques, perfected by the founder of each Order. These Orders which are generally known in the East (including the four major Orders mentioned above) have stabilized their rituals and membership on the basis of Eastern culture and the religion of Islam.

Surely these Orders have infused a great vigour among the Muslims to follow the outward and inward injunctions of Islamic teachings and have contributed a lot in bringing different nationalities together by providing a common platform for the entire human race and thus integrating the mankind. In addition to Arabic, Persian language was adopted by these Muslim mystics to express themselves. Thus Persian language was raised to the position of lingua franca of the Muslim world especially in the East and millions of comprehensive and short books were written by Muslim scholars, thinkers and mystics. Risala-i-Qudsiyya is one of such eminent works in Persian language.

In editing this invaluable manuscript "Risalah-i-Qudsiyyah" available in the collections of the Ganj Bakhsh Library of the Iran Pakistan Institute of Persian Studies, and presenting it to the lovers of religious literature in general and Sufism in particular, I have made efforts to write biographical sketches of Khwāja Bahā-ud-Dīn Naqshband and Khwāja Muhammad Pārsā and some explanatory notes in addition to an introduction.

Risalah-i-Qudsiyyah is the most valuable composition of a few sayings of Khwāja Bahā-ud-Dīn Naqshband, through the dedication of his Khalifa Khwāja Muhammad Pārsā who elaborated them in the most fascinated manner and he made full use of the writings of the previous Muslim Scholars, learned men and mystics who were accepted as authorities in this matter. His masterly dealing of the subjects selected by him, prove him to be a great scholar, commentator, logician, lecturer, philosopher, poet, critic and a great mystic of his age. He commands great reverence and veneration among the followers of Naqshbandi Order due to the immense services rendered by him to the cause of expansion of the Order. Previous to Khwāja Baha-ud-Din Naqshband, the Order was known as Silsila-i-Khwājagān (Order of the Masters), but he invigorated it with such a personal impact that it resulted in the change of its name.

The dervish school called "the Khwājagān" rose in the Central Asia and greatly influenced the Islamic world. The Order flourished along with other Orders such as Qadiri, Chishti and Suhrawardi. The Order gave rise to many specialist schools which adopted various names. Many authorities regard it as the earliest of all mystical chains and transmissions. Khwāja Bahā-ud-Dīn Naqshband is one of the greatest personages of this school and after him, it was known as Silsila-i-Naqshbandia

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

In the name of Allah, the Beneficent, the Merciful

Praise be to Allah, Lord of the Worlds, and peace and blessings of Allah be upon the Holy Prophet Hazrat Muhammad and all of his followers. But for His Kindness, I could not have completed this strenuous task of editing a masterpiece of the Naqshbandi Order.

It was during the summer of 1348 A. H., when I was just a boy of seven that my beloved father, M. Ilahi Bakhsh, took me to his spiritual guide, Hazrat Khwāja Muhammad Qasim (d. 1362 A.H. 1943 A.D.) a famous saint of Naqshbandi Order, having more than a million of his disciples. He lived at Muhra Sharif near Murree, in Rawalpindi District. Thus I began to love this Order and finally at the age of 17, I also joined this Order at the hands of Khwāja Muhammad Qasim and began to practise the spiritual exercises of this Order. Thus a love for Sufism and mystic literature remained present in my mind and heart all through these decades. I developed an interest in Persian language and literature right from early age. This made it easier for me to quench my thirst for knowledge and after going through many Persian works and the three immense volumes of the letters of Shaikh Ahmad Sarhindi, the Mujaddid Alf-i-Thani (d. 1034 A.H.) I became an absolute Naqshbandi. From his writings, the names of Khwāja Bahā-ud-Dīn Naqshband (d.791 A.H./d. 1389 A.D.) and Khwāja Muhammad Pārsā (d.822 A.H.) went deep into my soul and the present work is the outcome of this very fact of my intellectual pursuits and spiritual affiliation.

**PUBLICATIONS OF THE
IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES**

1. CATALOGUE OF THE MANUSCRIPTS IN THE GANJ-BAKHSH LIBRARY of Iran Pakistan Institute of Persian Studies
Volum I
By Mohammad Hossein Tasbihi.
2. LIFE AND WORKS OF SHAIKH BAHÁ AL-DIN ZAKARIYYA
MULTANI WITH SUPPLEMENT OF KHULASAT AL-AREFIN
Edited & Composed by Dr. (Mrs.) Shamim M. Zaidi.
3. CATALOGUE OF THE MANUSCRIPTS OF KHWAJA SANA
ALLAH KHARABATI
By Mohammad Hossein Tasbihi.
4. TWO TWIN CALENDARS TWO OLD YEARS & ONLY ONE
CITY
By Dr. Ali A. Jafarey.
5. MASNAVI MEHR-O-MAH
By Jamali Dehlavi
Introduction & Annotation
By Sayyad Hossamoddin Rashedi.
6. SHISH JIHAT—A Persian Hexagon
By Rup Narayan, Edited by Dr. Ali A. Jafarey.
7. DAD-I-SOKHAN
By Siraj-ud-Din Ali Khan Arzu
Edited & annotated with an Introduction
By Dr. Sayyad Muhammad Akram.
8. CONTEMPORARY PERSIAN POETS OF PAKISTAN
VOLUME-1 FROM GIRAMI TO IRFANI
By Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi.
9. PERSIAN STUDIES IN PAKISTAN
By Dr. Ali A. Jafarey.
10. A HISTORY OF IRAN PAKISTAN MEDICAL RELATIONS
By Prof. H. Nayyar Wasti.
11. CATALOGUE OF THE MANUSCRIPTS IN GANJBAKHSH
LIBRARY Volume-11
By Mohammad Hossein Tasbihi.
12. PERSIAN POETRY IN BALUCHISTAN
By Dr, Inamul Haq Kausar.
13. RAJTARANGINI (A HISTORY OF KASHMIR)
By Dr. Sabir Afaqi

Name : Risālah-i-Qudsiyyah.

Author : Khwāja Muhammad Pārsā.

Foreword : Dr. Ali A. Jafarey, Director, Iran Pakistan Institute
of Persian Studies.

Editor : Malik Muhammad Iqbal.

Publishers : Iran Pakistan Institute of Persian Studies, 184,
Rashid Minhas Road, Rawalpindi, Pakistan,
Telephone : 68449.

Press : Maktaba Jadeed Press, Lahore.

Size : 24x17 cms.

Paper : 70/gr, white Packages Ltd., Lahore.

Calligrapher : Abdul Aziz.

Date : 1975 A. D.

Price : 50 Pakistani Rupees.

Rights of Publication reserved by the Editor and
the Publishers.

A publication of the Iran Pakistan Institute of Persian Studies



Serial No. 14

SUFISM
No. 2

RISĀLAH-I-QUDSIYYAH

by

Khwāja Muhammad Pārsā

Edited and annotated with an introduction

by

MALIK MUHAMMAD IQBAL



Iran Pakistan Institute of Persian Studies

Rawalpindi, Pakistan

1975 A. D.

understanding between them through mutual friendly co-operation in these fields, have decided to conclude this Agreement on co-operation in the fields of Culture and Education."

And the constitution defines the objectives of the Institute :
 "Pakistan is the proud possessor of a cultural heritage which has been enriched through centuries by the Persian Language, Literature and Art. In order to preserve and develop this heritage further 'an Iran Pakistan Institute of Persian Studies' shall be established in Pakistan jointly by the Ministry of Education and Scientific Research, Government of Pakistan and Ministry of Culture and Art, Imperial Government of Iran.....for an indefinite period."

One of the steps taken towards achieving the above-mentioned objective is the research on the life and sayings of great pioneer saints who spread the message of Islam through Persian. Here is the work of a scholar, Professor Malik Muhammad Iqbal, on the great saint of Bukhara, Khwāja Bahā-al-Dīn Naqshband.

It is hoped that this humble contribution will illuminate a rather dim corner of the wealthy wide world of the Pakistani Culture and will present the identity of the Common Cultural Heritage of Iran and Pakistan.

Rawalpindi, Pakistan
 11th March, 1975.

Ali A. Jafarey,
 Director,
 Iran Pakistan
 Institute of Persian Studies



In the name of God, the Beneficent, the Merciful.

The conception of the establishment of the Iran Pakistan Institute of Persian Studies formalized with the will—will to patronize Learning and promote Culture—of His Imperial Majesty Shahanshah Aryamehr of Iran and His Excellency the President of Pakistan translated in the joint communique of 4th November, 1969.

The Ministry of Culture and Art of Iran and the Ministry of Education and Scientific Research of Pakistan were entrusted with the task of drawing and implementing the project. The good will and the zeal of co-operation displayed by the authorities responsible was to such an extent that as soon as the bare outlines of the project emerged clear, preliminary steps were taken to implement it. The nucleus of the Institute was formed in form of a central office at Rawalpindi and it began functioning with no loss of time.

On 23rd October, 1971, the Governments of Iran and Pakistan signed the Agreement 'regarding establishment of the Iran Pakistan Institute of Persian Studies in Pakistan'. The Institute stood established.

The Agreement begins: "The Imperial Government of Iran and the Government of the Islamic Republic of Pakistan being desirous of strengthening and perpetuating the bonds of cultural, educational and linguistic co-operation between the two countries and with the object of arriving at the greatest possible

www.mujaaddidway.com

RISĀLAH-I-QUDSIYYAH

by

Khwāja Muhammad Pārsā

Edited and annotated with an introduction

by

MALIK MUHAMMAD IQBAL



Iran Pakistan Institute of Persian Studies

Rawalpindi, Pakistan

1975 A. D.

www.mujaddidway.com

www.mujaddidway.com

www.mujaddidway.com

RISĀLAH-I-QUDSIYYAH

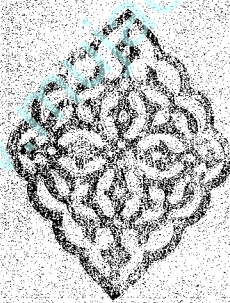
by

Khwāja Muḥammad Pīrsā

Edited and annotated with an introduction

by

MALIK MUHAMMAD IQBAL



Iran Pakistan Institute of Persian Studies

Rawalpindi, Pakistan

1975 A. D.